



بخش آموزش رسانه تفریحی سنتر

**کلیک کنید**  [www.tafrihicenter.ir/edu](http://www.tafrihicenter.ir/edu)

 نمونه سوال  گام به گام

 امتحان نهایی  جزوه

 دانلود آزمون های آزمایشی

متوسطه اول : هفتم ... هشتم ... نهم

متوسطه دوم : دهم ... یازدهم ... دوازدهم

[www.tafrihicenter.ir](http://www.tafrihicenter.ir)



## یادِ تو

یکی از سنت های پسندیده و ماندگار در میان شاعران و نویسندگان نامدار پهنه ادب فارسی آن بوده است که سراغاز آثار خود را به ستایش پروردگار یکتا می اراستند. اگر به آثار برتر ادبیات فارسی بوستان و گلستان سعدی، شاهنامه فردوسی، منظومه های عطار و... بنگرید، این ستایش های هنرمندانه و خالصانه را خواهید دید. شعر (یاد تو) از مقدمه منظومه (لیلی و مجنون) نظامی برگزیده شده است.

در صفحه بعد، برگه نخست از چاپ عکسی یک نسخه خطی لیلی و مجنون را\_ که در سال 718 هجری قمری نگارش یافته است\_ آورده ایم. ادیبان متخصص با بررسی نسخه خطی یا مقایسه نسخه های خطی بازمانده از یک اثر ادبی، آن را تصحیح می کنند تا به درست ترین شکل درآید و پس از حروف چینی به چاپ سپرده شود.



ای نام تو بجز سوا غدا  
ای می خطی کشته ز اول  
ای خطبه تو تبارک الله  
ای هست نه بر طریق چون  
ای و امیر عقل با حقان  
ای تو جفا تویش بوسه  
ای مقصد هست بلند ان  
ای بر ورق تو در س ایام  
راه نه بند بر لایزال  
ترجیح جهان مناجات بایت  
که هست کن هیچ دادی  
بر ورق که حرفه ادب  
در جا که خدا شرف  
در عالم و یام آفرین  
کنخ تو بیدل کم نیاید  
آتش قلم و دور مظلوم  
عقل آید بای و کوی یک  
عقل از در تو جبر و زور  
منی دل و راه به ناکت  
و گوشت و دوشم توانیت  
شک در دل من بود کاسرم

نه نام تو نامی که کم باز  
بیست نام تو سبیل  
فست و مین با و کلاه  
و آناه وونی و بروی  
با حکم و مین کیان  
ای می تو سکر او صوف  
مقصود دل نیلرندان  
ز آغاز رسید تا باجمام  
از ترک و ترک و دو حال  
که فانی که شایست  
عفت از کن برو کشادی  
نفس همه در حرف خواندی  
فلسف کلید و در رفت  
به زنی خوان قلم کشیدن  
از کج کس این کم نیاید  
احوال و تراست عیلم  
و انکار بر می جو روی یک  
کرای بروی همه سوز  
چون ماه فانی و بخت  
آدم تو هست با کائنات  
که لطف تو ز غم میزد

ای کار کشار مرچ هستند  
ای مت کن اساس هستی  
ای هفت و عین عیالی  
ای مسیحه رسید و آید  
ای مجید عالم تبیین  
ای امر ترا بقا مطلق  
ای همه کش بند پنهان  
صاحبی آن در غلام اند  
در صبح تو کلام از حد پیش  
بر ابق صبح و آدم شام  
ناکسری از خاک سوزی  
بی کنی ز کاف نوز  
حرف بخلط و با نکر  
عزم نه بخت و دست بخی  
از قیمت بدک و نامی  
م قصه ناموده دان  
تو حق اگر نه نمای  
ای عقل مر کباب از تو  
عزیزم از لاف بار  
که لطف کنی و کر کنی قهر  
یا اثر لطف و پیش

ایام تو کسید عرش هستند  
کوته زده شده از دست  
در هر که تو چه دارک  
در کن فیکون تو آفرین  
عالم ز تو هم تمی مسم پر  
از امده کائنات شوق  
در بادن و درون نشینان  
سلطان تو یان از کلام اند  
عابر شدن عقل ملت انیس  
مکتبه ای فطریه و انام  
مذا پیشه را بدو روز و شب  
که یوسپر و صوف  
یک نقطه در خطا کردی  
بخشی من خواب کعبی  
دولت تو می هر که خواهی  
م نامه نا نوشته خوان  
آن قبل جیل کشا  
من من بهایت از تو  
طافه بکونه باشد لیل کار  
پشت و کیت نوش باز هر  
یا قمر کل بقصر خوشم



بیت های کتاب درس را در نسخه خطی جست و جو کنید و درو آنها را خط بکشید.

ستون 1 ردیف 1 / ستون 2 ردیف 1 / ستون 3 ردیف 1 / ستون 4 ردیف 1 / ستون 3 ردیف 2 / ستون 4 ردیف 2 / ستون 3 ردیف 3 / ستون 4 ردیف 3 / ستون 4 ردیف 4 / ستون 3 ردیف 4 / ستون 4 ردیف 4



1\_ افزون بر بیت هایی که دورشان خط کشیده اید، پنج بیت دیگر را برگزینید و بنویسید. آیا در بیت هایی که برگزیده اید، تفاوتی با رسم الخطّ امروزی به چشم می خورد؟

ملکا ذکر تو گویم که تو پاکی و خدایی      نروم جز به همان ره که تو هم ره نمایی

از ذال به دال / علایم نگارشی / فاصله بین کلمات / از ک به گ / از چ به ج

2\_ یکی از آثار ادبی کهن را از کتابخانه مدرسه یا خانه تان برگزینید و چند سطر آغازین آن را که دربردارنده ستایش خداوند باشد، بنویسید.

3\_ آیا میدانید مقدّمه یا پیش گفتار کتاب های کهن را چه می نامیده اند؟

یه مقدّمه یا پیش گفتار ها در زمان های قدیم دیباچه می گفته اند.

4\_ این نسخه خطی که تصویر برگه نخستینش را دیدید، متعلّق به چه سده ای (قرنی) است؟ از سال درگذشت نظامی تا نگارش این نسخه خطی حدوداً چند سال فاصله است؟

این نسخه متعلّق به قرن هشتم است.

از سال درگذشت نظامی تا نگارش این نسخه حدود 104 سال فاصله است.

5\_ هنگام نام بردن از آثار نظامی گنجه ای و عطار نیشابوری اصطلاح (منظومه) را به کار برده ایم؛ با راهنمایی دبیرتان بنویسید به چه آثار ادبی منظومه گفته می شود.

منظومه: استعار بعید روایی یا گاه غیر روایی که استقلال و وحدت موضوعی دارند و دارای طرح قبلی است و بیشتر در قالب مثنوی و به ندرت در سایر قوالب



### واژه شناسی

- مترادف (راز و نیاز)، واژه ی فارسی (نیایش) و واژه های عربی (دعا) و (مناجات) است.
- (افق) معنای (کناره آسمان) دارد؛ اما از انجایی که هر سرزمین افق جداگانه ای دارد، افق معنای (سرزمین) هم می دهد. (تا افق های دور کوچ کنم)؛ تا سرزمین های دور کوچ کنم.

### نمودار قافیه

دربستان با اصطلاح های (بیت)، (مصرع) و (قافیه) در شعر آشنا شده اید. اگر یه شعر (زنگ آفرینش) دقت کنید، درمی یابید که شعر به بخش های دو بیتی تقسیم شده است که به هر یک از آنها بند می گوئیم. دو بیت هر بخش، در پایان مصرع دومشان با یکدیگر قافیه دارند. برای نمونه در نخستین بند، واژه های (سال) و (خوشحال) و در بند دوم، (غوغا) و (انشا) با هم، قافیه می سازند و در بند سوم، (خنده) و (اینده) واژه های قافیه اند. ارایش قافیه ها را در (زنگ آفرینش) این گونه نشان می دهیم:

|   |       |       |
|---|-------|-------|
| × | _____ | _____ |
| × | _____ | _____ |
| □ | _____ | _____ |
| □ | _____ | _____ |
| ○ | _____ | _____ |
| ○ | _____ | _____ |

چنان که می بینید، ارایش قافیه ها را تنها با بهره گیری از نماد های هندسی نمایش داده ایم. با نشان دادن ارایش قافیه ها بدین صورت (نمودار قافیه های شعر) شکل می گیرد.

## شخصیت بخشی

در شعر (زنگ افرینش) دیدیم که یکی از زیبایی های ادبی نسبت دادن ویژگی های انسان به غیر انسان است که به آن (شخصیت بخشی) یا (تشخیص) می گوئیم. در حکایت های قدیمی نمونه های فراوانی از (شخصیت بخشی) می توان یافت. از همه مشهور تر شاید حکایت های کتاب (کلیله و دمنه) باشد که بیشتر آنها از زبان حیوانات نقل شده است.

در بین شاعران فارسی زبان پروین اعتصامی شعر های فراوانی سروده است که طی آنها اشیا، گیاهان و حیوان ها با هم گفت و گو می کنند (نگاه کنید به دس هفتم (علم زندگانی) و همچنین درس دهم (مرواریدی در صدف)). برای نمونه، سه بیت نخست شعر (سیرو پیاز) از پروین اعتصامی را بخوانید:

سیر یک روز طعنه زد به پیاز      که تو مسکین چقدر بد بویی

گفت از عیب خویش بی خبری      زان ره از خلق عیب می جویی

گفتن از زشت رویی دگران      نشود باعث نکورویی

همچنین در کاربرد های امروزی آن، می توان (شخصیت بخشی) را در پویانمایی ها یا فیلم های سینمایی جست و جو کرد که در آنها حیوانات یا اشیا قهرمان های داستان اند.



1\_ گاهی شاعران پس از قافیه، واژه هایی یکسان می آورند که (ردیف) نام دارد. هر چند آوردن ردیف اختیاری است، اما اگر بنا به آوردن آن باشد، باید پس از همه ی واژه های هم قافیه، ردیف تکرار شود. اکنون در (زنگ افرینش) بیت هایی را بیابید که ردیف دارند.

بیت های 3 و 4 / 7 و 8 / 11 و 12 / 13 و 14 / 17 و 18 / 19 و 20

2\_ مترادف واژه (قل خورد) را در شعر پیدا کنید.

غلتید

3\_ واژه ای پیدا کنید که معنای (جایی بالای مناره مسجد که اذان گو بر آن اذان می گوید) داشته باشد.

گلدسته



1\_ (کام) در مصراع (کاش روزی به کام خود برسید) به چه معناست؟ در جمله (کامتان را شیرین کنید) چه معنایی دارد؟ چهار واژه بنویسید که (کام) بخشی از ساختمان ما باشد.

در جمله (کاش روزی به کام خود برسید) به معنای ارزو است.

در جمله (کامتان را شیرین کنید) به معنای دهان است.

چهر واژه با کام: ناکام - کام روا - کامیاب - شادکام

2- چرا زنگ تفریح را زنجره به صدا در می آورد؟

چون زنجره صدایی از خود خارج می کند که بسیار مانند زنگ است.

3- به جز حکایت های ادبی و پویانمایی های تلویزیونی و سینمایی، آیا در زندگی روزمره و در اطراف خود با کاربرد های دیگری از (شخصیت بخشی) روبه رو شده اید؟

عروسک هایی که بچه ها با آن صحبت می کنند

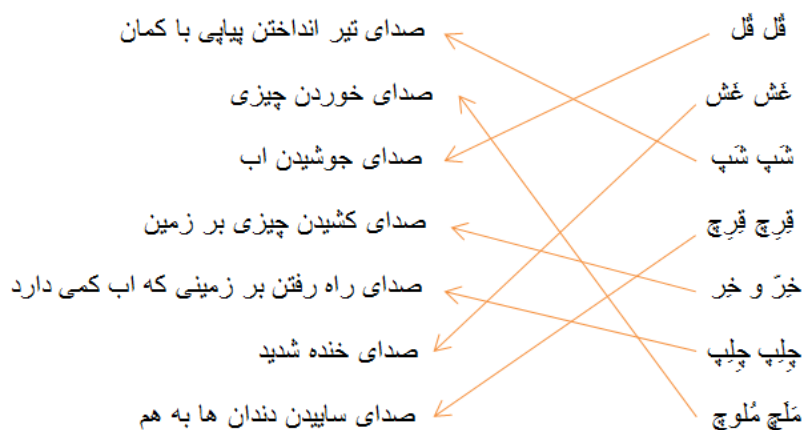
قورباغه عطا عطا می کنه

ایستادن پشت چراغ قرمز

صدای اژیر ماشین، آتش نشانی، امبولانس و اشغالی

4- (جوجه گنجشک گفت: می خواهم فارغ از سنگ بچه ها باشم - روی هر شاخه جیک جیک کنم/ در دل آسمان رها باشم) شاعر در این دو بیت صدای گنجشک (جیک جیک) را گنجانده است.

اکنون شما در نمونه های پایین با نشانه پیکان، هر واژه از ستون راست را به عبارتی از ستون چپ پیوند دهید.



5- در ساختمان برخی از واژه های فارسی، می توان نشانی از اوا (صدا) های طبیعی را جست و جو کرد؛ کدام بخش از واژه های پایین چنین ویژگی ای دارند؟

جیرجیرک\_قورباغه\_اشار\_چکیدن \_ ترقه \_ قهقهه

جیرجیر\_قورقور\_شرشر\_چکچک\_ترقترق\_قاهقاه



1- به نظر شما چرا واژه های پرسش 4 که صدا های طبیعی را بازتاب می دهند، دارای دو بخش تکراری هستند؟  
برای بالا بردن جنبه آهنگین کلام و تاکید بیشتر بر آنها.

2- بند پایانی شعر، معلم را برخوردار از چه ویژگی هایی نشان می دهد؟

فداکاری \_ خیرخواهی

3- به نظر شما در (زنگ آفرینش) شاعر حرکت طبیعی را به چه سویی می بیند؟

به سوی پیشرفت و رسیدن به آرزو ها و نیز برخوردار از نظم و ترتیب

## حکایت

### اندرز پدر

- همه شب: همه شب، در تمام طول شب
- دوگانه: دو رکعت نماز
- پوستین: جامعه ای که از پوست جانوران درست شده است؛ به ویژه گونه ای از آن که گشاد و جلوباز و بلند است. (در پوستین خلق افتادن) کنایه است؛ به معنای بدگویی کردن از مردم.



\_\_ با راهنمایی دبیرتان، پیام این حکایت را با مفهوم مصراع (غیب دان از غیب دان بویی نبرد) مقایسه کنید.

آنکه در پی عیب جوئی از دیگران در می آید از اسرار الهی هیچ بهره ای ندارد و نمی داند که خدای بزرگ هیچ وقت عیب های بندگان را آشکار نمی کند.

### سجع

در پایان برخی جمله های سعدی، گونه ای هماهنگی و موسیقی اوایی احساس می کنیم:

در خدمت پدر رحمه الله علیه، نشسته بودم و همه شب دیده بر هم نبسته و مُصحف عزیز بر کنار گرفته و طایفه ای گرد ما خفته.

این خوش اوایی برخاسته از یکسانی چند واژه در حرف های پایانی است: نشسته و نبسته، گرفته و خفته. این واژه ها خود در پایان جمله ها جای گرفته اند. به هماهنگی پدید آمده در این واژه ها در اصطلاح (سجع) می گویند.

سجع در نثر، کمابیش برابر است با قافیه در شعر، و چنان که قافیه در پایان مصراع ها جای می گیرد، سجع نیز در پایان جمله ها و عبارت ها می نشیند.



\_\_ افزون بر آنچه ما آوردیم، دو نمونه سجع در حکایت سعدی بیابید.

برده اند / خفته اند / نبسته / گرفته / خفته



1\_ مترادف امروزی (واژه ی شب خیز) را بنویسید.

شب زنده دار

2\_ معنای (که) در عبارت (گویی نخفته اند که مرده اند) چیست؟ بلکه



## داستان سیاوش (۱)

در یک فضای تیره و تاریک، یک پنج با دو خط سرخ وحشتناک که دوره‌اش کرده بودند، به چشم می‌خورد. آن پنج با دو خط سرخ وحشتناک، مرتب سرخ و سرخ‌تر شدند؛ آن قدر که از آنها خونِ سرخ قطره‌قطره بنا کرد به چکیدن. این قطره‌های خون با نظمِ غریبی به هم پیوست و این جمله را پدید آورد: «سیاوش، از تو چنین انتظاری نداشتم؛ باید بیشتر بکوشی». از این جمله خون‌آلود هم یک‌بند خون چکید و همان جمله عیناً بر صفحه تاریک نقش بست: «سیاوش، از تو ...»

\*\*\*

سیاوش، خسته و مانده از راه رسید. از روی بی‌حوصلگی سلام نیم‌بندی کرد و یک‌راست رفت به اتاقش؛ کیفش را گوشه‌اتاق انداخت و خودش را ولو کرد روی تخت. از نمره املایی که گرفته بود، حسابی پُکر<sup>۱</sup> بود. پلک‌هایش را محکم روی هم فشار داد. دلش می‌خواست با تمام وجود فریاد بکشد. زیر لب به خودش بدویراه می‌گفت. حرف‌های آقای یزدی - دبیر ادبیات - خطاب به مادرش، در کاسه سرش می‌پیچید: «تبریک می‌گم؛ پسر شما واقعاً در ادبیات استعداد چشمگیری دارد» و به دنبال آن، نمره پنج نفرت‌آوری که آقای یزدی با روان‌نویس قرمز پای برگه املایش گذاشته بود و جمله گلایه‌آمیزی که زیر نمره نوشته بود، در یک فضای تیره و تاریک نقش می‌بست. سیاوش آنقدر به این فضای سیاه و نوشته‌های سرخ خیره شد و آنقدر دندان‌قروچه<sup>۲</sup> کرد که چشم‌هایش سیاهی رفت و سرش تیر کشید... نمی‌دانست چه کار بکند؛ هیچ راه‌حلی به فکرش نمی‌رسید. اما دست آخر تصمیمش را گرفت؛ غلّتی زد و به هر زحمتی که بود، از جایش بلند شد و رفت به سراغ مادرش. مادر در آشپزخانه مشغول پخت‌وپز بود. وقتی صورت درهم کشیده و قیافه بُغ‌کرده<sup>۳</sup> سیاوش را دید، با لحنی مهربان گفت: «چی شده عزیز دلم؟ نکنه کشتیات غرق شده!» بُغضی که به



گلوی سیاوش چنگ انداخته بود، امان حرف زدن نداد؛ چند قطره اشک از گوشه چشم‌های نافذش<sup>۱</sup> جدا شد. سیاوش که نمی‌خواست مادر اشک‌هایش را ببیند، ورقه‌املا را جلوی صورتش گرفت و منتظر واکنش مادر ماند. مادر از دسته‌گلی که سیاوش به آب داده بود، دلخور شد؛ ولی به روی خود نیاورد. برگه را آرام از دست سیاوش جدا کرد؛ بر موهای سیاوش که عین دُم جارو روی پیشانی‌اش ریخته بود، دست نوازشی کشید، دانه‌های اشک را با گوشه انگشت سبابه‌اش<sup>۲</sup> پاک کرد و گونه سیاوش را بوسید و گفت: «پسرِ گُلم، درسته که نمره‌ت خوب نشده؛ اما نباید به خاطرِ یه نتیجه بد خودتو بیازی. حالا اخماتو واکن، ببین مادر چی بهت می‌گه».

دلجویی‌های مادر با آن لحن ملایم و امیدبخش، آبی بود بر آتش بی‌تابی‌های سیاوش؛ گل از گُلش شکفت<sup>۳</sup> و با نگاهی کنجکاو منتظر ماند که مادر چه می‌گوید.

- ببین پسر، اول از همه مِتِ روز برام روشن کن که تو برای همه درسات سنگ تموم می‌ذاری<sup>۴</sup> و هیچ‌وقت درس نخونده سرِ جلسه امتحان نمی‌ری.

- آره مادر، خودتون شاهدین که واسه املا همه درسای کتاب فارسی رو خوب خوب خوندم ولی نمی‌دونم چرا افاقه نکرد<sup>۵</sup>.

- راس می‌گی پسر؛ دیدم که خوندی. ولی از کجا معلوم؟ شاید اونطور که باید و شاید نخونده باشی. از املایی که نوشتی، پیداس که خیلی از واژه‌ها رو همین‌طور سرسری خوندی و از اونا گذشتی. در صورتی که باید هر واژه تازه رو چندین و چند بار بخونی و بنویسی و به حافظه بسپری تا موقع آزمون املا، شکل درستشو بلد باشی...

خوب، حالا بگو ببینم آزمون املاي بعدیتون کیه؟

- هفته دیگه؛ آخه چون خیلی از بچه‌ها امتحانشونو خراب کرده‌ن، آقای یزدی گفتن هفته بعد دوباره آزمون می‌گیرن.

- چه بهتر! پس، از همین حالا برو لغتای سختِ درسا رو دربیار و از امشب مُدام با دقتِ اونا رو بخون تا خوب یادت بمونه. شب امتحانم بیا تا برات املا بگم.

چشم‌های سیاوش از شادی برق زد؛ راه و چاه دستش آمده بود؛ تشکرِ غرّا<sup>۱</sup> و بلندبالایی کرد و تروفرز رفت به طرفِ اتاقش. کتاب فارسی را باز کرد جلویش و لغت‌های سخت را از گوشه و کنارِ کتاب بیرون کشید و پشت سرهم قطار کرد. بعد از آن بلند شد و با صدای جیغ جیغی و گوشخراشش بنا کرد به خواندنِ لغت‌های جورواجور:

تعَصَب، عاقلان، اُسوه، سیرت

بعد از مدتی تمرین و تکرار، دید که بعضی لغت‌ها انگار خیلی موذی‌اند<sup>۲</sup> و از هر فرصتی سود می‌جویند تا پا به فرار بگذارند. به فکرش رسید که خوب است لغت‌ها را با حرف‌های سختشان تکرار کند تا قُرص و محکم در ذهن جای بگیرند. برای همین، ادامه داد: تعلیم با عین، تصمیم با صاد، تقویم با قاف با قاف با قاف.

آنقدر گفت و گفت که چند تا از لغت‌ها شکلِ شعر به خود گرفتند. آخر هر چه باشد، سیاوش در ادبیات برای خودش کیاویایی<sup>۳</sup> داشت و از طبع شعر هم کم نمی‌آورد:

تسلیم و سُموم است که با سین بنویسند  
تعظیم و علیم است که با عین نگارند  
با حاء ترَحَّم بُود و قاف، تَقَلُّب  
با ظاء تَظَلُّم بُود و صاد، تَعَصَّب  
با ذال لذیذ است و عزیز است؛ نه ای وای!  
باید که بُود هوش و حواست به سر جای!

القَصه<sup>۱</sup>، سیاوش در طی هفته از بس خواند که بسیاری از لغت‌ها ملکه ذهنش شد<sup>۲</sup>.  
شب آزمون، قبرا<sup>۳</sup> و سرحال نشست و املایی نوشت که هم خودش کلی حظ کرد<sup>۴</sup> و هم  
مادر تعریف و تمجید کرد و آفرین‌ها گفت.

سرانجام روز آزمون املا از راه رسید؛ سیاوش با خودباوری بی‌نظیر و با هزاران امید  
و آرزو رفت سر جلسه امتحان و حسابی گوش‌هایش را تیز کرد تا دقیق و درست بنویسد  
و به همه ثابت کند که سیاوش هم برای خودش کسی است<sup>۵</sup>...



1\_ در متن، یک جا دلجویی‌های مادر، با (لحن ملایم و امید بخش) توصیف شده است. گفته مادر را با این لحن بازخوانی کنید و  
بگویید چگونه این لحن را در خواندن پدید آوردید.

با لحن آرام که سرشار از عطوفت و مهربانی است و با رعایت علایم نگارشی هنگام خوانش متن می‌توان آن را ملایم و امید بخش  
خواند.

2\_ به نظر شما روشی که سیاوش به پیشنهاد مادر برای بهبود نمره اش به کار بست، چه اندازه در آزمون‌های املا کار آمد است؟  
تمرین و تکرار باعث می‌شود که کلمه در فکر ما ماندگار شود و به راحتی فراموش نشود.



### واژه شناسی

- کشته: زمین کاشته شده، زراعت شده
- صحرا: در اینجا به معنای (بیابان) نیست. به معنای جایی بیرون از منطقه مسکونی است که پوشش گیاهی دارد.
- امین: برآورد ساز، مستجاب کن، چنین باد!
- معرفت: شناخت. (برگ درختان سبز در نظر هوشیار / هر ورقش دفتری است معرفت کردگار)؛ در نظر انسان خردمند، هر یک از برگان سبز درختان، مانند دفتری برای شناخت افریدگار است. (بیت از سعدی است)



جمله‌ها از نظر محتوا و مفهوم در زبان فارسی به چهار دسته تقسیم می‌شوند: خبری، پرسشی، امری، عاطفی. در پایان جمله خبری و جمله امری نشانه نقطه (.) می‌گذاریم، در پایان جمله پرسشی از نشانه پرسش یا علامت سؤال (?) بهره می‌گیریم و در پایان جمله عاطفی، نشانه شگفتی یا علامت تعجب (!) می‌نشانیم. مجموعه نشانه‌هایی که در خط فارسی به کار می‌روند، «نشانه‌های نگارشی» یا «نشانه‌های سجاوندی» نام دارند.

در برخی جمله‌ها، واژه‌هایی هست که می‌توان به یاری آنها گونه جمله را شناسایی کرد. برای نمونه معمولاً در جمله پرسشی، واژه‌های پرسشی به کار می‌رود؛ در جمله امری فعل امر یا نهی به چشم می‌خورد و در جمله‌های عاطفی نیز واژه‌هایی می‌توان یافت که نمایانگر عواطف‌اند. اما جمله خبری هیچ‌یک از نشانه‌های سه گونه جمله دیگر را دربر ندارد.

## آهنگ یا لحن

دو جمله پایین را در نظر بگیرید:

دیشب هوا بارانی بود.      دیشب هوا بارانی بود؟

می‌بینید که هر دو جمله واژه‌های یکسانی دارند و تنها نشانه سجاوندی، نمایان‌کننده نوع آنها (خبری یا پرسشی) است؛ به عبارت دیگر، در جمله دوم واژه پرسشی (از قبیل «آیا») نیامده است تا نوع جمله را مشخص کند.

بدین ترتیب ما در اینجا با توجه به نشانه سجاوندی، جمله اول را با «آهنگ و لحن»

خبری و جمله دوم را با آهنگ و لحن پرسشی می‌خوانیم. منظور از آهنگ و لحن، زیر و بمی صداست. اگر جمله «دیشب هوا بارانی بود» را با آهنگ خبری بخوانیم، صدای ما در پایان بم‌تر می‌شود؛ اما اگر همین جمله را با آهنگ پرسشی بخوانیم، صدایمان در پایان زیرتر یا نازک‌تر می‌شود؛ و شنونده از همین آهنگ یا زیر و بمی صدا، به خبری یا پرسشی بودن جمله پی می‌برد.

در مجموع، هریک از انواع چهارگانه جمله (خبری، پرسشی، امری، عاطفی) آهنگ و لحن ویژه‌ای دارند که در حالت‌ها و موقعیت‌های گوناگون متفاوت است.

## پرسش انکاری

جمله «کجا شاعری همتای فردوسی می‌توان یافت»، جمله‌ای پرسشی است؛ اما هدف از کاربرد آن، پرسیدن چیزی نیست. مقصود گوینده از گفتن جمله یادشده این است: هیچ‌جا شاعری همتای فردوسی نمی‌توان یافت. به سخن دیگر، هدف از کاربرد این جمله پرسشی، «انکار» است: کجا می‌توان یافت؟ = هیچ‌جا نمی‌توان یافت.

نمونه دیگر آن است که کسی به دیگری بگوید: من کی چنین حرفی زدم؟ منظور از چنین پرسشی، انکار حرف زدن است: من هرگز چنین حرفی نزدم. به این‌گونه جمله‌های پرسشی که به قصد انکار به کار می‌روند، «پرسش انکاری» می‌گوییم. در «ستایش» آغاز کتاب، این بیت را از نظامی خوانده‌اید:



1\_ واژه ای که معنایش (صدای آواز خواندن یا حرف زدن اهسته) است: **ز م ز م ه**

\_ واژه ای با معنای (درخت یا درختچه نارس که تازه نشانده شده است): **ن ه ا ل**

\_ واژه فارسی هم معنای (مزرعه): **ک ش ت ز ا ر**

\_ واژه ی هم خانواده با (مُذاب): **ذ و ب**

2\_ گاهی شاعران و نویسندگان تشبیه را به کوتاه ترین حالت و در قالب یک ترکیب به کار می برند؛ برای نمونه به جای (دانش مانند دریاست)، ترکیب (دریای دانش) را می آورند یا به جای (دین در نشان دادن راه، مانند چراغ است)؛ از ترکیب (چراغ دین) بهره می گیرند. نمونه ای از این تشبیه های فشرده بیابید.

چشمه معرفت - درس بزرگ طبیعت - آب های سرد و زلال و گوارای دانایی

3\_ در ترکیب (دهان زمین)، زمین، انسانی تصور شده است که دهان دارد؛ بنابراین در (دهان زمین) گونه ای تشخیص به چشم می خورد. دو ترکیب مانند آن پیدا کنید.

گوش نسیم - رگ های جوی // تشبیه من و تو به زمین / هر سخن هر رفتار به دانه ها و به برگ و باد تشبیه شده است.

عمر مانند آب و خورشید و نسیمش



1- چند سطر آغاز شعر ( دوستی) نوشته ی شاعر معاصر، فریدون مشیری را بخوانید و بنویسید که در این شعر چه تشبیه هایی به کار رفته است. (دوستی) را به جز گل به چه چیز دیگری می توان تشبیه کرد؟

ساقه ی نازک

دل من دیرزمانی ست که می پندارد  
دوستی نیز گلی ست،  
مثل نیلوفر و ناز.  
ساقه تُرد و ظریفی دارد.

بی گمان سنگدل است آن که روا می دارد  
جان این ساقه نازک را - دانسته - بیازارد.  
در زمینی که ضمیر من و توست  
از نخستین دیدار  
هر سخن هر رفتار  
دانه هایی ست که می افشانیم؛  
برگ و باری ست که می رویانیم.  
آب و خورشید و نسیمش، مهر است...

2\_ گونه ی مفهومی و محتوایی هر یک از جمله های پایین را بنویسید و نشانه سجاوندی آن را بگذارید.

سعدی در چه سده ای زندگی می کرد؟ پرسشی

این شعر را برای هفته ی آینده از بر کنید، امری

لعنت به مردم ازار! احساس (عاطفی)

حیف که دیر رسیدم! احساسی (عاطفی)

جنگ جهانی دوم در سال 1945م. به پایان رسید. خبری

چقدر ازمون اسان بود! احساسی (عاطفی)

ایت الله حایری بنیان گذار حوزه علمیه قم بود. خبری

چرا اریا امروز به مدرسه نیامده است؟ پرسشی

بچه ها گرم گفت و گو بودند. خبری

لطفا روی پله برقی راه نروید. امری

خوب جهان را ببین. امری

نوروزتان فرخنده باد! احساسی(عاطفی)

چطور چنین چیزی ممکن است؟ پرسشی

پدیده وارونگی،الودگی هوا را افزایش می دهد. خبری

تنگه میان خلیج فارس و دریای عمان چه نام دارد؟ پرسشی

امروز دو زنگ فارسی داریم. خبری

عجب خط خرچنگ قورباغه ای داری! احساسی(عاطفی)

چه کسی می تواند نعمت خدا را انکار کند؟ پرسشی

افرین بر تو! احساسی(عاطفی)

اکنون با کمک دبیرتان بکوشید تا هر یک از جمله ها را با اهنگ و لحن درست بخوانید؛به گونه ای که مفهوم هر جمله بی کم و کاست به شنونده انتقال یابد.

3\_ در جمله های پرسش پیشین،دور واژه هایی که نمایان گر گونه جمله اند،خط بکشید.

چطور

4\_ دو واژه (چه) و (چقدر) هم در جمله پرسشی کاربرد دارند،هم در جمله عاطفی.چهار جمله بسازید و این اشتراک را در آنها نشان دهید.

چقدر از سیب ها باقی ماند؟ (پرسشی) / چقدر زیبا و چشم نواز! (احساسی)

چه کسی انجا است؟ (پرسشی) / چه صبح زیبایی! (احساسی)

5\_ به یاری جمله های عاطفی در زبان فارسی، می توان عواطف گوناگون (از قبیل تعجب یا شگفتی، نگرین، تحسین، دعا، افسوس) را به مخاطب انتقال داد. بنویسید هر یک از جمله های عاطفی پرسش 2 در بر دارنده چه نوع عاطفه ای است؟

نگرین، افسوس، تعجب، دعا، تعجب، تحسین

6\_ دو جمله از جمله های سوال 2 پرسش انکاری هستند؛ آن دو را بنویسید.

چطور چنین چیزی ممکن است؟

چه کسی می تواند نعمت های خدا را انکار کند؟

### روانخوانی

### کژال

زبان (کردی) یکی از زبان های ایرانی به شمار می آید. کرد ها که از اقوام دیرینه و نژاده (اصیل) ایرانی اند، به این زبان سخن می گویند. در داستان (کژال) که در دهکده ای از مناطق کرد نشین کشورمان می گذر، کاربرد برخی از واژه های کردی را می توان دید؛ از جمله:

- کژال: همان غزال است، که در داستان، نام مادر روناک است.
- روناک: (بر وزن خوبان) روشن؛ در داستان، نام دختر کژال است.
- کابوک: کبوتر؛ در داستان، نام یکی از خویشاوندان کژال است.
- روله: فرزند
- هه ژار: (هژار خوانده می شود) بیچاره، تهیدست؛ در اینجا، نام شوهر کژال است.
- دایه: مادر



\_مفهوم جمله های زیر را بنویسید.

1- تپه قد کشیده بود؛ کزال خیال می کرد.

مبالغه ، کزال فکر می کرد تپه از قبل بلند تر شده است.

2- کزال به دنبال او زمین را خیش می کشید.

کزال به دنبال او زمین را چنگ می زد و به سختی راه می رفت.

3- خاک را، سنگ را و تیغ را...دوید.

از روی خاک و سنگ و تیغ عبور کرد.

4- تمام وجود ازاد انگار دست هایش شده بود.

تمام قدرتش را در دست هایش جمع کرده بود.





### واژه شناسی

مطبوعات=از ریشه طبع به معنای چاپ است به طبع رسیدن =چاپ شد مطبوعات به روز نامه ها مجلات و نشریات گفته میشود. کتاب ها جزو مطبوعات به شمار نمی روند.

استحکامات= ساختمان ها،سنگر ها. خاکریز ها...که برای هدف های دفاعی ساخته می شود.

بالد= بالیدن در زبان فارسی به دو معناست = رشد کردن،افتخار کردن. در این درس معنای دوم را می رساند.



1-معنای این واژه ها را در متن درس بیابید =کج روی،اقرار،اشتیاق

کج روی=انحراف . اقرار= اعتراف . اشتیاق=شور

2-هم خانواده واژه های «ممتاز»و «مستعد»را در متن پیدا کنید:

ممتاز:امتیاز \* مستعد:استعداد

3-مفهوم مصراع «به عمل کار برآید،به سخن دانی نیست»با کدام جمله درس نزدیک است؟

اینده با حرف ساخته نمی شود با کار هوشمندانه و مومنانه ساخته می شود.

4-هر کدام از واژه های ردیف نخست،هم معنایی در ردیف دوم دارد،جفت واژه های مترادف را بیابید.

ارزو-ثروت اندوز-خردسالی-روشنایی-عبادت کننده-عنایت-فرمانبردار-

مونس-طفولیت-مطیع-همدم-لطف-متعبد-گنجور-کام-فروغ

مونس:همدم\*فرمانبردار:مطیع\*خردسالی:طفولیت\*ارزو:کام\*عبادت کننده:متعبد\*روشنایی:فروغ\*عنایت:لطف\*گنجور:ثروت اندوز



### واژه شناسی

حاجت روا: روا کننده حاجت. برآورنده نیاز

حریص: طمع کار. ازمند

بی نوا: بدون غذا و خوراک. گرسنه (در اینجا)



در میان بیت های شعر. دو تشبیه بیابید و بنویسید

ما چو مرغان حریصی بی نوا: انسان

قطره دانش: اضافه تشبیهی: دانش به قطره



ترکیب «خود را بد داشتن» در بیت پایانی چه معنایی دارد؟

خود را بی اعتبار و بی ابرو کردن



مقصود شاعر از «دریا های خویش» در بیت دوم «دام و دانه» در بیت سوم چیست؟

دریا های خویش: دریا های علم و دانش

دام و دانه: مشکلات: ندگ. خط های: ندگ.



## داستان سیاوش (۲)

آقای یزدی با صدای رسا بنا کرد به املا گفتن. سیاوش جمله‌ها را یک‌به‌یک راحت و روان می‌نوشت. هر چه می‌شنید، برایش آشنا بود؛ حتی بعضی جمله‌ها را ازبر داشت و پیش از آن‌که آقای یزدی بگوید، تا آخر می‌نوشت. با دقت و علاقه‌گرایی می‌کوشید تا خوش‌خط و زیبا بنویسد؛ نقطه و درنگ<sup>۱</sup> و نشانه پرسش را با خودکار قرمز می‌گذاشت...

- بچه‌ها، متن تموم شد؛ از حالا لغتا رو بنویسین.

سیاوش قلم را از کاغذ برداشت و سر تا پای ورقه را با نگاه افتخارآمیزی و رانداز کرد؛ همه چیز صحیح و بی‌نقص به نظر می‌رسید و آراسته. یک بیست بلندبالا با یک آفرین خوش‌ترکیب در نظرش مجسم شد؛ قند توی دلش آب شد و لبخند رضایتی به گوشه لب نشانید.

- زهد و پارسایی، قله، فصاحت، طبیعت، حرارت زیاد، تسلط...

- آقا اجازه، ورقه ما داره تموم می‌شه؛ چن تا لغت مونده؟

- بنویس؛ پنج‌شش تا بیشتر نمونده.

«خدایا، فقط پنج تا! جونمی جون!» سیاوش دل تو دلش نبود؛ تا بیست فقط پنج تا لغت فاصله بود.

- مرهم<sup>۲</sup>.

- چی آقا؟ محرم؟

- نه. مرهم؛ مَر-هم.

سیاوش «مرهم» را نوشت؛ اما یک‌آن شک برش داشت: «وای، نکنه مرهم با هی جیمی باشه!... اما نه؛ دلم گواهی می‌ده که با همون هی دوچشمه. سیاوش، مرد باش؛ نباید بذاری شک بهت غلبه کنه». تصمیمش را گرفت، به شکش محلی نگذاشت و منتظر لغت بعدی ماند.

۱- کوتاه‌شده درنگ‌نما، ویرگول

۲- هرگونه داروی خمیری‌شکل یا روغنی که بر روی زخم می‌گذارند.

- مرحوم، مَر- حوم.

صدای آقای یزدی در کاسه سرش پیچید: مرحوم، مرحوم، مرحوم.... سرش داغ شد و عرق بر پیشانی اش نشست؛ قلم را انداخت و سرش را در میان دست‌هایش گرفت؛ دهانش خشک خشک بود؛ پاک گیج شده بود. «مرحوم با چی بود خدایا؟ با هی جیمی یا دوچشم؟ شاید با هی دوچشمه! اونوقت نکنه مرهم با هی جیمی باشه؟ شاید هر دو با هی جیمی باشن... وای خدا جون! دیدی چه خاکی به سرم شد؟!»

در همان لحظه، صحنه‌ای عجیب و هولناک پیش چشمانش ظاهر شد: دو موجود بدریخت و بدقواره، سخت با هم گلاویز شده بودند و حالا زن کئی بزَن! آقای «مرحوم» به شکل یک اسکلتِ خشمگین که انگار تازه از گور برخاسته بود و آقای «مرهم» در قیافه یک آدم که از سر تا پا باندپیچی شده بود، با هم سرِ هی جیمی بگومگو و بزَن‌بزَن می‌کردند! هر دو می‌خواستند به هر قیمتی هی جیمی را تصاحب کنند. از هر دو طرف، صداهای غریب و مهیب<sup>۱</sup> به گوش می‌رسید؛ آقای «مرحوم» صدایی داشت عیناً مثل صدای ارواحِ خبیث<sup>۲</sup>؛ زُمُخت<sup>۳</sup> و نخراشیده<sup>۴</sup>؛ و آقای «مرهم» مدام جیغِ بنفش<sup>۵</sup> می‌کشید! جنگ مغلوبه شده بود<sup>۶</sup> و هیچ‌کدام از هی جیمی دست‌بردار نبودند... یک‌مرتبه صدای گوشخراش و وحشتناکی در فضا پیچید: تاراق! دستِ اسکلت از جا کنده شد! آقای مرحوم به زمین افتاد و از شدت درد مثل دیو نعره کشید: آآآی آآآاه...

- لغت آخر: ان- ...

صدای آقای یزدی رشته تصوّراتِ سیاوش را برید؛ ناگهان به خود آمد. سراسیمه و ملتهب<sup>۷</sup> با صدایی لرزان کلام آقای یزدی را قطع کرد:

- آقا، آقا ببخشید ما... ما جا موندیم. بعد از «مرحوم» چی بود؟

- عجب! حواست کجاس پسر؟ نکنه خواب بودی! زود بنویس: بغض

دست‌هایش می‌لرزید. اصلاً نمی‌توانست حواش را جمع کند. یک‌دفعه همه چیز با

هم قاتی شده بود. اصلاً مغزش کار نمی‌کرد... سرانجام، به هر جان‌کدنی بود، با ترس و لرز نوشت: مرهوم - بغظ

- اعتراض، توطئه... و لغت آخر، انضباط

و نوشت: اعتراض - توطئه - انضباط.

- خُب بچه‌ها، لطفاً برگه‌ها رو بالا نگه دارین.

سیاوش دیگر هیچ نمی‌فهمید. مات و مبهوت به ورقه‌اش نگاهی انداخت. در آخرین لحظه با دست‌های لرزان روی «مرهوم» خط کشید و بالایش نوشت: «مرحم»!

\*\*\*



به سیاوش کارد می‌زدی، خورش در نمی‌آمد. حسابی برزخ<sup>۱</sup> بود. نفس نفس می‌زد. مادر که گونه‌های برافروخته و چهره درهم و گرفته سیاوش را دید، فهمید که باز فرزند دلبندش دست‌از‌پادرازتر به خانه برگشته است. پیش رفت و خواست از او دلجویی کند؛ اما سیاوش با عصبانیت ورقه‌املا را که مجاله کرده بود، به گوشه‌ای پرتاب کرد و به حالت قهر رفت به اتاقش و در را محکم به هم زد.

مادر نشست؛ ورقه را از روی زمین برداشت و باز کرد:

۱۵ پانزده تمام - سیاوش، اگرچه نمره‌ات بهتر شده، ولی این نمره به هیچ وجه در شأن تو نیست.

صدای های‌های گریه سیاوش که به جیغ جیغ بچه‌گربه‌ها شباهت داشت، از پشت در اتاق به گوش می‌رسید؛ مادر برخاست و رفت به طرف اتاق سیاوش...



1- چرا در کشمکش میان آقای مرحوم و آقای مرهم، سرانجام دست اسکلت شکست؟

چون در نهایت در تخیلات خود به این نتیجه رسید که مرهم را با «ح خطی» بنویسد.

2- چرا نمره ی سیاوش دقیقاً 15 شد؟

چون کلمه های توطئه، انضباط، بغض، مرهم و مرحوم را اشتباه نوشت.



#### چهار پاره

اگر نمودار قافیه‌های شعر را رسم کنیم، درمی‌یابیم که مانند «زنگ آفرینش» مصراع‌های دوم و چهارم از هر بند با یکدیگر قافیه دارند. قالب شعری که چنین آرایش قافیه‌ای داشته باشد، «چهارپاره» (زیرا هر بند، دو بیت یا چهار مصراع دارد و چهارپاره است) یا «دوبیتی پیوسته» (چون از بندهای دوبیتی به هم پیوسته ساخته شده است) نامیده می‌شود.

#### ساماندهی بیت

معمولاً شاعران برای حفظ وزن شعر، رعایت قافیه یا برجسته‌سازی برخی واژه‌ها، در ترتیب عادی دستوری اجزای جمله جابه‌جایی پدید می‌آورند. برای نمونه به این بیت از سعدی نگاه کنید:

|                                                                             |   |   |   |   |                           |  |  |  |  |
|-----------------------------------------------------------------------------|---|---|---|---|---------------------------|--|--|--|--|
| شنیدم گوسفندی را بزرگی                                                      |   |   |   |   | رهانید از دهان و دست گرگی |  |  |  |  |
| ۱                                                                           | ۳ | ۲ | ۱ | ۵ | ۴                         |  |  |  |  |
| شاعر می‌خواهد بگوید که «شنیدم بزرگی، گوسفندی را از دهان و دست گرگی رهانید». |   |   |   |   |                           |  |  |  |  |
| ۱                                                                           | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ |                           |  |  |  |  |

شماره هر جزء نشان می‌دهد که شاعر چگونه ترتیب و آرایش عادی زبان را تغییر داده و واژه‌ها را جابه‌جا کرده است تا وزن و قافیه شعر حفظ شود. بنابراین برای معنا کردن بیت‌ها نخستین گام آن است که واژه‌های جابه‌جا شده را به جایگاه اصلی خود بازگردانیم. مرتب کردن واژه‌ها و بازگردانی آنها به جایگاه اصلیشان را «ساماندهی بیت» می‌نامیم و با

پس از ساماندهی بیت، می‌باید واژه‌های کهن و ناآشنا را با واژه‌های ساده امروزی جایگزین کرد تا شعر به نثر روان امروزی تبدیل شود: شنیدم [که] انسان بزرگواری گوسفندی را از دهان و دست گرگی نجات داد. (گاهی می‌توانیم واژه یا واژه‌هایی را هنگام معنا کردن به کلمه‌های شعر بیفزاییم).

اکنون سه بیت از شعر «با بهاری که می‌رسد از راه» را ساماندهی می‌کنیم.

روشن و گرم و زندگی‌پرداز      آسمان مثل یک تبسم شد  
آسمان مثل یک تبسم، روشن و گرم و زندگی‌پرداز شد.

بر درختی شکوفه‌ای خندید      در کتابی بهار معنا شد  
شکوفه‌ای بر درختی خندید؛ بهار در کتابی معنا شد.

بهتر از هرچه هست در دنیا      با خدا راز گفتنت امروز  
امروز با خدا راز گفتنت، از هرچه در دنیا هست، بهتر [است].



رخش، در خان یکم شیر را شکست داد.

جمله‌ها را در همه زبان‌های جهان می‌توان به دو بخش تقسیم کرد: نهاد و گزاره. پیش از تعریف دستوری نهاد و گزاره باید از معنای واژگانی این دو آگاهی داشت. نهاد به معنای بنیاد و اصل و اساس است و از «نهادن» (= گذاشتن) ساخته شده است. ازین رو نهاد معنای «نهاد» دارد؛ یعنی آنچه به عنوان سنگ‌بنای جمله در پایین قرار می‌گیرد و بقیه ساختمان جمله بر آن سوار می‌شود. نهاد در واقع، «موضوع» جمله است. (واژه موضوع هم از «وضع» [= قرار دادن] گرفته شده است) گزاره در لغت، هم معنای گزارش و برابر با «خبر» است. منطقی و طبیعی است که هر جمله دربرگیرنده دو بخش باشد؛ یعنی «موضوعی» داشته باشد که درباره آن موضوع «خبری» بدهیم. بدین سان نهاد، بخشی از جمله است که درباره اش خبر می‌دهیم و گزاره، گزارش یا خبری است که درباره نهاد می‌دهیم. برای نمونه، «رخش» نهاد جمله بالا و «در خان یکم شیر را شکست داد»، گزاره است.

اگرچه در بیشتر جمله‌ها نهاد در آغاز قرار می‌گیرد؛ اما گاهی برای تأکید بر دیگر بخش‌های جمله، واژه یا واژه‌هایی پیش از نهاد می‌نشینند. برای مثال جمله پیشین را به این شکل درمی‌آوریم:

در خان یکم، رخس شیر را شکست داد.

در این جمله برای تأکید، به جای رخس، «در خان یکم» را در آغاز نشانده‌ایم؛ اما با وجود این جابه‌جایی، موضوع جمله یا نهاد همچنان رخس است. به سخن دیگر، نباید هرچه را در سرآغاز جمله می‌بینیم، نهاد در نظر بگیریم؛ بلکه باید نخست جمله را «سامان دهیم» و سپس نهاد را پیدا کنیم.

از یک‌سو می‌دانیم که گزاره درباره نهاد خبر می‌دهد و از سوی دیگر، مهم‌ترین واژه گزاره، فعل است. بنابراین فعل درون گزاره، از نهاد پیروی می‌کند و معمولاً از تغییر نهاد تأثیر می‌پذیرد. از این رو می‌توانیم برای «آزمایش درستی» واژه‌ای که در جمله به عنوان نهاد برگزیده‌ایم، آن را تغییر دهیم و اثرپذیری فعل را از آن بررسی کنیم؛ برای نمونه، در جمله پیش گفته (در خان یکم، رخس شیر را شکست داد) رخس را نهاد می‌گیریم و برای درستی‌آزمایی، «اسب‌ها» را جانشین آن می‌کنیم:

در خان یکم، اسب‌ها شیر را شکست دادند.

می‌بینیم که با جمع بستن نهاد، فعل نیز از آن پیروی می‌کند و جمع می‌آید. اکنون اگر «در خان یکم» را نهاد فرض کنیم، باید آن را جمع ببندیم (خان‌های هفتگانه) و تأثیرش را بر فعل ببینیم:

می‌بینیم که با جمع بستن نهاد، فعل نیز از آن پیروی می‌کند و جمع می‌آید.

اکنون اگر «در خان یکم» را نهاد فرض کنیم، باید آن را جمع ببندیم (خان‌های هفتگانه) و تأثیرش را بر فعل ببینیم:

در خان‌های هفتگانه، رخس شیر را شکست داد.

همچنین است اگر «شیر» را نهاد بدانیم، باز آن را جمع می‌بندیم:

در خان یکم، رخس شیرها را شکست داد.

پیدا است که در دو نمونه پیشین، فعل هیچ تأثیری از نهاد فرضی نپذیرفته و با آنکه «خان‌های هفتگانه» و «شیرها» را به صورت جمع آورده‌ایم، فعل جمله همچنان مفرد باقی مانده است و به همین دلیل، «خان یکم» و «شیر» هیچ‌یک نهاد نیستند. با این روش می‌توانید درستی یا



در درس «زیبایی شکفتن» بیابید:

1- واژه های عربی به معنای «دلبستگی ها»:

علاق

2- واژه ای که در متن معنای «بسیار کمیاب و ارزشمند دارد»:

کیمیا

3- واژه ای متضاد با «وابستگی»:

استقلال

4- سه جفت واژه مترادف: (مثال کار و کردار )

زال و گوارا - راز و رمز - تمیزی و پاکیزگی - شور و شوق - تأمل و تفکر - شادابی و چالاکي



1- شکل ساماندهی شده بیت هفتم را بنویسید .

زندگی بر تو لبخند می زند و امروز وقت شکفتن تو است .

2- از آنجا که هر بند از چهار پاره یک جفت قافیه جداگانه دارد و این قافیه در بند بعدی تغییر می کند شاعر می تواند به سادگی شعر های بلند و داستانی را در این قالب بسراید. کدام قالب شعر فارسی در این ویژگی با چهار پاره مشترک است؟

مثنوی

3- در جمله های پایین. نهاد و گزاره را از هم جدا کنید و سپس درستی نهاد را بیازمایید

-فریدون ضحاک را دست بسته به دماوند برد.

-شاهنامه را حکیم ابوالقاسم فردوسی سروده است.

-از میان اسب.رستم.رخش را برگزید.

-راه پیروزی بر اسفندیار را سیمرغ به رستم نشان داد.

-زال از کودکی مویی سپید داشت.

-رستم را شغاد ناجوانمردانه کشت



-برداشت شما از جمله «دوست خوب کمیاست» چیست؟

دوست خوب کمیاب و با ارزش و کمیاب است



درس پنجم

(آزاد)

## آشنایی با فرهنگستان (۱)



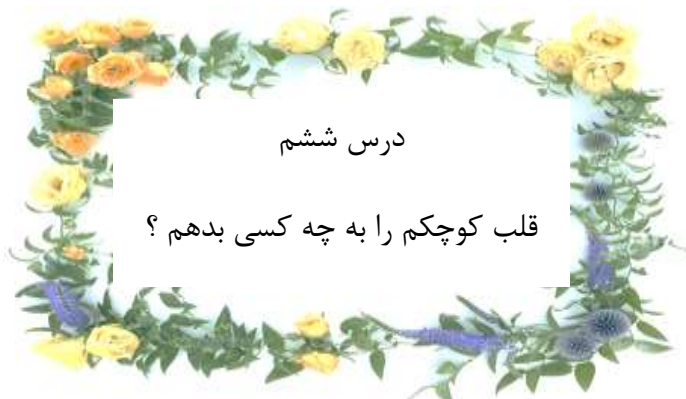
چنان‌که می‌دانیم زبان فارسی، زبان ملی و رسمی ایران و یگانه زبان مشترک میان همه ایرانیان است. «فرهنگستان زبان و ادب فارسی» نهادی است که با هدف نگهداشت و گسترش زبان فارسی در سال ۱۳۶۸ بنیاد نهاد شده است.

پیش از انقلاب اسلامی در ایران، نخستین بار در دوره حکومت رضا پهلوی «فرهنگستان ایران» - که امروزه با نام «فرهنگستان اوّل» شناخته می‌شود - پایه‌گذاری شد و از سال ۱۳۱۴ تا ۱۳۲۰ هجری خورشیدی برقرار بود. برخی از بزرگان ادب فارسی چون ملک‌الشعرا بهار، علامه دهخدا، بدیع‌الزمان فروزانفر و محمدعلی جمالزاده عضو فرهنگستان اوّل بودند. در پی وقفه‌ای طولانی، «فرهنگستان زبان ایران» در دوران حکومت پهلوی دوم از سال ۱۳۴۹ آغاز به کار کرد و تا سال ۱۳۵۷ به فعالیت پرداخت. دکتر محمود حسابی - فیزیکدان نام‌آورِ معاصر- در همین فرهنگستان (= فرهنگستان دوم) عضویت داشته است.



امروزه فرهنگستان زبان و ادب فارسی - که فرهنگستان سوم نامیده می‌شود، - از همکاری بسیاری از برجسته‌ترین ادیبان، زبان‌شناسان و مترجمان ایران برخوردار است (در این میان نام زنده‌یاد قیصر امین‌پور - شاعر سرشناس - و هوشنگ مرادی‌کرمانی - داستان‌نویس چیره‌دست - برایتان آشناست). فرهنگستان دربرگیرنده گروه‌هایی از قبیل دستور زبان فارسی، زبان‌های ایرانی، فرهنگ‌نویسی، گویش‌شناسی، ادبیات معاصر، زبان و رایانه، واژه‌گزینی و... است. «گروه واژه‌گزینی» را باید مهم‌ترین و پرکارترین گروه فرهنگستان قلمداد کرد.

گروه واژه‌گزینی خود از ۳۵ گروه تخصصی شکل گرفته است که در هر یک، متخصصان رشته‌ای ویژه پس از پژوهش‌ها و بررسی‌های پرمایه، برای واژه‌های بیگانه معادل‌یابی می‌کنند. این واژه‌ها پس از تأیید «هیئت فنی» باید به تصویب «شورای فرهنگستان» برسند تا با امضای رئیس جمهور، به قلمرو واژگان زبان فارسی راه یابند. برخی از گروه‌های تخصصی فرهنگستان بدین قرارند: باستان‌شناسی، تغذیه، روان‌شناسی، ریاضی، زمین‌شناسی، زیست‌شناسی، شیمی، علوم پایه پزشکی و فیزیک. تاکنون «فرهنگ واژه‌های مصوب فرهنگستان» در ده جلد به چاپ رسیده و شمار واژه‌ها از سی و پنج هزار گذشته است.



درس ششم

قلب کوچکم را به چه کسی بدهم؟

### تکرار

در درس پنجم خواندیم که گاهی، نویسنده در یک نوشته بعضی واژه‌ها را عمداً تکرار می‌کند تا نوشته‌اش را زیباتر کند.

تکرار واژه گاهی برای تأکید بر پیامی به کار می‌رود که نویسنده می‌خواهد به خواننده منتقل کند. شکسپیر، نمایشنامه‌نویس و شاعر مشهور انگلیسی، در نمایشنامه «شاه‌لیر» برای این‌که اوج ناامیدی شاه‌لیر را بعد از مرگ دخترش نشان بدهد، از زبان شاه‌لیر خطاب به دخترش می‌نویسد: «تو هرگز برنخواهی گشت؛ هرگز، هرگز، هرگز، هرگز، هرگز». بعضی وقت‌ها تکرار، در پایان یک جمله و آغاز جمله بعدی متن را زیباتر می‌کند: «این واقعه به او زندگی دوباره هدیه داد؛ زندگی دوباره‌ای که این‌بار قول داد قدرش را بدانند». بعضی وقت‌ها نویسنده‌ها در آغاز چند جمله پیاپی، یک یا چند واژه را تکرار می‌کنند تا تأثیر بیشتری بر خواننده بگذارد. برای نمونه، چارلز دیکنز، نویسنده انگلیسی، در «داستان دو شهر» می‌نویسد: «آن زمان بهترین دوران بود. آن زمان بدترین دوران بود. آن زمان عصر عقلانیت بود. آن زمان عصر حماقت بود. آن زمان دوره باور بود. آن زمان دوره بی‌باوری بود. آن زمان فصل روشنگری بود. آن زمان فصل جهالت بود. آن زمان بهار امید بود. آن زمان زمستان ناامیدی بود. ما پیش رویمان همه‌چیز داشتیم. ما پیش رویمان هیچ نداشتیم».



1\_ واژه (گلدان) از پیوند (گل) + (دان) ساخته شده است و معنای (جای گل) دارد. سه واژه دیگر با همین ساختمان بنویسید که در آنها (دان) معنای مکان داشته باشد. اگر (گلدان) را با (ریاضی دان) مقایسه کنیم، چه تفاوتی میان آنها به چشم می خورد؟ اکنون اگر (گلدان) را با (گلزار) بسنجیم، به چه تفاوت معنایی میان (دان) و (زار) پی می ببریم؟

تفاوت بین (دال) و (زار)

در دان مفهوم مکان و نگهداری اما در زار مفهوم مکان و کثرت و انبوهی و زیادی دارد

نمک دان – شکر دان – قند دان

2\_ فعل دوم در عبارت (مثل یک گلدان خالی، زشت است و ادم را اذیت می کند) دو بخشی است. به جای آن، چه فعل یک بخشی یا ساده می توان گذاشت؟

می رنجاند از مصدر رنجاندن = اذیت کردن

3\_ در سوره مبارکه (الرَّحْمَن) که 78 ایه دارد، ایه ای 31 بار تکرار شده است؛ آن ایه شریه را همراه با معنایش بنویسید.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

پس کدام یک از نعمت های پروردگارتان را انکار می کنید ؟



### واژه شناسی

- برومند: (بر) در اینجا مخفف یا کوتاه شده (بار) است و بار معنای (میوه) میدهد. (-ومند) شکل دیگری از (مند) است و معنای (دارنده) به واژه می افزاید. پس برومند یعنی (میوه دار)؛ (نگردد شاخک بی بن برومند): شاخه کوچک بی ریشه، میوه دار نمی شود.

### جابه جایی ضمیر

اموختیم که نخستین گام در معنا کردن بیت های شعر، سامان دهی آن است. گاهی هنگام سامان دهی بیت، ناگزیریم ضمیر پیوسته را نیز جابه جا کنیم (با ضمیر در دبستان آشنا شده اید؛ در درس دوازدهم کتاب فارسی دو نوع ضمیر \_ گسسته یا جدا، و پیوسته \_ را فرا خواهید گرفت). اکنون به بیت پایین و شکل سامان یافته اش بنگرید:

نمودش بس که دور ان راه نزدیک

شدش گیتی به پیش چشم، تاریک

بس که ان راه نزدیک [برای] ش دور نمود، گیتی به پیش چشمش تاریک شد.

با دقت در صورت سامان یافته بیت در می یابیم که جایگاه اصلی ضمیر (-ش) در مصراع دوم، پس از واژه (چشم) بوده است؛ اما در شعر جابه جا شده به فعل (شد) پیوسته است. (همچنین -ش) در مصراع اول را هنگام سامان دهی از فعل جدا کرده ایم و پس از (برای) که درون قلاب افزوده ایم، جای داده ایم.

بیتی دیگر از شعر (علم زندگانی) را نیز سامان می دهیم:

نگشت اسایش به لحظه دمساز      گهی از گربه ترسیدم، گه از باز

اسایش یک لحظه دمسازم نگشت؛ گهی از گربه، گه از باز ترسیدم.

اینجا هم اشکار است که ضمیر (-م) در اصل متعلق به واژه (دمساز) بوده، اما در شعر جابه جا شده و به واژه (اسایش) پیوسته است. این جابه جایی را در شعر (جابه جایی یا جهش ضمیر) می نامیم.



1\_بیتی از شعر بیابید که در بردارنده پرسش انکاری باشد.

ز نوکاران که خواهد کار بسیار؟

2\_ دو واژه پیدا کنید که در آنها جزء (-ک) معنای (کوچکی یا خردی) را برساند.

شاخک \_ بامک

3\_بیتی جست و جو کنید که در آن،(تشبیه) به کار رفته باشد.

تو را توش هنر می باید اندوخت / من اینجا چون نگهبانم تو چون گنج

4\_بیتی بیابید که در آن،(تضاد) به کار رفته باشد.

نمودش بس که دور ان راه نزدیک

5\_از میان واژه های زیر جفت واژه های هم معنا را بیابید و روبه روی هم بنشانید.(یک جفت واژه متضاد نیز در این میان است)

آگاهی - استقلال - افسوس - اندیشیدن - بصیرت - بُن - پذیرفته - تأمل - تقلّا - حسرت - دمساز - راز - ریشه - سازگار - سیر - شکوه - شیوَن - عجز - عطوفت - عظمت - قدرت - کوشش - مستجاب - مویه - مهربانی - وابستگی .

مویه:شیون

بصیرت:آگاهی

سیر:راز

دمساز:سازگار

تأمل:اندیشیدن

بُن:ریشه

حسرت:افسوس

مستجاب:پذیرفته

عجز:قدرت

تقلّا:کوشش

مهربانی:عطوفت

شکوه:عظمت

استقلال ≠ وابستگی



1\_ صورت سامان یافته مصراع دوم از بیت هفتم، و هر دو مصراع بیت دوازدهم را بنویسید و (جابه جایی ضمیر) را نشان دهید.

بیت هفتم: هنوز نوبت خواب تو و آرامش تو است

بیت دوازدهم: گهم از دیوار سنگ امد گهم از در  
گهم سرپنجه خونین شد گهی سر

2\_ نمودار قافیه شعر را بکشید و قالب آن را بنویسید.

قالب : مثنوی

|         |         |
|---------|---------|
| ○ _____ | ○ _____ |
| □ _____ | □ _____ |
| ◇ _____ | ◇ _____ |
| ✧ _____ | ✧ _____ |

3\_ با توجه به بخش های واژه (خشکبار) معنای دقیق آن را بنویسید.

خشک + بار = خشکبار    بار: میوه    =    میوه خشک

4\_ هفت واژه بنویسید که در آن (مند) معنای (دارنده) را برساند.

ثروتمند - کارمند - نیازمند - ارزومند - هدفمند - دانشمند - سود مند



- بیت های پایین بخشی از یک حکایت بوستان سعدی است. حکایت را بخوانید و آن را با « علم زندگانی » مقایسه کنید.

|                               |                              |
|-------------------------------|------------------------------|
| همی یادم آید ز عهد صِغَر      | که عیدی برون آمدم با پدر     |
| به بازیچه مشغول مردم شدم      | در آشوبِ خلق از پدر گم شدم   |
| براوردم از بی قراری خروش      | پدر ناگهانم بمالید گوش       |
| که ای شوخ چشم آخرت چند بار    | بگفتم که دستم ز دامن مدار    |
| به تنها نداند شدن طفل خُرد    | که نتواند او راه نادیده بُرد |
| تو هم طفل راهی به سعی ای فقیر | برو دامنِ راه دانان بگیر     |

- 1) هردو تاکید بر استفاده از تجربه های دیگران دارند و می گویند چنان که از تجربه های انسان های مطلع بهره نگیریم دچار سردرگمی و گمراهی خواهیم شد
- 2) قالب شعری هر دو مثنوی است



\_\_ مترادف واژه های ردیف (آ) و متضاد واژه های ردیف (ب) را در حکایت پیدا کنید.

آ. ای، برآورده، به خاطر، مشقّت، رتبه، عارفان

ای: یا / برآورده: مستجاب / به خاطر: ز بهر / مشقّت: رنج / رتبه: درجه / عارفان: اولیا

ب. اسان، ناراضی، موافقت، انتها

اسان: دشوار / ناراضی: خشنود / موافقت: مخالف / انتها: ابتدا



\_\_ امروزه به جای (خون اندر ان خشک شده بود) چه تعبیری به کار می بریم؟



### داستان سیاوش (۳)

- همین طور کز کردی گوشه اتاق که چی بشه؟ خجالت نمی کشی؟ اول که اومدی مَث دیوونه‌ها خونه رو گذاشتی رو سرت، بعدم نشستستی تنگ دیوار و آب غوره گرفتی! حالام که ماتت برده و لام تا کام<sup>۱</sup> هیچی نمی گی. آخه گل پسر، قند عسل، بقیه چه گناهی کرده‌ن که باید به آتیش تو بسوزن، ها؟ اصلاً خودت کلاحتو قاضی کن بین راس می گم یا نه: از یه طرف اون همه قیافه می گیری که ادبیات حالیه و رو دس نداری و کلی فیس و افاده و چه و چه؛ از اون طرف با این نمره‌های درخشان آبروی خودتو می بری. بعدشم می آی با کمال پرویی داد و قال راه می ندازی و عینهو بچه کوچولوها قهر می کنی! بابا دست خوش! آخه چقد مادر تو زجر می دی و نصفه عمر می کنی؟ یه خُردهم حق بده به دیگران. چه معنی داره که مادر باید تقاص بچه‌بازیا و ندونم کاریای تو رو پس بده<sup>۲</sup>؟ تو رو خدا بیا برای یه دفه هم شده، دست از این کارای بچه‌گونه بردار و مرد و مردونه اعتراف کن که «استعداد ادبیات ندارم» و همه رو خلاص کن. آخه خوش انصاف، خودت بگو چن بار نشستستی و این کتاب فارسی رو زیر و رو کردی؟ چن بار این کلمه‌های قلبه‌سلنبه رو هی نوشتی و خونیدی؟ اما آخرش چی؟ همه‌ش باد هوا شد... سیاوش، چطو بهت بفهمونم: آقا جون، تو این کاره نیستی! اینا تو کَلَهت فرو نمی ره. همین نمره پونزده از سرتم زیاده. بی خود حرص و جوش نخور. بی خیال. برو رد کارت! مادر به اتاق سیاوش آمده بود و با دلداری و ناز و نوازش او را آرام کرده بود. حالا سیاوش قدری آرام گرفته بود و نشسته بود کنج اتاق و زانوهایش را بغل زده بود و مثل دیوانه‌ها با خودش بگومگو و یکی به دو می کرد!

- آهای با توام! واستا بینم. پیاده شو با هم بریم! خوب هر چی دلت می خواس، بد و بیراه بارمون کردی‌ها! ای ولّا بابا یه خُرده یواشتر! منم قبول دارم که مادرو این مدّت ناراحت کردم؛ از این بابتم پشیمونم، ولی باور کن دست خودم نبود. حال خودمو نمی فهمیدم. بعد از اون همه تقلاً و زور و زحمت، جگرم از دست این نمره

اعصاب خردکن آتش گرفته بود... با همه این حرفا، بدون که من همچین هم پیاده  
نیستم؛ از ادبیات یه چیزایی بارمه. تازه اصلاً کی می‌گه املا جزو ادبیاته؟ املا همه‌ش  
مربوط به الفبای عربیه؛ همین صاد و ضاد و این جور چیزا که وارد خط فارسی شدن و  
از همینا یه چیزی دُرُس شده به اسم املا که روزگار بچه‌های مردمو سیا کرده... باید یه  
کاری کرد؛ باید ادبیاتو از چنگ املا نجات داد. راستش نمی‌دونم چه جوری، ولی باید  
املا جُل و پلاسشو<sup>۱</sup> بذاره رو کولش و دِ بدو، تا از شرش خلاص شیم. املا همه‌ش  
دردسره. هیچم به کار نمی‌خوره. اصلاً و ابدا... آها!

ناگهان فکری در ذهن سیاوش جرقه زد. در یک لحظه پیشانی درهم‌کشیده‌اش  
گشوده شد؛ لبخند بر صورت پُف‌کرده‌اش نشست و جلد<sup>۲</sup> از جایش بلند شد. راه حل را  
پیدا کرده بود؛ می‌خواست به هر قیمتی از املا انتقام بگیرد. قلبش تندتند می‌زد. شوری  
وصف‌نشدنی در نهادش<sup>۳</sup> افتاده بود. یک مصراع شعر از خاطرش گذشت؛ خواند:  
از این املائی بی حاصل بپوش که از خون شد



و پشت‌بندش تکرار کرد: دلم خون شد دلم خون شد، تَن تَن تَن تن تن تن!  
 بله... پیدا بود که سرچشمه طبع شعر سیاوش بنا کرده به جوشش و فوران! تند و  
 تیز رفت سراغ کشوی میزش، دفترِ نقره‌ای‌رنگی از کشو درآورد که رویش با قلم درشت  
 حک شده بود: دیوان شعر (و پایین، با قلمی نازکتر): سروده‌های سیاوش حیدری (!)  
 اوّل کاغذی از لای دفتر بیرون کشید و بعد مشغول شد به شعر نوشتن و خط زدن  
 و اصلاح کردن. دستِ آخر، صورتِ نهایی شعر را این‌طور در دفترش ثبت  
 کرد:



با دلی خونین، در نکوهش<sup>۱</sup> از املا سرودم:

ازین املائی بی حاصل، دلم خون شد دلم خون شد  
دو چشمانم ازین محنت<sup>۲</sup>، چو جیحون<sup>۳</sup> شد چو جیحون شد  
ز صاد و ضاد و ط و ظ و قس باقی علی هذا!<sup>۴</sup>  
سرم مبهوت<sup>۵</sup> و گردنده چو گردون<sup>۶</sup> شد چو گردون شد  
ز بس کُندم ز موی سر که اینهارا کُندم از بر،  
سرم تاس و درخشنده چو هامون<sup>۷</sup> شد چو هامون شد!  
توای املا عذابستی؛ و بال<sup>۸</sup> و ننگ و عارستی<sup>۹</sup>  
ز بدمستی دلم خستی؛<sup>۱۰</sup> دلم خون شد دلم خون شد

سیاوش نفس راحتی کشید. به دنبال این درد دل شاعرانه، احساس سبکی می کرد. با غرور خاصی نگاهی به شعرش انداخت و زیر لب گفت: «خودمانیم؛ الحق که شعر استوار و ادیبانه‌ای از طبع روان ما صادر شد! احسنت، احسنت به خودمان!». معلوم بود که حسابی قوت قلب گرفته. با خیال راحت لم داد و دستش را ستون کرد زیر چانه و رفت تو فکر که چطور به حساب املا برسد! یک‌آن خودش را رستم فرض کرد که باید دلیرانه از هفت خان پرخطر بگذرد و با دیو خونخوار - دیوی به نام املا - نبرد کند!... مدتی بعد، سیاوش دفترش را به آهستگی بست؛ بلند شد و شاد و سرزنده و با روی گشاده رفت به سمت آشپزخانه و از مادر بابت رفتارش عذرخواهی کرد. مادر که از تغییر حال ناگهانی سیاوش هاج و واج مانده بود، تبسمی کرد و او را به گرمی در آغوش گرفت.

۱- عیب‌گویی، متضاد ستایش

۲- رنج، بلا

۳- آمودریا، رودی بزرگ که به دریاچه آرال می‌ریزد. چو جیحون شد؛ مانند جیحون که پر آب است، پر از لشک شد.

۴- و قس باقی علی هذا؛ و بقیه را هم با این مقایسه کن؛ و بقیه (ی حروف) هم مثل اینها.

۵- بهت‌زده، دچار حیرت

۶- آسمان

۷- بیابان

۸- مایه دردسر و عذاب

۹- ننگ و عار؛ آنچه مایه بدنامی و سرشکستگی باشد.

۱۰- نخستی؛ (از مصدر خستن)؛ مجروح کردی. ز بدمستی دلم خستی؛ با کارهای نسنجیده مرا رنجاندی.



1\_ در شعر سیاوش دو تشبیه بیابید.

چو جیحون شد = چشمانش را به جیهون تشبیه کرده

گردنده چو گردون شد = سرش را به گردون تشبیه کرده

2\_ در دست نوشته شعر سیاوش چه نادرستی های املائی می بینید؟

حامون:هامون

مبحوط : مبهوت

جیهون : جیحون



1\_ در این بخش از داستان سیاوش (نمره های درخشان) کنایه از چیست؟ بر این اساس، برای نامیدن (ادم خسیس) از چه کنایه ای بهره می گیریم؟

(نمره های درخشان) کنایه از نمره های بد

کنایه برای (ادم خسیس) می توان گفت ادم دست و دل باز

2\_ سیاوش خود را رستم دستان در هفت خان پنداشته است (خان، در این واژه شکل دیگری از (خانه) است و معنای منزل و مرحله دارد؛ از این رو باید آن را با همین املا بنویسیم، نه به صورت (خوان) که معنای سفره یا سینی بزرگ غذا دارد.) در باره داستان هفت خاندن شاهنامه فردوسی چه می دانید؟

رستم برای مبارزه با دیو سفید مجبور بود که از هفت خان بسیار دشوار عبور کند و بر دیو سپید پیروز شود.

این هفت خان شامل:

1- نبرد رخس با شیر / 2- گذر از بیابان / 3- کشتن اژدها / 4- کشتن جادوگر / 5- جنگ با اولاد مرزبان / 6- جنگ با ارژنگ دیو / 7- جنگ با دیو سپید



## درس هشتم

زندگی همین لحظه هاست

### واژه شناسی

- معنای برخی واژه‌ها در شعر خیام:  
دی: روز گذشته، دیروز - هیچ: هرگز، اصلاً - بنیاد: تکیه - حالی: حالا، اکنون
- «دریابید» در «فرصت‌های خوب و عزیز را دریابید» یعنی «غنیمت شمرد»، «[از فرصت‌ها] بهره‌برداری کنید»

### جمع شکسته یا مَکسَر

می‌دانیم که واژه «قبر» را می‌توان به دو صورت جمع بست: «قبرها» و آن‌گونه که در درس آمده: «قُبُور». در حالت نخست، نشانه جمع به واژه مفرد پیوسته است: قَبْر + ها - < قَبْرها؛ بی‌آنکه در واژه مفرد تغییری پدید آید؛ اما در حالت دوم واژه مفرد از درون دچار دگرگونی شده است: قَبْر (قَ ب ر) به «قُبُور» (قُ ب و ر) تغییر یافته است (یک حرکت

و یک حرف در میان واژه تغییر پذیرفته). نمونه دیگر در متن این درس، «وقت» (وَقْتُت) است که به شکل «اوقات» (اَوَاقَات) درآمده؛ یعنی یک حرکت افتاده و دو حرف افزوده شده است. به این نوع از جمع که در آن، واژه مفرد گویی می‌شکند و از درون دستخوش دگرگونی و تغییر می‌شود، «جمع شکسته یا مَکسَر» می‌گوییم.



1- به جز دو نمونه ای که در واژه شناسی آورده ایم، یک واژه جمع شکسته (مکسر) بیابید.

اوقات-اعجاب-ادبا

2- سه جفت واژه هم معنا پیدا کنید (نمونه :راحت و آرام ).

ظلم و ستم-ورزش و گردش- پرسروصدا و شلوغ-اعجاب و شگفتی- خفت و خواری



1-واژه «الکی» از ترکیب «الک» به علاوه «ی» ساخته شده است و معنای «بیهوده ، بدون هدف مشخص» دارد. به نظر شما این معنا چه ارتباطی با واژه الک دارد؟

الک وسیله ای برای جدا کردن هر چیز مفید از غیر مفید است.

2- شعر خیام را یک بار دیگر بخوانید و بگویید از دید شما آیا شاعر آینده نگری را بیهوده قلمداد کرده است ؟

هدف شاعر این است که از حال خود نهایت بهره را ببرد در این حال توجه به آینده نگری را مردود نمیداند

3-شعری را که در تصویر این درس بر سنگ حک شده است بخوانید و با این بیت حافظ مقایسه کنید .

بنشین بر لب جوی و گذر عمر ببین/ کاین اشارت ز جهان گذران ما را بس

با زبان عقربک می گفت عمر/می روم بشنو صدای پای من

هر دو بر سرعت گذر عمر و کوتاهی آن اشاه دارد



- هر یک از جمله هایی که در پی آمده است در توصیف کدام بنای تاریخی یا منطقه شهر اصفهان در سفرنامه مجید است ؟

1-مردابی در جنوب شرقی اصفهان که زاینده رود در آن می ریزد :

**مرداب گاوخونی**

2- کاخ سلطنتی ۶ طبقه دوره صفویه در اصفهان که برای پذیرایی از سفیران و مهمانان رسمی کاربرد داشته است :

**عمارت عالی قاپو**

3- بنای بیرون شهر اصفهان بر روی آرامگاه یکی از عارفان دارای دو مناره در دو سوی یک چهارتاقی که وقتی یکی از مناره ها را بجنبانند، دیگری به جنبش درآید:

**منارجنبان**

4- خیابانی در مرکز شهر اصفهان در دو سوی سی و سه پل به صورت دو سواره رو با پیاده روهای در وسط در دو سوی آن:

**خیابان چهار باغ**

5- کاخ دوران صفوی در اصفهان دارای صحنه های نقاشی و تزئینات معماری :

**چهل ستون**

6- مسجدی در شرق میدان نقش جهان که برای بزرگداشت روحانی لبنانی که به دعوت شاه عباس به ایران آمد و به درس گفتن و نمازگزاری پرداخت، بنا شد:

**مسجد شیخ لطف الله**



-در کتاب فارسی سال های چهارم، پنجم و ششم دبستان چه داستان هایی از هوشنگ مرادی کرمانی خوانده اید؟

قصه های مجید، خمره، آب انبار



1-مایه های طنز در همه داستان های «قصه های مجید» به چشم می خورد از دیده شما کدام بخش از «سفرنامه اصفهان طنز آشکارتر است ؟

در بخش پایانی مایه طنز بیشتر است.

2-به نظر شما آیا رفتار و گفتار اکبر آقا مانند همه راننده کامیون هاست یا ویژگی های منحصر به فرد هم دارد؟

راننده کامیون را به خوبی برای ما مجسم کرده است

3-به انتخاب و راهنمایی دبیرتان برخی از دانش آموزان که داوطلب شده اند نقش شخصیت های «سفرنامه اصفهان» (مجید، بی بی بی، اکبر آقا و...) را بر عهده می گیرند و داستان را یکبار با لحن مناسب هر شخصیت در کلاس می خوانند (اولویت با گویشوران لهجه کرمانی و اصفهانی است). به نظر شما آیا این شیوه خواندن داستان، در تاثیر بخشی بیشتر آن موثر است؟ چرا؟

بله





آفریننده قصه‌های مجید متولد سال ۱۳۲۰ در سیرج کرمان است. هوشنگ مرادی کرمانی پیش از نویسندگی به سینما علاقه‌مند شد و پس از آمدن به تهران در دانشکده هنرهای نمایشی تهران درس خواند و همزمان مدرک کارشناسی مترجمی زبان انگلیسی را هم گرفت. از سال ۱۳۳۹ در کرمان همکاری با رادیو را آغاز کرد و از سال ۱۳۴۷ نخستین داستان‌هایش را در مطبوعات به چاپ رساند.

مرادی کرمانی نثری شیرین و روان و

خوش‌خوان دارد و داستان‌هایی صمیمانه و واقع‌گرایانه می‌نویسد؛ چنان‌که نه تنها مخاطب کودک و نوجوان، بلکه هر خواننده‌ای جذب داستان‌های دلربایش می‌شود. «نخل» و «مشت بر پوست» از نمونه داستان‌های ستودنی اوست. «قصه‌های مجید»، «خمره» و «مهمان مامان» هم از آثار برجسته او به شمار می‌آیند که از آنها اقتباس سینمایی صورت گرفته است. مرادی کرمانی را باید بزرگ‌ترین و نامدارترین نویسنده ادبیات نوجوانان در ایران قلمداد کرد.

متن زیر فصل یکم از کتاب «شما که غریبه نیستید» است. در این کتاب نویسنده خاطره‌های خود را با نثری شیوا بازگو کرده و گوشه‌گوشه‌اش یادآور دیگر داستان‌های مرادی کرمانی است.



نمی‌دانم، یادم نیست چند سال دارم. صبح عید است. بچه‌های مدرسه آمده‌اند به عید دیدنی پیش عمو. عمو قاسم، معلم است. جوان خوش‌لباس و خوش قد و بالایی است. کت و شلوار می‌پوشد. توی روستا چند نفری هستند که کت و شلوار می‌پوشند.

«کت و شلوار فرنگی». کت و شلواری که رنگ کت با شلوار یکی است و شلوار را با کمر بند می‌بندند؛ لیفه‌ای<sup>۱</sup> نیست. عمو، معلم مدرسه روستاست. من هنوز به مدرسه نمی‌روم.

عمو اتاقی دارد ته دالان. دو تا اتاق توی دالان است. اتاق اول مال ماست. اتاق کاظم. اسم پدرم کاظم است و من هنوز ندیدمش. یعنی یادم نمی‌آید که تا آن زمان پدرم را دیده باشم. پدرم ژاندارم<sup>۲</sup> است و گاهی نامه می‌دهد. فکر می‌کنم از سیستان و بلوچستان. توی اتاق پدر و مادرم که همیشه خدا درش بسته است، اسباب و اثاث مادر و پدرم است؛ بیشتر اثاث مادرم.

«جهیزیه مادرت آنجاست. وقتی بزرگ شی به تو می‌رسم.»

از لای در اتاق که سرک می‌کشم، در نور گردی که از سقف روی اسباب و اثاث افتاده، رختخواب می‌بینم و کاسه و کُماجدان<sup>۳</sup> و دیگ مسی و سماور بزرگ ورشویی<sup>۴</sup>، که زیر نور برق می‌زند. هر وقت جایی می‌خواهند روضه بخوانند یا عروسی و عزاست، می‌آیند و سماور مادرم را می‌برند.

صبح عید بود و بچه‌های مدرسه می‌آمدند پیش عمو به عید دیدنی. اتاق عمو ته دالان بود؛ یک درش توی دالان باز می‌شد و در دیگرش به باغ؛ باغ کوچکی که پشت ساختمان بود. همه جور میوه داشت: انگور، انجیر، هلو، شلیل، سیب و درخت گردوی بزرگ که گردوهای پوست‌کاغذی داشت. درخت غروب پر از کلاغ می‌شد. کلاغ‌ها توی درخت عروسی و عزا می‌گرفتند. دعوا می‌کردند، جمع می‌شدند. آسمان بالای درخت و شاخه‌های گردو سیاه می‌شد، از بس کلاغ بود. جرئت نمی‌کردم نزدیک درخت بشوم. می‌ترسیدم چشم‌هام را با نوکشان دریاورند.

عمو آن اتاق را برای این گرفته بود که بتواند بدون برخورد با مریض‌های «ننه‌بابا» و مهمان‌های «آغ‌بابا» یعنی مادر بزرگ و پدر بزرگ، از آنجا رفت و آمد کند. توی اتاقش

۱- در گذشته به مأمور حفظ امنیت در جاده‌ها و راه‌های بیرون از شهر گفته می‌شد.

۲- ظرف بزرگ دودار مسی یا سفالی که برای پختن غذا و به‌ویژه کماج به کار می‌رود. (کماج نوعی شیرینی است که با شیر، شکر، آرد و روغن تهیه می‌شود).

۳- فلزی براق (برنجی)

تفنگ بود، کتاب بود و شیشه‌ها و بطری‌های فلزیِ عطر. عاشقِ عطر بود و کتاب و تفنگ. شب‌ها تک و تنها با صدای بلند شعرهای کتاب‌ها را می‌خواند، حتّی به آواز. یواشکی می‌رفتم سراغش، لای در را باز می‌کردم، می‌توپید به‌ام که: «چی می‌خوای؟ برو پی کارت، برو بازی کن». حق داشت، چون هر وقت می‌رفتم تو اتاقش همه چیز را به هم می‌ریختم؛ کتاب‌هاش را ورق می‌زدم. خصوصاً کتاب‌هایی که عکس داشت، مثل چهل طوطی، چهار درویش، امیر ارسلان نامدار، شاهنامه.

صبح عید عمو می‌نشست بالای اتاق، کت و شلوار نو و خوشگل می‌پوشید؛ موهای بلند و صافش را شانه می‌کرد؛ روغن می‌زد، صورتش را می‌تراشید؛ عطر فراوانی به خودش می‌زد و بچه‌های مدرسه؛ شاگردانش می‌آمدند به عیددیدنی و دست‌بوسی؛ موقعی که می‌آمدند با خودشان چیزهایی را هم می‌آوردند. یکی حلب کوچولوی انجیر نرم می‌آورد. یکی ده تا تخم مرغ توی دستمالی می‌گذاشت و می‌آورد و یکی مرغ یا خروس می‌آورد. چیزهای دیگر هم می‌آوردند؛ مثلاً انار و گردو.





1- منادایی همراه با نشانه ندا پیدا کنید .

اماما

2- واژه‌ای با این تعریف بیابید: سازه‌ای از فلز یا چوب به شکل مکعب که بر آرامگاه امامان و دیگر بزرگان می‌سازند :

ضریح

3- واژه‌ای که در اصل به معنای «تشنگی زیاد» است و معنای «شوق بسیار برای داشتن یا دستیابی به چیزی» نیز دارد:

عطش



1- مترادف فارسی این واژه‌های عربی را بنویسید .

سلامت: صحت - سعادت: خوشبختی - ترقی: پیشرفت - تنفر: بیزاری - اخلاص: پاکی

2- مترادف تک بخشی این فعل‌های دو بخشی چیست .

سعی کنید: بکوشید- انتخاب کرد: برگزید- عطا کند: ببخشد

3- «(ره)» و «(س)» نشانه‌های اختصاری (کوتاه نوشت) چه عبارت‌هایی است؟

(ره): رحمه الله علیه- (س): سلام الله علیها

4- «علامه» به معنای «بسیار دانشمند» و لقب کسی است که در رشته‌ای از دانش‌های بشری آگاهی بسیار به همه جانبه دارد. به

جز علامه جعفری چه بزرگانی را می‌شناسید که چنین لقبی داشته‌اند؟

علامه طباطبائی - علامه حلی - علامه ده

5- خاطره تلخ روزهای کودکی علامه جعفری، یادآور کدام بند از شعر «زنگ آفرینش» است ؟

جوجه گنجشک گفت: «می‌خواهم فارغ از سنگ بچه‌ها باشم روی هرشاخه جیک جیک کنم، در دل آسمان رها باشم»



درس دهم

کلاس ادبیات

### واژه شناسی

- نیما یوشیج: هم نام شناسنامه‌ای و هم تخلص (نام شاعرانه) شاعر بلندآوازه هم‌روزگار ماست که پیش از آن، «علی اسفندیاری» یا «علی نوری» خوانده می‌شد. «نیما» به معنای «کمان» و نام یکی از اسپهبدان یعنی خاندان‌های اصیل و سلحشور طبرستان قدیم (مازندران کنونی) است و «یوشیج» (= یوشی) به معنای اهل یوش، که از توابع شهرستان نور مازندران است. در ادب فارسی، نیما یوشیج را «پدر شعر نو» و شعر نو را «شعر نیمایی» نیز می‌نامند.
- دستپاچگی: حالتی همراه با اضطراب، نگرانی، هیجان یا شتابزدگی که بر اثر آن، فرد نمی‌تواند درست و سنجیده رفتار کند؛ سراسیمگی
- مرغک: مرغ + ک، پرنده کوچک
- مردم چشم: مردمک چشم
- می‌توان به جای «پروا» در جمله «از بیل زدن باغچه یا خالی کردن آب حوض خانه‌اش هم پروایی نداشت»، واژه «آبا» را نشانده یعنی احساس ناخرسندی کردن و از چیزی رویگردان بودن (پروا به معنای «ترس و هراس» نیز هست).
- سردر: سازه بالای در ورودی ساختمان برای جلوگیری از باران خوردگی در
- مُلک: هم به معنای «سرزمین، کشور، مملکت» است، هم «پادشاهی و سلطنت» / زنده‌دلان: مشتاقان، عاشقان. معنای بیت سعدی: ای سعدی، سوگند به جان عاشقان، که همه سرزمین هستی ارزش آن را ندارد که دلی را از خود آزاده کنی و برنجانی.
- نَوید یا نَوید: خبر خوش، مژده، بشارت



2- شعری را که در پی آورده ایم، پروین اعتصامی برای سنگ مزار خود سروده است. شعر را بخوانید و به پرسش ها پاسخ دهید.

|                                    |                                     |
|------------------------------------|-------------------------------------|
| اینکه خاک سپاهش بالین است          | اختر چرخ ادب پروین است              |
| گر چه جز تلخی ز. ایام ندید         | هر چه خواهی سخنش <u>شیرین</u> است   |
| صاحب آنهمه گفتار امروز             | سائل فاتحه و <u>یاسین</u> است       |
| دوستان به که ز. وی یاد کنند        | دل بی دوست دلی <u>غمگین</u> است     |
| خاک در دیده بسی جان فرساست         | سنگ بر سینه بسی <u>سنگین</u> است    |
| ببند این بستر و <u>عبرت</u> گیرد   | هر که را چشم حقیقت بین است          |
| هر که باشی و ز. هر جا برسی         | آخرین منزل هستی این است             |
| آدمی هر چه توانگر باشد             | چون بدین نقطه رسید <u>مسکین</u> است |
| اندر آنجا که قضا حمله کند          | چاره تسلیم و ادب تمکین است          |
| زادن و کشتن و پنهان کردن           | دهر را رسم و ره <u>دیرین</u> است    |
| خرم آنکس که در این <u>محنت</u> گاه | خاطری را سبب تسکین است              |

آ- با توجه به معنا ، واژه مناسب را از میان واژگان زیرین بیابید و در جاهای تهی بنشانید. ( دو واژه ،افزوده است )

سنگین ،غمگین، دیرین، شیرین، مسکین، نفرین، یاسین، قوت، محنت ، عبرت ،

ب - اگر شاعر در بیتی از خود و شعرش ستایش کند، در اصطلاح ادبی [مفاخره] نام دارد . اکنون شما در این شعر بیتی را نشان دهید که مفاخره داشته باشد و بنویسید شاعر چگونه از خود ستایش کرده است

اختر چرخ ادب پروین است / هر چه خواهی سخنش شیرین است

پ - مصراعی بیابید که در آن «جابهایی ضمیر» رخ داده باشد آنگاه پس از بازگردانی ضمیر به جایگاه اصلی ،مصرع را سامان دهید

این که خاک سپاهش بالین است ----» این که خاک سیه بالینش است

۳- از میان واژه های زیر جفتهای هم معنا ،هم خانواده و متضاد را بیابید و روبروی هم بیاورید . آسایش -احتیاج -اضطراب -اعجاب -بی خبری -بیزاری -پیشرفت -ترتیب - تردید -ترقی -تشویق -تنفر -جفا -حیات -رهگذر - زندگی - زیارتگاه -ستم -سودمند - شگفتی - شوق -عابر - غفلت - فراغت - محتاج -مرتب -مزار -مصاحبت - مفید - نگرانی -وجد -هم نشینی -هیجان -یقین

اضطراب:نگرانی مزار: زیارتگاه جفا: ستم

تنفر: بیزاری ترقی: پیشرفت حیات: زندگی

غفلت: بی خبری مفید: سودمند مصاحبت: هم نشینی

عابر: رهگذر اعجاب: شگفتی وجد: هیجان

فراغت: آسایش احتیاج همخا محتاج ترتیب: مرتب



1- دواثر مشهور از ویکتور هوگو، شاعر و نویسنده فرانسه در سده نوزدهم میلادی نام ببرید.

گوژپشت نتردام، مردی که می خندد، بینوایان

2- دو معنایی که از عنوان «زندگی حسابی» برمی آید، چیست؟ جواب زندگی خوب-زندگی دکتر حسابی

3- افزودن جزء «چه» به واژه، به آن معنای «خردی و کوچکی» می افزاید (مانند: باغچه)، پنج واژه بنویسید که «چه» در پایانشان بیاید و چنین معنایی بیفزاید. جزء «یچه» صورت دیگری از «چه» است که آن هم معنای کوچکی به واژه اضافه می کند. در کدام واژه این جزء به کار رفته است؟

باغچه- کتابچه- فرشچه- تشکچه- صندوقچه- قالیچه- بازارچه - دریچه- پیازچه - دریاچه.

4- متضاد دقیق عبارت «چشم از جهان فرو بست»، چیست؟

به دنیا آمد- چشم به جهان گشود.

5- دروازه شناسی «کلاس ادبیات» خواندید که دروازه «مرغک» مرغ معنای پرنده دارد.

در فارسی کهن غالباً مرغ چنین معنایی داشته و به معنای هر نوع پرنده بکار می رفته است.

-معنای قدیم مرغ در ساختمان کدام واژه امروزی هنوز باقی مانده است؟ سیمرغ- مرغ عشق- مرغابی- مرغ ماهیخوار- مرغ مگس خوار

-آیامی دانید در گذشته برای مرغ امروزی (مرغ در برابر خروس) چه واژه هایی کاربرد داشته است؟ ماکیان

6- بیت چایانی از قطعه صفحه 94 کتاب درسی را سامان دهید.

امروز تو به من ستم نکردی و انسان قوی ای هستی و من پیرزنی ناتوان ام.



### واژه شناسی

- شنیدستم: شنیده‌ام، شنیده‌ام
- گل: در اینجا منظور، گل سرشوی است و خاکی از گروه خاک‌های رُسی است که برای شستن سر کاربرد داشت. آن را با گل یا گلاب می‌پروردند تا معطر شود.
- حریر: نوعی پارچه ابریشمی نازک
- مُشک یا مُشک: ماده‌ای عطر آگین که از کیسه‌ای در زیر پوست شکم نوعی آهوی نر به دست می‌آید. نوع تازه آن روغنی و قهوه‌ای‌رنگ است و وقتی خشک شود، رنگ قهوه‌ای تیره مایل به سیاه پیدا می‌کند. «مِشکی» به معنای سیاه، منسوب به همین واژه است.
- عبیر: نوعی ماده خوشبوکننده که از ترکیب مُشک، گلاب، زعفران و بعضی مواد دیگر تهیه می‌شد و آن را برای خوشبویی همراه داشتند یا در مجالس می‌سوزاندند.



-واژه ای متضاد با «نقص» پیدا کنید. کمال



## 1- نمودار قافیه های شعر را رسم کنید

0----- 0-----

0----- 0-----

\*-----

^----- ^-----

\*-----

#----- #-----

#----- #-----

\*-----

نمودار قافیه رشته دوم یک بیت است.

منظور از رشته دوم بیت برگردان است

## 2- بیت هایی را که درون گیومه جای گرفته است، زیرهم بنویسید. شعری از سعدی به دست می آید که از دیباچه گلستان است، قالب شعر بدست آمده چیست ؟

گلی خوش بوی در حمام روزی رسید از دست محبوبی به دستم

بدو گفتم که مشکی یا عبیری که از بوی دلاویز تو مستم

بگفتا من گلی ناچیز بودم ولیکن مدتی با گل نشستم

کمال همنشین در من اثر کرد و گرنه من همان خاکم که هستم

## 3- دروازه شناسی آموختید که رنگ مشکی منسوب به مشک (=مشک) است. دست کم هفت رنگ نام ببرید که در پایان «ی» نسبت داشته باشد.

صورتی، آبی، نیلی، خاکستری، قهوه ای، طلایی، نقره ای، گلبهی، یاسی، نارنجی، پسته ای، سرمه ای، جگری



## - محتوای شعر «گل و گل» با کدام بخش از «زیبایی، شکفتن» نزدیک است ؟ چرا؟

تاثیر همنشین خوب چرا که بحث خوب و رابطه ی درست با همنشین باعث پیشرفت ما می شود و اخلاق دوست در ما تاثیر گزار است.

بی‌گمان برای شما پیش آمده است که هنگام خواندن یک متن به واژه یا واژه‌هایی برخوردیده‌اید که معنای آنها را نمی‌دانسته‌اید. مجموعه واژگان هر زبان بسیار پُرشمار است و از این رو طبیعی است که هیچ کس معنای همه واژگان یک زبان را نداند. هنگام رویارویی با یک واژه ناآشنا نباید تنها به حدس زدن معنای آن بسنده کنید، بلکه می‌باید در اولین فرصت با مراجعه به «واژه‌نامه» معنای دقیق واژه‌های تازه را جست‌وجو کنید. (به همین دلیل است که فرهنگ‌های لغت نیز مانند دانشنامه‌ها جزو کتاب‌های مرجع به شمار می‌آیند). واژه‌نامه (لغت‌نامه یا فرهنگ) برای پاسخ دادن به این نیاز ضروری تدوین می‌شود و انبوهی واژگان زبان فارسی را در کنار معناها و کاربردها و دیگر ویژگی‌های هر واژه در دسترس ما می‌گذارد. در روند فرهنگ‌نگاری زبان فارسی واژه‌نامه‌های بسیاری تدوین شده‌اند که از میان آنها «لغت‌نامه دهخدا»، «فرهنگ معین» و «فرهنگ بزرگ سخن» جایگاهی والاتر دارند.

فرهنگ بزرگ سخن (در هشت جلد و ۸۷۵۲ صفحه) را از دید گستردگی و کاربردی روش‌های نوین دانش فرهنگ‌نویسی و بهره‌گیری عالمانه از تجربه فرهنگ‌نگاران پیشرو، باید معتبرترین فرهنگ زبان فارسی قلمداد کرد. این فرهنگ حاصل کوشش هشت‌ساله گروهی از متخصصان فرهنگ‌نویسی، ویراستاری و نیز کارشناسانی از رشته‌های گوناگون علمی است که با نظارت و سرپرستی دکتر حسن انوری - استاد ادبیات و عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی - از سوی انتشارات سخن به چاپ رسیده است. (بر اساس فرهنگ بزرگ سخن، چندین فرهنگ دیگر نیز انتشار یافته است: فرهنگ فشرده سخن در دو جلد، فرهنگ روز سخن، فرهنگ کوچک سخن، فرهنگ دانش‌آموز سخن).

واژه‌ها در فرهنگ بر بنیاد حروف الفبا سامان یافته‌اند؛ یعنی برای نمونه، واژه «بردبار» پیش از واژه «تبسم» جای گرفته است. اگر واژه‌هایی در نخستین حرف یکسان باشند، ترتیب جای گرفتن آنها بر پایه حرف دوم خواهد بود؛ برای مثال واژه «باک» پیش از «بحث» قرار دارد. به همین شکل اگر واژه‌ها در حرف دوم یا سوم نیز یکسان باشند، جایگاهشان بر اساس حرف بعدی (نخستین حرفی که مشترک نیست) تعیین می‌شود.

در فرهنگ بزرگ سخن، برابر هر واژه به‌جز معناهای آن، آوانگاری، هویت دستوری، ریشه واژه (در صورتی که از زبان دیگری وام گرفته شده باشد) و مثال‌هایی از شعر و نثر برای هر معنای واژه آمده است. (اغلب واژه‌ها بیش از یک معنا دارند که هر معنا با شماره از معناهای دیگر جدا شده است.) به هر واژه و اطلاعات آوایی، دستوری، معنایی و... که با آن همراه شده است، «مدخل» یا «درآیند» می‌گوییم. فرهنگ بزرگ سخن ۷۵۰۰۰ مدخل اصلی دارد؛ در درس یازدهم دو مدخل را نمونه‌وار آورده‌ایم. (فرهنگ بزرگ سخن، در بخش واژه‌شناسی این کتاب همواره مرجع ما بوده است.)



\*واژه‌های زیر را که از فرهنگ بزرگ سخن برگزیده‌ایم، با آرایش الفبایی پشت سر هم بچینید :

سرپنجه - شامل - زمینه - ستودن - سیاق - زدودن - ستیزه - شوم اختر - سپهر - شامخ - سپند - شبیه - ستور

زدودن ، زمینه ، سپند، سپهر ، ستودن ، ستور، ستیزه، سرپنجه، سیاق ، شامخ، شامل ، شبیهه ، شوم اختر



### واژه شناسی

- دانش آموختگی: فارغ التحصیلی؛ فارغ التحصیل: دانش آموخته
- حرم: درون مکان زیارتی و مقدس یا کل مجموعه آن و اطرافش



می‌دانیم که فعل، مهم‌ترین واژه یا «هسته» گزاره است. اکنون می‌خواهیم کارکرد فعل را در جمله بررسی کنیم. برای نمونه، فعل «می‌شنوم» را در نظر می‌گیریم؛ این فعل از سه بخش ساخته شده است:

می شنو م

از این سه بخش، دو بخش اصلی به شمار می‌آیند («شنو» و «م») و یک بخش فرعی است (می). اینک باید دید فرق دو بخش اصلی فعل با هم چیست؟ به عبارت دیگر، اگر فعل را «صرف کنیم» یعنی آن را برای شخص‌های گوناگون «صرف کنیم» و به کار ببریم، میان این دو بخش اصلی چه تفاوتی به چشم می‌خورد؟

[می] شنوم

[می] شنوی

[می] شنود

[می] شنویم

[می] شنوید

[می] شنوند

می‌بینیم که «شنو» در ساخت‌های ششگانه ثابت است؛ اما «م» تغییر می‌کند. از دو بخش اصلی فعل، آن را که هنگام صرف ثابت و پایدار است «بُن» (به معنای اصل و پایه) و آن را که تغییرپذیر یا ناپایدار است، «شَناسه» (به معنای شناساننده) می‌نامیم. بخش فرعی فعل را که در برخی فعلها هست «بخش پیشین» می‌گوییم<sup>۱</sup>.



۱- بخش پیشین فعل در زبان فارسی، یا «می» است (می‌نوشت، می‌نوشتند) یا «به» (نوشتی).



حال می‌خواهیم بدانیم هریک از این دو بخش اصلی چه نقشی در فعل بر عهده دارند. ازین‌رو نخست به سراغ شناسه فعل «می‌شنوم» می‌رویم و آن را از «سَم» به «یم» تغییر می‌دهیم:

می‌شنوم ← می‌شنویم

با این دگرگونی، چه تغییری در مفهوم فعل پدید می‌آید؟ چنان‌که پیداست، فعل از مفرد به جمع تبدیل می‌شود. پس یکی از کارهایی که شناسه فعل انجام می‌دهد، رساندن مفهوم مفرد و جمع یا در اصطلاح دستوری، «شمار» است.

در گام بعدی باز شناسه فعل «می‌شنوم» را تغییر می‌دهیم و «سَم» را با «ی» جایگزین می‌کنیم:

می‌شنوم ← می‌شنوی

با این جابه‌جایی، شمار فعل تغییر نکرد (هر دو مفردند)؛ اما شخص فعل از «اوّل شخص» به «دوم شخص» تغییر یافت. پس کارکرد دوم شناسه، رساندن شخص فعل است؛ به گونه‌ای که با تغییر شناسه، شخص فعل تغییر می‌یابد.

پس از بررسی کارکردهای شناسه، به سراغ بُن می‌رویم و در فعل «می‌شنوم» بن (شنو) را با «شنید» جایگزین می‌کنیم:

می‌شنوم ← می‌شنیدم

چه تغییری در مفهوم فعل پدید می‌آید؟ آشکار است که زمان فعل دگرگون می‌شود؛ یعنی از حال (اکنون) به گذشته تغییر می‌یابد. پس یکی از نقش‌های بن، رساندن مفهوم زمان است. فعلی که بن در آن، زمان حال را می‌رساند، «ب» مضارع (اکنون) و فعلی که بن

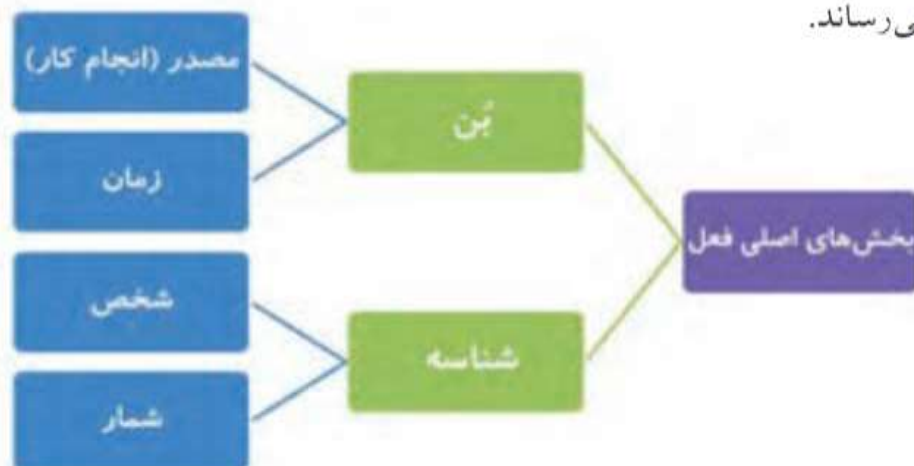
در آن، زمان گذشته را می‌رساند، «بن ماضی (گذشته)» دارد.

در آخرین گام، باز به بن فعل می‌پردازیم و این بار در فعل «می‌شنوم» بن (شنو) را به «رو» تغییر می‌دهیم؛ چنان‌که می‌بینیم، زمان فعل را ثابت نگه داشته‌ایم تا کارکرد دیگر بن نمایان شود:

می‌شنوم ← می‌روم

در این حالت، دو فعل زمان یکسان دارند؛ یعنی هر دو مضارع (اکنون) هستند. تفاوت این دو به انجام کار بازمی‌گردد: به گونه‌ای که در «می‌شنوم» کاری که انجام می‌شود «شنیدن» و در «می‌روم» کاری که انجام می‌گیرد «رفتن» است. پس وظیفه دیگر بن در فعل، رساندن مفهوم انجام کار<sup>۱</sup> یا در اصطلاح دستوری «مصدر» است.

در مجموع می‌توان گفت که هر کدام از دو بخش اصلی فعل - بن و شناسه - دو مفهوم را می‌رسانند: شناسه، شخص و شمار را و بن، زمان و انجام کار (مصدر) را. بنابراین، هر فعل در زبان فارسی چهار مفهوم را همزمان به شنونده یا خواننده منتقل می‌کند و فارسی‌زبان هنگامی که با فعلی مانند «می‌شنوم» روبه‌رو می‌شود، به سرعت درمی‌یابد که کار شنیدن را در زمان حال، اول شخص مفرد انجام داده است. به چهار مفهومی که فعل در زبان فارسی می‌رساند، در اصطلاح دستوری «مفهوم‌های چهارگانه فعل» می‌گوییم. بدین‌سان فعل از نظر «ساختاری» از دو بخش اصلی بن و شناسه ساخته شده است و از نظر «مفهومی» چهار مفهوم را می‌رساند.



۱- کاربرد «انجام کار» در مصدرهایی که نشان‌دهنده کار نیستند - از جمله مصدرهایی مانند «بودن» و «شدن» - از روی آسان‌گیری است و چندان دقیق نیست.

## اهمیت فعل

برخی دستوردانان نه تنها فعل را مهم ترین واژه «گزاره»، بلکه آن را هسته و مرکز ثقل «جمله» می دانند؛ چراکه هر فعل، بخش ها و اجزای جمله را تعیین می کند. به عبارت دیگر، هر فعل بر اساس توانایی و ظرفیت خود وابسته هایی می گیرد. همه فعل ها وابسته ای به نام نهاد دارند:

دانش آموزان رفتند - معلم مقاله را نوشت - املا آسان است - سیاوش کتاب را به نوید داد

از این میان، فعل «رفتند» تنها به کسی نیاز دارد که عمل رفتن را انجام دهد و پس (گواینکه می توان مبدأ و مقصد را با متمم هایی به آن اضافه کرد که البته اختیاری هستند: دانش آموزان از مدرسه به خانه رفتند) از این رو ظرفیت فعل «رفتند» با یک وابسته (نهاد: دانش آموزان) تکمیل می شود؛ اما ظرفیت فعل «نوشت» وقتی تکمیل می شود که علاوه بر نویسنده، نوشته را هم بیاوریم؛ یعنی نهاد (معلم) و مفعول (مقاله) هر دو در ظرف فعل می گنجند. در ظرف فعل «است» (فعل اسنادی) نیز گذشته از نهاد، مسند جای می گیرد؛ زیرا فعل اسنادی باید واژه ای (مسند) را به نهاد ربط دهد. سرانجام در جمله پایانی، فعل افزون بر نهاد و مفعول، متمم را هم در خود جای می دهد.

اگر هریک از فعل های یادشده را مانند لیوانی فرض کنیم، ظرفیت آنها را می توان این گونه نمایش داد:



بدین ترتیب فعل ها را بر پایه وابسته هایی که می پذیرند، به تک ظرفیتی، دو ظرفیتی و



1\_ مترادف واژه های (درنگ)،(گریبان)،(سفارش)،(فروتن) و (متعهد) را پیدا کنید.

درنگ:مکت / گریبان:یقه / سفارش:توصیه / فروتن:متواضع / متعهد:پایبند

2\_ تشبیهی در متن (عهد و پیمان) پیدا کنید.

رشته ی دوستی را قطع نمی کردند.

رشته ی دوستی:اضافه ی تشبیهی



1\_ در عبارت (یک باره موج جمعیت،رجایی را از جا کند و برد و برد) تکرار فعل چه مفهومی را می رساند؟ دو عبارت دیگر بنویسید که ر ان،تکرار فعل چنین کاری کرده باید.

برد و برد:تاکید بر مسافت زیادی را طی کردن

او دوید و دوید تا به رستگاری رسید.

او خورد و خورد تا دل درد شد.

2\_ مفهوم های چهارگانه را در فعل هایی که در پی آمده است،بنویسید.

| بنویسید       | شناخت         | می خندیدند       | می خواهی      |
|---------------|---------------|------------------|---------------|
| • مصدر نوشتن  | • مصدر شناختن | • مصدر خندیدن    | • مصدر خواستن |
| • زمان مضارع  | • زمان ماضی   | • زمان ماضی      | • زمان مضارع  |
| • شخص دوم شخص | • شخص سوم شخص | • شخص سوم شخص    | • شخص دوم شخص |
| • شمار جمع    | • شمار مفرد   | • شمار جمع       | • شمار مفرد   |
| می افکند      | بردند         | نگفتیم           | می افتد       |
| • مصدر افکندن | • مصدر بردن   | • مصدر گفتن      | • مصدر افتادن |
| • زمان ماضی   | • زمان ماضی   | • زمان ماضی منفی | • زمان مضارع  |
| • شخص سوم شخص | • شخص سوم شخص | • شخص اول شخص    | • شخص سوم شخص |
| • شمار مفرد   | • شمار جمع    | • شمار جمع       | • شمار مفرد   |

| می یابم       |
|---------------|
| • مصدر یافتن  |
| • زمان مضارع  |
| • شخص اول شخص |

3\_ دو فعل (می افزایم) و (می افزودیم)، از دید مفهوم های چهارگانه چه تفاوت (ها) و همانندی (ها) یی با هم دارند؟ دو فعل (می اندازید) و (می اندوزیم) چه طور؟

| می افزودیم    |
|---------------|
| • مصدر افزودن |
| • زمان ماضی   |
| • شخص اول شخص |
| • شمار جمع    |

| می افزایم     |
|---------------|
| • مصدر افزودن |
| • زمان مضارع  |
| • شخص اول شخص |
| • شمار مفرد   |

| می اندوزیم     |
|----------------|
| • مصدر انداختن |
| • زمان مضارع   |
| • شخص اول شخص  |
| • شمار جمع     |

| می اندازید     |
|----------------|
| • مصدر انداختن |
| • زمان مضارع   |
| • شخص دوم شخص  |
| • شمار جمع     |



\_ به این جمله در متن درس (گرمای محبت) (ص 100) دقت کنید: (پیرمرد حال خوبی نداشت). اکنون اگر به جای صفت مثبت (=خوب) و فعل منفی (=نداشت) صفت منفی (=بد) و فعل مثبت (=داشت) بیاوریم، چه تفاوتی در معنا پدی می آید؟ سه جمله دیگر مثال بزنید که در موقعیت های گوناگون این تفاوت ها را نشان دهد.

پیرمرد حال خوبی نداشت = پیرمرد حال بدی داشت = تغییری ایجاد نمی شود

کفش من زشت نبود = کفش من خوشگل بود = تغییری ایجاد نمی شود

موهایم بلند است = موهایم کوتاه نیست = تغییری ایجاد نمی شود

غذا بدمزه نبود = غذا خوشمزه بود = تغییری ایجاد نمی شود

روزِ آزمون املا بود. پیش از این‌که زنگ تفریح به آخر برسد، بچه‌ها همه در کلاس جمع شده و گوش‌تاگوش بی‌صدا نشسته بودند. نوید - مُبصر کلاس - توی راهرو سرک کشید و بعد با احتیاط در را بست و از سیاوش خواست که پای تخته بیاید. سیاوش دور و برش را ورنده‌از کرد، برخاست و خیلی جدی و شَقْ‌وَرَقْ<sup>۱</sup> با قدم‌های استوار رفت و جلوی تخته‌سیاه رو به کلاس ایستاد. ورقه تاخورده‌ای را از جیبش بیرون آورد و قُرص‌وقایم<sup>۲</sup> گرفت جلوی‌ش...

از چند روز قبل، سیاوش و نوید - که با هم دوستِ جون‌جونی بودند - قرار و مدار گذاشته بودند. نوید طبق نقشه، یک روز پیش از آزمون، بچه‌ها را خبر کرده بود که «فردا زنگ ادبیات، همه قبل از زنگ در کلاس حاضر باشند؛ چون قرار است سیاوش بیانیه‌ای برای جمع بخواند». بچه‌ها بدون استثنا قبول کردند؛ آخر سیاوش دو ماه پیش - روزی که تیم منتخب کلاسشان می‌خواست مسابقه بدهد و پای حیثیت کلاس در میان بود - یک بیانیهٔ پرآب‌وتاب خوانده بود و با نثر زیبا و جاندارش به کلاس روحیه و امید داده بود. بچه‌ها بُرد در آن بازی به یادماندنی را مدیون سیاوش بودند و حالا همه - بی‌برو برگرد - جمع شده بودند؛ انتظار و اشتیاق را می‌شد در چشمِ هر کدام خواند.

... سیاوش سینه‌اش را صاف کرد و بالحنی قاطع و صدایی رَسا و غَرّا بنا کرد به خواندنِ بیانیه:

دوستان صاحب‌دل و صاحب‌نظر، بی‌تردید از قصهٔ پرغصهٔ املا در این مدرسه خبر دارید و از رنجی که می‌بریم و زَجری که می‌کشیم، دلی شعله‌ور! از تکالیفِ دل‌آزارش در عذابیم و از آزمون‌های بی‌شمارش در تب‌وتابیم و از



نمره‌های جگر خراشش، خراب‌اندر خرابیم. آخر تا به کی باید زیر بار زور این ظالم سر خم کنیم و زار و ذلیل و زبون<sup>۱</sup> به سر بریم و مَهرِ خَموشی و سکوت بر لب نهیم؟ دوستان همدل، امان از این املای بی‌حاصل! یاران همراه، فغان<sup>۲</sup> از این املای جانکاه! داد از این ضحاکِ ماردوش که بُرد از ما قرار و طاقت و هوش! فریاد از این ماران آدمی‌خوار: از این صاد و ضاد و طا و ظای مردم‌آزار! از این عین و غینِ نفرت‌بار! که همچون مارانِ ضحاک، عزّت و آبروی ما را پاک<sup>۳</sup> برده‌اند و مغز ما را خورده‌اند و آرام و آسوده خفته‌اند.<sup>۴</sup> پس ای یاران دل‌آور و ای همراهان کینه‌ور<sup>۵</sup>، اکنون باید که فریدون‌وار با گُرْزِ گاوسار<sup>۶</sup> پا به عرصهٔ کارزار<sup>۷</sup> گذارید و بی هیچ باکی، دَمار از روزگار مارانِ ضحاکِ بر آرید.<sup>۸</sup> والسلام.

سیاوش از خواندن بازایستاد، نگاه نافذش را از برگه جدا کرد و دور تا دورِ کلاس چرخ داد. لحظه‌ای سکوت کلاس را فراگرفت و هیچ‌کس لب از لب باز نکرد؛ اما یک‌دفعه صدای ممتد زنگ سکوت را شکست و بچه‌ها همزمان شروع کردند به دست زدن برای سیاوش و یکی‌یکی از جا بلند شدند. شوری عجیب در کلاس به پا شده بود و بچه‌ها یک‌ریز سیاوش را تشویق می‌کردند. اصلاً باورش نمی‌شد؛ انگار خواب می‌دید. اشک شوق چشمانش را تر کرده بود... همین که شور و شوق بچه‌ها قدری فرونشست، یکی‌یکی و دوتا دوتا سرگرم بحث دربارهٔ بیانیهٔ سیاوش شدند. اغلب آنها از املا دلی پرورد داشتند و حالا سیاوش آمده بود تا برای انتقام از املا، یک بسیج همگانی به راه بیندازد! مدّتی بعد نوید که حدس می‌زد خیلی از بچه‌ها چیزی از بیانیه دستگیرشان نشده باشد، از همه خواست چند لحظه‌ای سکوت کنند و بعد ادامه داد: «بچه‌ها، ما می‌خوایم از دست املا خلاص بشیم. برای این کار بایستی دس به دست

۱- خوار

۲- فریاد

۳- یکسر، کاملاً

۴- داستان ضحاک ماردوش را می‌دانید؛ پادشاه ستمگری که بر ایران فرمان می‌راند و بر شانه‌هایش دو مار سیاه روییده بود. جلادان ضحاک هر روز دو جوان ایرانی را سر می‌بردند تا مغزشان را خوراک ماران ضحاک کنند. سرانجام فریدون به یاری کاوهٔ آهنگر این پادشاه اهریمنی را شکست داد. سیاوش

در بیانیه‌اش حرف‌های القبا را به ماران ضحاک تشبیه کرده است که مغز دانش‌آموزان را می‌خورند!

۵- انتقام‌جو

۶- گاوسار- گاوسر. گُرزی که سرش به شکل سرِ گاو باشد؛ گرز فریدون چنین شکلی داشته.

۷- عرصهٔ کارزار؛ میدان جنگ

۸- دمار از روزگار کسی برآوردن؛ به‌سختی آزار دادن یا نابود کردن کسی

هم بدیم و املاهامونو امروز غلط غلط بنویسیم؛ یعنی مثلاً همه صدا رو سین و هر چی ضاد و ذال و ظا هست، ز بنویسیم و این طوری اعتراض خودمونو به گوش همه برسونیم». بچه‌ها با اشاره سر یا سکوت، رضایت و موافقت خودشان را اعلام کردند. مسعود هم از ته کلاس به طرفداری بلند شد که: «سیاوش، مسلم بدون که ما پشتتو داریم و تنهات نمی‌ذاریم» و بقیه حرفش را تأیید کردند. تنها امین - شاگرد اول کلاس - بود که با لحنی حق به جانب اعتراض کرد: «این دیگه چه بازیه درآوردین؟ حالا گیرم اعتراضمونو نشون دادیم، ولی آخرش که چی؟ آقا جون آش کشک خالته...»؛ اما اطرافیان با گوشه و کنایه حرفش را بریدند و به او محلی نگذاشتند... سیاوش که اوضاع را حسابی به وفق مراد دید، ورقه بیانیه را پشت‌ورو کرد و خطاب به بچه‌ها گفت: «خب، حالا اگه با این کار موافقین، بیاین تا آقای یزدی نیومده، این شعر رو بعد از من تکرار کنین تا بریم به جنگ املا!» و با لحنی حماسی و کوبنده شعرش را خواند و بچه‌ها مصراع به مصراع مشتاقانه تکرار کردند:

تا کی بزیم ضجه<sup>۱</sup> شب تا به سحر املا؟  
تا کی برود وقتم از تو به هدر املا؟  
باشد همه تمرین‌ها بی سود و ثمر املا  
از نمره بد بردم بی وقفه خبر املا

ای داد ازین املا، فریاد ازین املا!

از دست تو ای املا خونین جگرم امروز  
وز مشتی زیاد تو، کُلی پگرم امروز  
هستی تو چنان سدی بر رهگذرم امروز  
از این سد جانفرسا من می‌گذرم امروز

این را تو بدان املا، این را تو بدان املا!

املا، تو همین امروز نابود شوی بی شک  
آتش هم اگر بودی، چون دود شوی بی شک  
با نمره صفر از من، مردود شوی بی شک  
من گرزِ گرانِ گِردم، گر خودِ شوی بی شک

بیچاره شدی املا، بیچاره شدی املا!

چشم‌های سیاوش از شادی برق می‌زد و از شوق صدایش می‌لرزید. هر چه می‌خواند،  
همه یکصدا تکرار می‌کردند و سیاوش هر بار محکم‌تر می‌خواند:

بیچاره شدی املا، بیچاره شدی املا!



اما این دفعه فقط چند نفری از آخریها با او همراهی کردند و فوری صدایشان را فروخوردند! ولی سیاوش غرق در شعر بود. اصلاً حال خودش را نمی‌فهمید؛ در عالم دیگری سیر می‌کرد.<sup>۱</sup> حتی صدای «سیاوش، سیاوش» نوید هم دردی را دوا نکرد و این بار، دیگر سیاوش تقریباً فریاد کشید: بیچاره شدی املا، بیچاره شدی املا!

اما هیچ صدایی بعد از صدای خودش به گوش نرسید. ناگهان به خود آمد؛ سکوتی مرگبار در کلاس رخنه کرده بود. در جا خشکش زد، ترس برش داشت و سراسیمه با چشم‌های بهت‌زده به کلاس خیره شد: همه ساکت و سربه‌زیر نشسته بودند. چند نفر از دیدنش پِخی زدند زیر خنده. بالای سرش سایه سنگینی را احساس کرد و عرق گرمی بر شقیقه<sup>۲</sup> اش نشست...



1\_ سیاوش در نگارش بیانیه اش (از سجع) بهره گرفته است؛ این سجع ها را پیدا کنید.

از تکالیف دل آزارش در عذابیم و از آزمون های بی شمارش در تب و تابیم و از نمره های جگرخراشش، خراب اندر خرابیم. آخر تاکی باید زیر زور این ظالم سر خم کنیم و زار و ذلیل و زبون به سر بریم و مهرِ خَمْوشی بر لب نهیم؟ .... (بند های چهارم و پنجم سجع دارد)

2\_ در متن داستان ضرب المثلی پیدا کنید و بگویید ان را در چه موقعیتی به کار می بریم؟

اش کشک خالته، بخوری پاته، نخوری پاته

این ضری المثل در زمانی کاربرد دارد که بر خلاف میلтан مجبور به انجام کاری باشید.



\_ اگر به یاد داشته باشید، در بخش سوم داستان، سیاوش شعر با وزن (تَن تَن تَن تَن تَن تَن تَن تَن) سروده بود. اکنون شما یا (ت) و (تَن) وزن شعر تازه سیاوش را در این بخش داستان بنویسید.

تَن تَن / تَ تَ تَن / تَن تَن / تَن تَن / تَن تَن (مفعول مفاعیل مفعول مفاعیل)



1\_ دیدید که سیاوش (با لحنی حماسی و کوبنده شعرش را خواند). اکنون شما شعر سیاوش را با همین لحن باز خوانی کنید و بگویید چه ویژگی هایی را این لحن پدید می آورد.

صفت منفی + فعل مثبت: قطعیت را میرساند و تاکید بر بدی حال دارد

2\_ در اصطلاح ادبیات داستانی، به ویژگی که نویسنده در داستان پدید می آورد تا خواننده را کنجکاو و نسبت به ادامه داستان مشتاق کند، (تعلیق) می گویند. به نظر شما تعلیق در این بخش از داستان چگونه پدید آمده و تا چه اندازه موفق بوده است؟

آخر داستان و واکنش معلم و سیاوش در مقابل هم

### پژوهش:

در بیانیه سیاوش، از داستان ضحاک ماردوش یاد شده است. حسین مرادی، پویانمایی عروسکی «افسانه ماردوش» را با اقتباس از همین داستان شاهنامه فردوسی ساخته است. این پویانمایی بارها از صداوسیما پخش شده و در پنج لوح تصویری نیز از سوی شرکت صوتی و تصویری سروش انتشار یافته است. اکنون شما با راهنمایی دبیرتان پس از خواندن داستان ضحاک از شاهنامه فردوسی و بازبینی «افسانه ماردوش»، بررسی کنید این پویانمایی با اصل داستان چه همانندی‌ها و چه تفاوت‌هایی دارد. (می‌توانید این کارویژه را در یک گروه پنج نفره انجام دهید).



### واژه شناسی

- خدمات متقابل: دوسویه
- قبول اسلام: پذیرش
- ظهور اسلام: پیدایش
- سهم عمده: اصلی، برجسته، چشمگیر
- سایر ملل: دیگر ملّت ها، ملّت های دیگر
- مشعل دار: پیشرو (مشعل: ابزاری با دسته چوبی یا فلزی که بر سرش کهنه پاره یا موادّ آتشگیر تعبیه و برای روشنایی شعله ور می کردند. کسی که مشعل به دست دارد، پیشاپیش دیگران می رود تا راه را روشن کند؛ از این رو مشعل دار در اینجا به معنای پیشرو و راهنما به کار رفته است).
- (تعجب و شگفتی)، (پیشوایی و مقتدایی)، (پاک و خالصانه) و (دین و ایین) جفت واژه های هم معنایند.



1\_ مترادف (متعلّق به) در عبارت (اسلام، ایین و قانونی است که متعلّق به همه افراد بشر است) را در همان صفحه (ص 108) بیابید.

وابسته به

2\_ هشت جمع شکسته (مکسّر) در متن درس پیدا کنید و مفرد هر یک را بنویسید.

ملل - عرفا - مظاهر - حقایق - معانی - حکایات - معارف - افراد

3\_ یک تشبیه در بند پایانی درس جستجو کنید.

جامه زیبای شعر



\_ معنای واژه هایی را که زیرشان خط کشیده ایم، بنویسید.

در سراسر این اثر [= مثنوی، گلستان، دیوان حافظ ...] مفاهیم اسلامی و قرآنی موج می زند.

اثر: نوشته های به جا مانده      موج می زند: کنایه از فراوانی

سخنوران ایرانی حقایق اسلامی را با جامه زیبای شعر و نثر فارسی به نحو احسن ارایش داده اند.

سخنوران: افرادی که در فن بیان مهارت دارند      به نحو احسن: به شایستگی



1\_ واژه (ایین) معنا های گوناگونی دارد؛ راه و روش، قانون و مقررات، دین و... در هر یک از ترکیب های پایین، ایین کدام معنا را می رساند؟

- |                                |         |
|--------------------------------|---------|
| - ایین گشایش جشنواره فیلم فجر  | - مراسم |
| - ایین نگارش زبان فارسی        | - روش   |
| - ایین نامه راهنمایی و رانندگی | - قانون |
| - ایین زرتشت                   | - دین   |

2\_ درس دوازدهم و عنوان آن (خدمات متقابل اسلام و ایران) برگرفته از کتاب استاد شهید مرتضی مطهری با همین نام است. به نظر شما آیا اگر عنوان کتاب، (سهم ایرانیان در تمدن اسلامی) بود، می توانست به همین اندازه بیانگر محتوای کتاب باشد؟ چرا؟

خیر چون هم ایرانیان به دین اسلام کمک کرده اند و هم دین اسلام بر مردم ایران تاثیر مثبت گذاشته است.



### واژه شناسی

- چشم داری: کنایه از امید واری، توقع داری
- دیگر سرای: آخرت؛ اگر چشم داری به دیگر سرای / به نزد نبی و وصی گیر جای: اگر به آخرت امید بسته ای (توقع بهشت را داری)، با پیامبر (ص) و علی (ع) هم نشین شو.
- پی: پای، پا؛ برین زادم و هم برین بگذرم / چنان دان که خاک پی حیدرم؛ با همین [باور و اعتقاد] زاده شدم ام و با همین [باور] در می گذرم / این را بدان که خاک پای علی (ع) هستم.

### وابسته معنا

اگر بیت های دوم و سوم شعر «رستگاری» را بخوانیم و بیت چهارم را نخوانده بگذاریم، معنای آن دوبیت نیمه کاره می ماند: «اگر می خواهی از بدی رهایی یابی و گرفتار بلاها نشوری و در دو جهان نجات یافته باشی و نزد خدا نیک نام شوی...» بدین سان تا بیت بعدی نیاید، معنای این دوبیت ناتمام است و به سخن دیگر، معنای آن دوبیت وابسته به بیت بعدی است. در اصطلاح ادبی، این سه بیت را «وابسته معنا» یا «موقوف المعانی» میگوییم. (موقوف: وابسته)



\_\_ در درس اول (زنگ آفرینش) دو بیت بیابید که با هم وابسته معنا (موقوف المعانی) باشد.

گفت با چهره ای پر از خنده:

تا معلم ز گرد راه رسید

ارزوی شما در آینده»

«باز موضوع تازه ای داریم



## فرهنگ بزرگ سخن (۲)

مدخل یا درآیند «زال» را از فرهنگ بزرگ سخن برگزیده و تصویرش را در اینجا آورده‌ایم:

زال zāl (ص. ۱۰۱) ۱. (پزشکی) مبتلا به بیماری  
زالی؛ آلبینو. ← زالی. ۲. (قد.) پیر و سفیدمو،  
به‌ویژه زن پیر و سفیدمو؛ یکی گریه در خانه زال  
بود / ... (سعدی<sup>۱</sup> ۱۳۹۹) زال ارجه موی چون پر زاغ  
آرزو کند / پر زاغ کی محبت عتقا برافکند؟ (خاقانی)

چنان‌که می‌بینید، رویاروی واژه «زال»، نخست تلفظ آن با «الفبای آوانگار جهانی» نوشته شده است. (الفبای آوانگار جهانی، بر پایه الفبای لاتین و برای نشان دادن تلفظ صداهای همه زبان‌ها ساخته شده است و نشانه‌هایش گسترده‌تر از الفبای انگلیسی و متفاوت با آن است.) سپس هویت دستوری واژه («ص.» «کوته‌نوشتِ صفت و «ا.» «کوته‌نوشتِ اسم است») درون کمانک جای گرفته است. پس از آن، معنای این واژه آمده است که با شماره از هم جدا شده‌اند. در معنای اول، حوزه کاربرد واژه درون کمانک مشخص شده که در حوزه پزشکی است. آنگاه با نشانه ← به مدخل «زالی» ارجاع داده شده است تا خواننده معنای پزشکی واژه را در آنجا بخواند. در معنای شماره ۲، نشانه «قد.» «کوته‌نوشتِ قدیمی» است؛ یعنی این معنا کاربردی قدیمی داشته و در متون کهن به کار رفته است. پس از آوردن معنای دوم، دو شاهد (یکی از بوستان سعدی و دیگری از دیوان خاقانی) یاد شده است.

اکنون اگر به قطعه سعدی - که در درس نهم کتاب فارسی خوانده‌اید

چه خوش گفت زالی به فرزند خویش  
چو دیدش پلنگ‌افکن و پیل‌تن  
گر از عهد خُردیت یـِـاد آمدی  
که بیچاره بـُـودی در آغوش من،  
نکردی در این روز بر من جفا  
که تو شیرمردی و من پیرزن



1\_ کدام یک از معنا های مدخل (در ایند) (عهد) – که تصویر ان را از فرهنگ بزرگ سخن برگرفته ایم – با بیت دوم قطعه سعدی همخوانی دارد؟ افزون بر این معنا، واژه (عهد) را با چه معنایی و در کدام درس کتاب فارسی دیده اید؟

روزگار، دوره، زمان

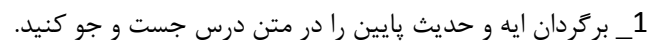
درس یازدهم (عهد و پیمان) : پیمان یا قراردادی که به سرامدی بین دو یا چند طرف بسته می شود.

عهد ahd [ع.ر.] (۱) ۱. پیمان یا قراردادی که بر سر امری بین دو یا چند طرف بسته می شود؛ عیثاق: اگر تَوَل هم چوار... مسئله ای برخلاف شرط و عهد مطرح سازند... حاضریم که سفیر دولت آلمان را در آن مسائل ثالث قرار... [دعیم.] (مخبر السلطنة ۲۷) ۵  
 امیر محمود خواست که میان او و خانیان دوستی و عقد و عهد باشد (بیهای<sup>۱</sup> ۹۱۰) ۲. قول و قرار: تو مرا ترغیب به نقض عهد و قسم و حیثیت نموده ای. (طالبوف<sup>۲</sup> ۱۲۷) ۵ ای عجب آن عهد و آن سوگند کو؟ / وعده های آن لب چون قند کو؟ (مولوی<sup>۱</sup> ۹۶/۱) ۳  
 روزگاره دوره: زمان: این کولی ها که امروز در ایران هستند، از بقایای آن کولی های عهد بهرام گویند. (مینیوی<sup>۳</sup> ۲۲۰) ۵ ملول از هم رهان بودن طریق کار دانی نیست / بکش دشواری منزل به یاد عهد آسانی. (حافظ<sup>۱</sup> ۳۳۶) ۴. (امص.) به گردن گرفتن و ملتزم شدن امری؛ ضمان: این اطعام حسینی... اکثر طبقات را جزو نذور بود که برای امام حسین عهدهی به گردن داشته باشند. (شهری<sup>۲</sup> ۳۶۷/۲) ۵ حفظ کردن و نگه داشتن چنان که قول و قرار یا رابطه دوستی را با کسی. ۶ عهد وفا. ع. (۱). (قد.) فرمان مکتوب حکومت که پادشاهان به حکام ولایات می دادند و معمولاً در آن وظایف آنان را یادآور می شدند. منشوره حکم. نیز ۷ عهد (م. ۲): لوا و عهد و خطاب خلیفه بغداد / خدای عزوجل بر ملک خجسته کتاف (مسمود سعد<sup>۱</sup> ۱۳۵) ۵ همان عهد کاووس دارم نخست / که بر من بهانه نیایدت جست.



### واژه شناسی

- عالمیان: جهانیان، مردم جهان
  - حدّ لزوم: اندازه لازم
  - در مقام دادخواهی: در جایگاه حق خواستن
  - دُشنام: دُش (زشت) + نام، نام یا نسبت زشت به کسی دادن، ناسزا، فحش
  - نمی الود: از مصدر (الودن) (= الوده کردن)، الوده نمی کرد
  - حریم: محدوده
  - ستایش: از مصدر (سُتودن)
  - فرومانده: فرو می ماند، شگفت زده می شود
  - اعتدال: (در اینجا) راست قامتی، تناسب قد و قامت
  - خلیل: دوست؛ خلیل الله لقب حضرت ابراهیم(ع) است که خداوند وی را دوست خود می خواند.
  - جوانی کنی: احساس جوانی و سرزندگی کنی
- سعدی اگر عاشقی کنی و جوانی / عشق محمد بس است و ال محمد: ای سعدی، اگر [میخواهی] عشق بورزی و احساس جوانی و سرزندگی کنی، عشق ورزیدم به محمد(ص) و خاندان او [برایت] کافی است.



- لقد كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ... (32/21)

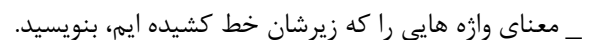
به درستی که رسول خدا برای شما، اسوه و نمونه نیکویی است.

- **أُولَٰئِكَ أَكْبَادُنَا... پیامبر اکرم (ص)**

فرزندان ما پاره جگر ما هستند.

2\_ جمع شکسته (مکسر) «ادب» و «موعظه» را پیدا کنید.

ادب: آداب



1\_ او چندان در سجده می ماند تا آنان پایین بیایند.

### چندان: انقدر

2\_ از سجده برمی خاست و هر دو را در بر می گرفت.

بر می خاست: بلند می شد

3\_ در میان جمع، گشاده رو بود و در تنهایی، سیمایی محزون و متفکر داشت.

گشاده رو: خندان      سیما: چہرہ      محزون: غمگین      متفکر: اہل تفکر

4\_ هر گاه به مجلسی وارد می شد، نزدیک ترین جای خالی را در اختیار می کرد.

## اختیار می کرد: بر می گزید



1\_ واژه (درشت) در هر یک از ترکیب های پایین چه معنایی دارد؟

|             |              |
|-------------|--------------|
| سیب درشت    | سیب بزرگ     |
| سخن درشت    | سخن ناسزا    |
| اسکناس درشت | خیلی ارزشمند |

2\_ کدام ویژگی رفتاری پیامبر(ص) در متن درس با ایه «لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسَّوِّءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلِمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا» (4/148) ارتباط دارد؟

خداوند دوست ندارد کسی با سخنان خود بدی های دیگران را اظهار کند مگر آن کسی که مورد ستم واقع است و خداوند شنوده و دانا است.



### واژه شناسی

- سَبَو: ظرفی سفالی و معمولاً دسته دارد برای جابه جایی یا نگه داری مایعات، کوزه(گاهی به کوزه کوچک سَبو می گفته اند)
- کوردل: کنایه از نادان و بی بصیرت
- تاریک اندیش: بد اندیش، گمراه



\_ اگر نابینا در پاسخ مرد فضول می گفت:(چراغ از بهر بی خردان گمراه است...) به اندازه جمله حکایت (چراغ از بهر کوردلان تاریک اندیش است...) زیبا و تاثیر گذار نبود؟ چرا؟

خیر؛ چون در شکل ادبی از کنایه که بیان غیر مستقیم است استفاده شده است و زیبا تر و تاثیر گذار تر است



## داستان سیاوش (۵)

- دیدی دستی دستی خودتو گرفتار کردی؟ هر چی بهت گفتم، به خرجت نرفت که نرفت. آخه آدم حسابی، نونت کم بود، آبت کم بود، این آطاوارا دیگه چی بود؟  
- حق با توه. جوگیر شدم. درسته که از دست املا کُفری بودم؛ ولی بی خود دست و پامو گم کردم. بهش چی می گن، از هولِ حلیم<sup>۱</sup> افتادم تو دیگ. به خاطر هیچ و پوچ حالا باهاس حساب پس بدم. خدا عاقبتمو به خیر کنه! خودم هیچی، این نوید بینوا هم باید به پای من و نقشه های آبکی م بسوزه. بنده خدا کنج دیوار وایستاده. رنگ و روش پریده و بهم اصلاً محل نمی ذاره. خُب حق داره ازم شاکی باشه. ای بخشکی شانس! لابد از مُبصری و رِش می دارن. تو کلاس کم مونده بود قبض روح بشم؛ وقتی فهمیدم آقای ناظم پشت سرم وایستاده، پشتم تیر کشید. «چشمم روشن آقای حیدری!



۱- غذای ایرانی که با گندم، گوشت له شده، روغن و ادویه پخته، و به عنوان صبحانه خورده می شود. این واژه را برخی بر گفته از عرب دانسته و با «ج» نوشته اند؛ اما دیگران بر آنند که نام این غذا از «ا» است. «ا» باید «هلم» نوشته شود.

یه باره داریه و دُمبک<sup>۱</sup> هم می آوردی تا مجلس حسابی گرم بشه! آقای فراهانی، باریکلا! تو ناسلامتی نماینده ای؛ خودت شدی سردهسته شلوغا که کلاسو بذارن رو سرشون؟...» نامردا همه ماستا رو کیسه کرده بودن؛ مسعودو باش که اون همه دم از هواداری می زد، ولی جلوی آقای ناظم موش شده بود و انگار نه انگار! وای صدای پا می آد؛ حتم دارم آقای ناظمه! زیرچشمی به راه پله ها نگاه می کنم؛ خود آقای ناظمه؛ با قدمای سنگین داره می آد طرف ما. پیداست که حسابی برافروخته س. چشمو به زمین می دوزم. حس می کنم رنگم مثل گچ سفید شده. آقای ناظم می ایسته. سایه ش رو سرم سنگینی می کنه. ناچار با ترس و لرز سرمو بالا می آرم؛ چشمای آقای ناظم شده عینهو دو کاسه خون. فوری نگاهمو می دزدم. دستشو می ذاره رو شونم و فشار می ده. آب دهنم رو به زحمت فرومی دم. آقای ناظم با تحکم<sup>۲</sup> صحبت می کنه:

- خُب آقا سیاوش، اوّل تو کلاس قشقرق<sup>۳</sup> به پامی کنی و گروه گرّ راه می ندازی، بعد اینجا واسه من خودتو می زنی به موش مردگی؟ هان؟

مَجالِ جواب نمی ده؛ با دو دست گوشتالوش گوشامو قایم<sup>۴</sup> می گیره و می پیچونه؛ گوشام بدجوری تیر می کشه. ول کن هم نیست. از زور درد دندونامو رو هم فشار می دم. چشمو بسته م.

- هی با توام! سیاوش، بیّا آقای ناظم داره می آد؛ یه لنگه پا ایستا. صدا شناس؛ صدای نویده. یه آن چشمو واز می کنم. خدا رو شکر؛ همه ش فکر و خیال بوده... آخیش! فوری یه پامو جمع می کنم و دستامو بالا می گیرم. بالاغیرتاً این یه دفعه رو محکم باش سیاوش. آقای ناظم با قدمای سنگین داره می آد طرف ما. معلومه که حسابی برافروخته س. نمی دونم چرا دست و پام داره می لرزه. رنگم مثل گچ سفید شده. سایه آقای ناظم رو سرم سنگینی می کنه. عین کابوسی که تو بیداری موبه مو تکرار بشه! خوب می دونم چی می خواد بگه و پشت بندش چه کار می خواد بکنه. دیگه طاقت ندارم. «خُب آقا سیاوش، اوّل تو کلاس قشقرق...» واژه های آشنا مثل پُتک می خوره به

سرم. بغض راه گلوم رو بسته. گریه آمون نمی ده. با صدای بلند می زنم زیر گریه!...

\*\*\*

گوشام بدجوری داغ شده. کفِ جفت دستام گزگز<sup>۱</sup> می کنه. من و نوید هر دو بعد از تنبیه جلوی دفتر ایستادیم. نوید صورتش سرخ شده عینهو لبوا! هر دو هنوز نفس نفس می زنیم. من با این که بدنم حسابی کوفته س، ولی سرِ حال اومده ام! نوید هم انگار دلخوریش فروکش کرده و تو دلش منو بخشیده. لبخندی با هم رد و بدل می کنیم.

- بدجور بریده بودی ها سیاوش. آخرش کم مونده بود ولو شی روی زمین پهلوون!

- خودت چی نوید؟ آقای ناظم وقتی خط کش به دست گفت «یالا؛ پونزده»، اشک تو چشات حلقه زده بود و عرق از سر و روت سرازیر بود که!

- ولی سیاوش، انصافاً تنبیه خوبی بود؛ نشون داد که کی قویتره! موقع دویدن که همون دور هفتم تو حیاط به هن و هن افتادی و سرِ شنا رفتن هم تقلب می کردی، متنها چون لاغر مردنی هستی، آقا به روت نیاورد؛ پونزده تا شنات، همه نصفه ونیمه بود!

آقای ناظم سر می رسه. هر دو بفهمی نفهمی ترسمون ریخته. اگرچه برای تنبیه، دویدیم و شنا رفتیم؛ اما نمره انضباطمون کم نشده! خجالت زده به صورت آقای ناظم نگاه می کنیم.

- الانه من با آقای یزدی صحبت کردم. فهمیده بودن که شماها چه کار می خواستین بکنین؛ ولی خُب بزرگواری کردن و هر دوتاتون رو بخشیدن. حالا تا دیر نشده، زود برید سرِ کلاستون از درس عقب نیفتین.

- چشم آقا؛ چشم. ببخشید. معذرت می خوایم.

خطر رفع شده و دوتامون بلبل شدیم! مؤدبانه عذرخواهی می کنیم. آقای ناظم سری می جنبونه. لبخندی گوشه لبش نشسته:

- در ضمن، آقا سیاوش تو هم عوض شلوغ کاری، یه کم ورزش کن؛ شاعر که نباس

نی قلیونی<sup>۲</sup> باشه!

هر دو نفس راحتی می کشیم و روانه کلاس می شویم...



\_\_ واژه ای در این بخش از داستان پیدا کنید که مانند واژه (درخشان) در سیاوش (3) به صورت کنایی به کار رفته و معنای وارونه داشته باشد.

باریکلا، چشمم روشن، پهلوان



1\_ معنای دو اصلاح زیر که در متن داستان به کار رفته، چیست؟

آ. از هول حلیم افتادم توی دیگ

وقتی برای کسب فایده بیشتر در حالی که عجله می کنیم و دچار دردسر می شویم.

ب. همه، ماستا رو کیسه کرده بودن

کنایه از ترسیدن و دست برداشتن از کاری

2\_ شخصیت واقعی آقای ناظم با تصوّر و تخیل سیاوش چه فرقی داشت؟

آقای ناظم در خیال سیاوش فردی بد اخلاق بود که او را تنبیه می کرد اما در حقیقت او فردی جدی و مهربان بود که آنها را با تنبیه کوچکی بخشید.



### واژه شناسی

- مزدور: مزدبگیر؛ آن که بی توجه به ارزش های اخلاقی کارش، در برابر پول به کسی یا گروه و کشوری کمک کند.
- خان: در اینجا، لقب و عنوان مالکان ده و زمین



در بخش پیشین دریافتیم که یکی از کارکردهای بُن، رساندن مفهوم زمان است و فعلی که زمان حال را نشان می دهد، بن مضارع (اکنون) و آنکه زمان گذشته را نشان می دهد، بن ماضی (گذشته) دارد.

می شنیدم  
بن ماضی

می شنوم  
بن مضارع

انجام کار در هر دو فعل بالا مشترک است؛ یعنی مصدر هر دو یکسان است (شنیدن). حال می خواهیم ببینیم چگونه می توان از یک مصدر، بن مضارع (اکنون) و بن ماضی (گذشته) به دست آورد. چون می دانیم که بن مضارع در فعل حال یافت می شود و بن ماضی در فعل گذشته وجود دارد، درست ترین روش آن است که از مصدر دو فعل مثال بزنیم؛ یکی با زمان حال و دیگری با زمان گذشته. آنگاه اگر بخش پیشین و شناسه را از هر دو بپندازیم، آنچه به جا می ماند، بن است؛ بنی که از فعل مضارع باقی مانده، بن مضارع (اکنون) است و بنی که از فعل گذشته بر جا مانده، بن ماضی (گذشته). برای نمونه، می خواهیم از مصدر «خوردن» بن مضارع و بن ماضی بگیریم. دو فعل «می خورم» و «می خوردم» را از آن

مصدر می‌سازیم؛ بخش پیشین و شناسه را از هردو می‌اندازیم؛ خور (بن مضارع) و خورد (بن گذشته) به دست می‌آید:



می‌بینیم که تفاوت بن ماضی (گذشته) با مصدر، تنها در دو صدای «ـَ» و «ن» است:

خوردن ← خورد!



1- مطابق هر تعریف، واژه‌های از متن بیابید :

- دست از کار کشیدن گروهی به نشانه اعتراض: ا ع ت ص ا ب

- قرآن را آغاز تا پایان خواند: قرآن را خ ت م کرد.

2- جفت واژه‌ای مترادف به معنی «متواضع» پیدا کنید.

فروتن و افتاده خاکسار

۱- ازین رویک روش دیگر برای رسیدن به بن از مصدر، آن است که «ـَ» و «ن» را از پایان مصدر بیندازیم تا به بن ماضی دست یابیم. همچنین می‌توان از مصدر، فعل امر (دستوری) مفرد ساخت و آنگاه بخش پیشین «ب» را انداخت تا بن مضارع (اکنون) به دست آید: خورْدن -> بخور -> خور. در کاربرد این روش، هنگامی که مصدر با حرف «آ» آغاز می‌شود، باید از آغاز فعل امر افزون بر بخش پیشین «ب»، حرف «ی» را هم بیندازیم تا به بن مضارع (اکنون) برسیم:

آوردن -> بیاور -> آور آمدن -> بیا -> آ آراستن -> بیارا -> آرا

علت این کار آن است که فعل امر از «ب» + «بن مضارع» ساخته می‌شود و برای نمونه، از «آوردن» در اصل «ب» + «آور» -> «بآور» ساخته شده و سپس برای آسان‌سازی تلفظ، به صورت «بیاور» درآمده است. بنابراین، وقتی که «ب» را می‌اندازیم، دیگر نیازی به «ی» نیز نیست.

وقتی که مصدر با «الف» آغاز می‌شود، پس از انداختن بخش پیشین «ب» و حرف «ی»، باید «الف» را به آغاز بن بازگردانیم:

انداختن -> بینداز -> انداز افروختن -> بیفروز -> افروز

3- در میان واژه های پایین، جفت واژه های هم معنا هم خانواده و متضاد را بیابید و کنار هم بیاورید .

از خود گذشتگی - اسوه - اندوهگین - ایثار - باقی - پایه گذاری - پیشوا - تاسیس - ترس - توصیه - حمله - خشمگین - خوف - خیزش - درنگ -  
رفت - ژیان - سایه - سرعت - سزاوار - سفارش - شایان - شتاب - شیوه - طالب - ضل - فانی - فروتن - گفت و گو - مباحثه - متواضع - محزون - مقتدا -  
مکث - موظف - مهربانی - نحو - نمونه - نهضت - وظیفه - ویژگی - هجوم.

ایثار: از خود گذشتگی    انبوه: نمونه    محزون: غمگین    تاسیس: پایه گذاری    مقتدا: پیشوا    ترس: خوف    توصیه: سفارش

حمله: هجوم    خشمگین: ژیان    خصلت: ویژگی    خواستار: طالب    نهضت: خیزش    درنگ: مکث    رفت: مهربانی  
فروتن: متواضع    مباحثه: گفت و گو    ظل: سایه    شتاب: سرعت    شایان: سزاوار    شیوه: نحو    موظف: همکار    وظیفه

باقی ≠ فانی

1- مترادف های فارسی واژه های «تظاهرات» و «افتخار» را بنویسید.

تظاهرات: راهپیمایی - افتخار: سرافرازی، بالیدن

2- مترادف فارسی واژه «استقلال» و متضاد آن چیست؟

مترادف: پیشواز - متضاد: بدرقه نکردن

3- از مصدرهای پایین به شیوه ای که در این درس آموخته اید، بن ماضی (گذشته) و بن مضارع (اکنون) بسازید.

|                                                                                                             |                |       |   |          |  |  |                                                                                                               |    |        |    |          |  |  |
|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------|----------------|-------|---|----------|--|--|---------------------------------------------------------------------------------------------------------------|----|--------|----|----------|--|--|
| <b>افتادن</b>                                                                                               | <b>بستن</b>    |       |   |          |  |  |                                                                                                               |    |        |    |          |  |  |
| <table border="1"><tr><td>می</td><td>افتاد</td><td>م</td></tr><tr><td colspan="3">بن ماضی</td></tr></table> | می             | افتاد | م | بن ماضی  |  |  | <table border="1"><tr><td>می</td><td>بست</td><td>م</td></tr><tr><td colspan="3">بن ماضی</td></tr></table>     | می | بست    | م  | بن ماضی  |  |  |
| می                                                                                                          | افتاد          | م     |   |          |  |  |                                                                                                               |    |        |    |          |  |  |
| بن ماضی                                                                                                     |                |       |   |          |  |  |                                                                                                               |    |        |    |          |  |  |
| می                                                                                                          | بست            | م     |   |          |  |  |                                                                                                               |    |        |    |          |  |  |
| بن ماضی                                                                                                     |                |       |   |          |  |  |                                                                                                               |    |        |    |          |  |  |
| <table border="1"><tr><td>می</td><td>افت</td><td>م</td></tr><tr><td colspan="3">بن مضارع</td></tr></table>  | می             | افت   | م | بن مضارع |  |  | <table border="1"><tr><td>می</td><td>بند</td><td>م</td></tr><tr><td colspan="3">بن مضارع</td></tr></table>    | می | بند    | م  | بن مضارع |  |  |
| می                                                                                                          | افت            | م     |   |          |  |  |                                                                                                               |    |        |    |          |  |  |
| بن مضارع                                                                                                    |                |       |   |          |  |  |                                                                                                               |    |        |    |          |  |  |
| می                                                                                                          | بند            | م     |   |          |  |  |                                                                                                               |    |        |    |          |  |  |
| بن مضارع                                                                                                    |                |       |   |          |  |  |                                                                                                               |    |        |    |          |  |  |
| <b>دویدن</b>                                                                                                | <b>دیدن</b>    |       |   |          |  |  |                                                                                                               |    |        |    |          |  |  |
| <table border="1"><tr><td>می</td><td>دوید</td><td>م</td></tr><tr><td colspan="3">بن ماضی</td></tr></table>  | می             | دوید  | م | بن ماضی  |  |  | <table border="1"><tr><td>می</td><td>دید</td><td>ی</td></tr><tr><td colspan="3">بن ماضی</td></tr></table>     | می | دید    | ی  | بن ماضی  |  |  |
| می                                                                                                          | دوید           | م     |   |          |  |  |                                                                                                               |    |        |    |          |  |  |
| بن ماضی                                                                                                     |                |       |   |          |  |  |                                                                                                               |    |        |    |          |  |  |
| می                                                                                                          | دید            | ی     |   |          |  |  |                                                                                                               |    |        |    |          |  |  |
| بن ماضی                                                                                                     |                |       |   |          |  |  |                                                                                                               |    |        |    |          |  |  |
| <table border="1"><tr><td>می</td><td>دو</td><td>م</td></tr><tr><td colspan="3">بن مضارع</td></tr></table>   | می             | دو    | م | بن مضارع |  |  | <table border="1"><tr><td>می</td><td>بین</td><td>ی</td></tr><tr><td colspan="3">بن مضارع</td></tr></table>    | می | بین    | ی  | بن مضارع |  |  |
| می                                                                                                          | دو             | م     |   |          |  |  |                                                                                                               |    |        |    |          |  |  |
| بن مضارع                                                                                                    |                |       |   |          |  |  |                                                                                                               |    |        |    |          |  |  |
| می                                                                                                          | بین            | ی     |   |          |  |  |                                                                                                               |    |        |    |          |  |  |
| بن مضارع                                                                                                    |                |       |   |          |  |  |                                                                                                               |    |        |    |          |  |  |
| <b>گشتن</b>                                                                                                 | <b>خوابیدن</b> |       |   |          |  |  |                                                                                                               |    |        |    |          |  |  |
| <table border="1"><tr><td>می</td><td>گشت</td><td>ی</td></tr><tr><td colspan="3">بن ماضی</td></tr></table>   | می             | گشت   | ی | بن ماضی  |  |  | <table border="1"><tr><td>می</td><td>خوابید</td><td>ند</td></tr><tr><td colspan="3">بن ماضی</td></tr></table> | می | خوابید | ند | بن ماضی  |  |  |
| می                                                                                                          | گشت            | ی     |   |          |  |  |                                                                                                               |    |        |    |          |  |  |
| بن ماضی                                                                                                     |                |       |   |          |  |  |                                                                                                               |    |        |    |          |  |  |
| می                                                                                                          | خوابید         | ند    |   |          |  |  |                                                                                                               |    |        |    |          |  |  |
| بن ماضی                                                                                                     |                |       |   |          |  |  |                                                                                                               |    |        |    |          |  |  |
| <table border="1"><tr><td>می</td><td>کش</td><td>ی</td></tr><tr><td colspan="3">بن مضارع</td></tr></table>   | می             | کش    | ی | بن مضارع |  |  | <table border="1"><tr><td>می</td><td>خواب</td><td>ند</td></tr><tr><td colspan="3">بن مضارع</td></tr></table>  | می | خواب   | ند | بن مضارع |  |  |
| می                                                                                                          | کش             | ی     |   |          |  |  |                                                                                                               |    |        |    |          |  |  |
| بن مضارع                                                                                                    |                |       |   |          |  |  |                                                                                                               |    |        |    |          |  |  |
| می                                                                                                          | خواب           | ند    |   |          |  |  |                                                                                                               |    |        |    |          |  |  |
| بن مضارع                                                                                                    |                |       |   |          |  |  |                                                                                                               |    |        |    |          |  |  |



1- «صدای شلیک گلوله ای در کوهستان هایی میان خمین و اراک پیچید» هر چند برخی واژه ها هم معنا به نظر می آیند؛ اما با هم تفاوت های معنایی و کاربردی ظریفی دارند. از دید شما چه تفاوتی میان «گلوله» با «فشنگ» و «تیر» هست؟

گلوله خیلی سریع و نوک تیز است ولی نسبت به بقیه نوک آن پهن تر است، در ضمن حفره های عمیق و بزرگی ایجاد می کند. فشنگ دراز و نوک تیز و دارای پوکه یا بدنه ی پلاستیکی است و مانند سوزن در بدن فرو می رود. تیر معمولاً همان تیر هایی برای تیر کمان است و یا در ترکیب اسم سلاح به کار می رود مثلاً هفت تیر یا تیر بار.

2- واژه «ساده» در هر یک از این ترکیب ها به چه معنایی است؟

-خانه ساده: بدون چیز های اضافه، خانه بدون تجمل

-کارگر ساده: کارگری که تخصص ندارد

-پارچه ساده: یعنی پارچه ای که روی آن طرحی نیست

-مسئله ساده: یعنی مسأله ای که آسان است.



### واژه شناسی

- گردان: واحد یا یگان نظامی برابر با سه گروهان؛ فرمانده گردان، «سرگرد» نامیده می شود.
- کلون: قفل چوبی پشت در
- چریک: نیروی نظامی داوطلب برای عملیات نامنظم جنگی، پارتیزان
- «خوبه! خوبه!» : بس است



- مترادف عامیانه این عبارت های عامیانه را در متن داستان پیدا کنید.

1- شانه خالی می کردم : طفره می رفتم ، سرباز زدن از انجام کاری

2- یکه خوردم: جا خوردم

3- شستش خبردار شده بود: بو برده بود، از موضوع باخبر شده بود، دستم را خوانده بود



-معنای این واژه ها و عبارت های عامیانه را بنویسید:

1-گوشش به این حرفها بدهکار نیست: به این حرف ها اهمیتی نمی دهد.

2- دیگر خرم از روی پل گذشته بود: دیگر کارم از کار گذشته بود و انجام شده بود.

3-اینقدر آب غوره نگیر: اینقدر گریه و زاری نکن.

4- چپ به او نگاه کرد: با عصبانیت و اعتراض به او نگاه کرد، با سوء ظن به او نگاه کرد.

5- روبروی من همه گوش تا گوش ایستاده بودند: از این سر تا آن سر، کنار یکدیگر، افراد زیادی

## رفاقت به سبک تانک

کتاب «رفاقت به سبک تانک» را «داوود امیریان» بر پایهٔ دیده‌ها و تجربه‌های خود و خاطرات رزمندگان در جنگ تحمیلی به زبان طنز نوشته است. این کتاب در بخش کودک و نوجوان هشتمین دورهٔ جشنوارهٔ انتخاب بهترین کتاب دفاع مقدس (سال ۱۳۸۳) رتبهٔ اول را به دست آورده است. بخشی از کتاب را که در پی آورده‌ایم بخوانید.



## بابات کو؟

تابه‌حال غصه‌دار و غمگین ندیده بودمش. همیشه دندان‌های صدفی سفید و فاصله‌دارش از پس لبان خندانش دیده می‌شد. قرصِ روحیه بود! نه در تنگناها و بُزبیری‌ها کم می‌آورد و نه زیر آتش شدید و دیوانه‌وار دشمن. یک‌تنه می‌زد به قلب دشمن. به قول معروف، خطر پیشش احساس خطر می‌کرد! اسمش قاسم بود. پدرش گردان دیگر بود. قاسم به باباش رفته بود. هردو بَشاش<sup>۲</sup> بودند و دل‌زنده. خبر

۱- بدبیری

۲- خوش، خندان

شهادت دادن به برادر و دوستان شهید، با قاسم بود:

- سلام ابراهیم. حالت چطوره؟ دماغت چاقه؟ راستی ببینم تو چند تا داداش داری؟  
- سه تا؛ چطور مگه؟

- هیچی! از امروز دوتا داری. چون داداش بزرگت دیروز شهید شد!  
- یا امام حسین!

به همین راحتی! تازه کلی هم شوخی و خنده به تنگ خبر می‌بست و با شنونده کاری می‌کرد که اصل ماجرا یادش برود. هرچی بهش می‌گفتم که: «آخر مرد مؤمن، این چطور خبر دادن است؟ نمی‌گویی یک‌هو طرف سخته می‌کند یا حالش بد می‌شود؟» می‌گفت: «دمت گرم! از کی تا حالا خبر شهادت شده بد و ناگوار؟»  
- منظورم اینه که یک مقدمه‌چینی، چیزی...

- یعنی توقع داری یک ساعت لغتش بدم<sup>۱</sup>؟ که چی؟ برادر عزیزتر از جان! یعنی به طرف بگویم شما در جبهه برادر دارید؟ تا طرف بگوید چطور؟ بگویم: هیچی، دل‌نگران نشو. راستش یک ترکش به انگشت کوچک پای چپش خورده و کمی اوخ شده و کلی رطب و یابس<sup>۲</sup> بیافم و دلش را به هزار راه ببرم و بعد از دو ساعت پرچانگی کردن خبر شهادت بدهم؟ نه آقا جان، این طرز کار من نیست. صلاح مملکت خویش خسروان دانند! من کارم را خوب فوتِ آبم.

نرود میخ آهنین در سنگ! هیچ‌طور نمی‌شد بهش حالی کرد که... بگذریم. حال خودم معطل مانده بودم که به چه زبان و حسی سراغ قاسم بروم و قضیه را بهش بگویم. اول خواستم گردن دیگران بیندازم. اما همه متفق‌القول<sup>۳</sup> نظر دادند که تو - یعنی من - فرماندهی و وظایف‌ات است که این خبر را به قاسم بدهی.

قاسم را کنار شیر آب منبع پیدا کردم. نشسته بود و در



۱- لغت دادن: طولانی کردن کاری

۲- سخنان خدوونقیض یا درست و نادرست

۳- یک‌زبان، هم‌عقیده

تشت کف آلود به رخت چرک‌هایش چنگ می‌زد. نشستیم کنارش. سلام علیکی و حال و احوالی، و کمکش کردم. قاسم به چشمانم دقیق شد و بعد گفت: «غلط نکنم لبخند گرگ بی طمع نیست! باز هم از آن خبرها شده؟» جا خوردم.

- بابا تو دیگه کی هستی؟ از حرفِ نزده خبر داری. من که فکر می‌کنم تو علم غیب داری و حتی می‌دانی اسم گربه همسایه ما چیه؟

رفتیم و رخت‌ها را روی طناب میان دو چادر پهن کردیم. بعد رفتیم طرف رودخانه که نزدیک اردوگاه بود. قاسم کنار آب گفت: «من نوکر بند کفشتم! قضیه را بگو، من ایکی ثانیه<sup>۱</sup> می‌روم و خبرش را می‌رسانم. مطمئن باش نمی‌گذارم یک قطره اشک از چشمان نازنین طرف بچکه!»

- اگر بهت بگویم، چه جوری خبر می‌دهی؟

- حالا چی هست؟

- فرض کن خبر شهادت پدر یکی از بچه‌ها باشد.

- بارک‌الله! خیلی خوبه. تا حالا همچه خبری نداده‌ام. خب الان می‌گویم: اوّل می‌روم پسرش را صدا می‌زنم. بعد خیلی صمیمانه می‌گویم: ماشاءالله به این هیکل به این درشتی! درست به بابای خدا بیامرزت رفتی!... نه، این طوری نه. آهان! فهمیدم. بهش می‌گویم ببخشید، شما تو همسایه‌هاتان کسی دارید که باباش شهید شده باشد؟ اگر گفت نه، می‌گویم: پس خوب شد؛ شما رکورددار محله شدید. چون بابات شهید شده!... یا نه. می‌گویم شما فرزند فلان شهید نیستید؟ نه این هم خوب نیست. گفتی باید آرام آرام خبر بدهم. بهش می‌گویم هیچ نترسی ها؛ یک ترکش ریز ده کیلویی خورد به گردن بابات و چهارپنج کیلویی از گردن به بالاش را برد!... یا نه...

دیگر کلافه شدم. حسابی افتاده بود تو دنده و خلاص نمی‌کرد:

- آهان! بهش می‌گویم: ببخشید، پدر شما تو جبهه تشریف دارن؟ همین که گفت

آره، می‌گویم: پس زودتر بروید پرسنلی گردان<sup>۲</sup> تیز و چابک مرخصی بگیرید تا به تشییع

جنازه پدرتان برسید و بتوانید زودی برگردید به عملیات هم برسید!

طاقتم طاق شد. دلم می‌لرزید. چه راحت و سرخوش بود! کاش من جاش بودم! بغض کردم و پرده اشکی جلوی چشمانم کشیده شد. قاسم خندید و گفت: «نکنه می‌خوای خبر شهادت پدر خودت را به خودت بگی؟! این که دیگه گریه نداره. اگر دلت می‌خواد، خودم بهت خبر بدم!» قهقهه خندید. دستش را تو دستانم گرفت. دست من سرد بود و دست او گرم و زنده. کم‌کم خنده‌اش را خورد. بعد گفت: «چی شده؟» نفس تازه کردم و گفتم: «می‌خواستم بپرسم پدرت جبهه‌س؟!»

لبخند رو صورتش یخ زد. چند لحظه در سکوت به هم نگاه کردیم. کم‌کم حالش عادی شد. تکه سنگی برداشت و پرت کرد تو رودخانه؛ موج درست شد. گفت: «پس خیاط هم افتاد تو کوزه!» صدایش رگه‌دار شده بود. گفت: «اما اینجا را زدید به خاکریز! من مرخصی نمی‌روم. دست راستش بر سر من.» و آرام لبخند زد. چه دل‌بزرگی داشت این قاسم!



معنای کنایی مثل ها و اصطلاحات زیر را بنویسید.

- صلاح مملکت خویش خسروان دانند: هر کسی مصلحت کار خود را بهتر از دیگران تشخیص می‌دهد.

هر کسی صاحب اختیار کارهایی است که انجام می‌دهد

- نرود میخ آهنین در سنگ: در مورد افرادی است که از روی ناآگاهی نصایح و اندرز به دیگران را قبول نمی‌کنند و همچنان بر عقیده نادرست خود پافشاری می‌کنند و راه خطای خود را ادامه می‌دهند. بی‌تاثیر بودن پند و نصیحت در دیگران

- لبخند گرگ بی طمع نیست (در اصل: سلام گرگ بی طمع نیست): در مورد کسی که هدف خاصی از رفتار و کردار خود دارد چرب‌زبانی دشمن بدون هدف نیست. هیچ وقت قصد افراد حیله‌گر صلاح و خوبی نیست بلکه در پی آن در خواستی دارند.

- خیاط هم افتاد تو کوزه: وقتی کسی به یک بلایی دچار می‌شود که پیش از آن درباره اش حرف می‌زده این ضرب‌المثل را می‌گویند.

- دست راستش بر سر من: ادم ناامیدی که آرزو می‌کند جای دیگری و دارای موقعیت مطلوب و وضعیت او باشد.



- داستان مثل «خیاط هم در کوزه افتاد» را پیدا کنید و بنویسید.

داستان این ضرب‌المثل به زمان‌های دور بر می‌گردد. زمانی که خیاطی در شهری مغازه‌ای کوچک داشت که بر سر راه گورستان بنا شده بود.

هر زمان فردی می‌مرد، برای تدفین او از جلوی مغازه خیاط رد می‌شدند. روزی خیاط با خود فکر کرد که تعداد مردگان را بشمارد و از این طریق برای خود سرگرمی درست کند. اما چون حافظه خوبی نداشت، تصمیم گرفت کوزه‌ای را از دیوار آویزان کند و سنگ‌ریزه‌هایی را کنار آن قرار دهد و هر بار که فردی می‌میرد، سنگی داخل کوزه بیندازد.

آخر ماه که می‌شد کوزه را خالی می‌کرد و سنگ‌ها را می‌شمرد.

دیگر مردم آن محل هم از سرگرمی او خبر داشتند. هر بار که از آنجا رد می‌شدند، به او می‌گفتند: چه خبر خیاط؟ و خیاط می‌گفت که مثلاً امروز سه نفر در کوزه افتادند.

از قضا مرگ به سراغ او هم آمد. روزی مردی که خبر از فوت خیاط نداشت، مغازه‌اش را بسته دید. از دیگران پرسید که خیاط کجاست و چرا مغازه بسته است؟ به او گفتند: خیاط هم در کوزه افتاد.

از آن پس این مثل را در زمانی به کار می‌برند که فردی به بلایی دچار شده که پیش از این درباره آن حرف می‌زده است.



1- شیوه روایت در داستانی که خواننده اید اصطلاحاً «طنز تلخ» نامیده می‌شود؛ زیرا هم در آن، مایه‌های غم و رنج هست (مانند از دست دادن عزیزان) و هم عناصر طنز (مثل شوخی‌های کلامی). به نظرتان این داستان، بیشتر طنزآمیز و خنده‌دار است یا تلخ و غم‌انگیز؟ آیا می‌توان «سفرنامه اصفهان» را نیز «طنز تلخ» نامید؟ چرا؟

بله. چون شخصیت اصلی داستان با تمام شور و علاقه‌ای که برای دیدن اصفهان داشت به خواسته خود نرسید. و بخش غم و اندوه آن بیشتر بود.

2- نویسنده در پایان داستان، قاسم را چنین توصیف کرده: چه دل بزرگی داشت این قاسم! اگر قرار باشد شما قاسم را توصیف کنید، به چه ویژگی رفتاری او توجه می‌کنید و شخصیت او را چگونه توصیف می‌کنید؟  
شوخ طبع بود- لبخندی که همیشه بر لب داشت- روحیه قوی داشت.

3- میان شخصیت اصلی داستان «مرخصی» و قاسم چه ویژگی مشترکی می‌بینید؟  
هر دو شهادت را موهبتی الهی می‌دانستند ودلی دریایی داشتند و فداکار بودند.



## درس پانزدهم

(آزاد)



آموختیم که فعل در زبان فارسی دو بخش اصلی (بن و شناسه) و یک بخش فرعی (بخش پیشین) دارد. دو بخش اصلی فعل، هریک دو مفهوم را می‌رسانند که مجموعاً به آنها مفهوم‌های چهارگانه فعل می‌گوییم: زمان، مصدر، شخص، شمار.

اکنون می‌خواهیم جداگانه مفهوم «مصدر» را در فعل بررسی کنیم:

مصدر در لغت به معنای «جای صدور، سرچشمه» است. چنین تصوّر می‌شود که مصدر خاستگاه و سرچشمه فعل‌ها و برخی واژه‌های دیگر است (البته در تاریخ زبان، روند وارونه است؛ یعنی نخست فعل‌ها در زبان به کار می‌رفته‌اند و سپس مصدرها بر پایه آنها ساخته شده‌اند. با این حال در بررسی امروزی زبان، مصدر را منشأ فعل‌ها به شمار می‌آوریم). اگر مصدر را از دید مفهوم با فعل بسنجیم؛ یعنی برای نمونه «گفتن» را با «می‌گویم» مقایسه کنیم، چه تفاوتی میان این دو به چشم می‌خورد؟ گفتن نه زمان دارد، نه شمار و شخص؛ بلکه تنها انجام یک کار را می‌رساند. وقتی می‌گوییم «خواندن» یا «گفتن»، نه پیداست این کار چه زمانی انجام می‌شود و نه چه کسی آن را انجام می‌دهد. وقتی در مثل فارسی می‌گوییم «خواستن توانستن است» دو مصدر «خواستن» و «توانستن» همین ویژگی را دارند. چون مصدر یکی از مفهوم‌های چهارگانه فعل است، طبیعی است که سه مفهوم دیگر را دربر نداشته باشد. اگر بخواهیم مصدر را در سنجش با فعل تعریف کنیم، باید بگوییم مصدر، فعل بی زمان و شخص و شمار است؛ مصدر، فعل نیمه‌کاره و ناقص است و اصلاً فعل نیست؛ چون سه مفهوم فعل را نمی‌رساند. مصدر را در زبان فارسی اغلب «اسم» به شمار

پس از بررسی مفهومی مصدر، باید از دید ساختاری و ظاهری نیز نگاهی به آن بیندازیم. در ظاهر مصدر چه ویژگی‌ای هست که می‌توان با آن، مصدر را شناسایی کرد؟ اگر به پایان مصدرها توجه کنیم، می‌بینیم که همه به دو آوای «اَ» و «ن» پایان می‌یابند: شنیدن، نشستن. اما اگر سه آوای پایانی را در نظر بگیریم، مصدرهای فارسی در دو دسته جای می‌گیرند: دسته‌ای که پایانشان «دَن» است: شنیدن، خندیدن، دويدن، آوردن... و دسته‌ای که به «تَن» پایان می‌گیرند: نشستن، گفتن، خواستن، نوشتن... پس همه مصدرهای فارسی به «دَن» یا «تَن» ختم می‌شوند.

واژه باید هم مفهوم مصدری داشته باشد، هم از دید ساختاری به «دَن» یا «تَن» پایان پذیرد تا مصدر به شمار آید. بنابراین واژه‌هایی مانند «خوبی»، «کوشش» و «مشاهده» گرچه معنای مصدری دارند (خوب بودن، کوشیدن، دیدن)؛ اما چون ساختار مصدری ندارند مصدر به حساب نمی‌آیند. «گردن» و «معدن» و «خُتن» (نام سرزمینی در چین) نیز هرچند از ظاهر مصدر برخوردارند؛ ولی مفهوم مصدری ندارند و مصدر نیستند.



به نظر شما در زبان کاربرد مصدر ها بیشتر است یا فعل ها؟ چرا؟

فعل ها. چون زمان و شخص و شمار دارند و مفهوم جمله را کامل می کنند و قابل صرف کردن هستند.



## داستان سیاوش (۶)

- آقا اجازه، ما می‌تونیم بیایم تو؟

نوید و پشت سرش سیاوش با قیافهٔ مظلومانه دم در ایستاده‌اند. یکباره همه نگاهها می‌چرخد به طرف آنها.

- آقای یزدی، معذرت می‌خوایم.

- آقا ببخشید؛ همه‌ش تقصیر ما بود.

آقای یزدی لبخند رضایتی بر لب می‌نشانَد و با دست به سوی نیمکتها اشاره می‌کند:

- مسئله‌ای نیست؛ بفرمایید بنشینید.

نوید و سیاوش با ادب و سربه‌زیر وارد می‌شوند و هر یک بر جای خود می‌نشینند.

آقای یزدی دربارهٔ آخرین جمله از سه جمله‌ای که روی تخته نوشته، توضیح می‌دهد و زیر چند واژه خط می‌کشد و نهاد، مسند و فعل می‌نویسد؛ بعد گچ قرمز را در جاگچی می‌گذارد و رو می‌کند به کلاس:

- خُب بچه‌ها، بعد از تمرینای دستور، نوبت می‌رسه به املا؛ اما چون از قرار معلوم

شما کلی از املا گله و شکایت دارین، املا گفتن رو می‌ذاریم برای بعد؛ تا امروز به درد دل شما گوش کنیم.

مژدهٔ آقای یزدی بچه‌های نگران را از این‌رو به آن‌رو می‌کند و شادی کلاس را

فرامی‌گیرد. سیاوش هم از این‌که آزمون را به تأخیر انداخته، در دلش احساس پیروزی می‌کند.

- می‌دونین که وضع کلاستون از نظر املا چندان تعریفی نداره. الان فرصت خوبیه

که فکرامونو رو هم بذاریم و ببینیم می‌شه یه جواری با املا کنار اومد یا نه! خُب آقا

سیاوش حیدری، شما که سابقهٔ شورش و اعتصاب بر ضدّ املا تو پرونده‌ت هست،

گمونم خوب بتونی پتهٔ املا رو رو آب بریزی؛ پس بسم‌الله!

بچه‌ها از لحن طنزآمیز آقای یزدی می‌خندند. سیاوش خودش را جمع‌وجور می‌کند و می‌کوشد رودرواسی را کنار بگذارد و حرف دلش را بزند.

- آقا اجازه، راستشو بخواین، مسئله اصلی اینه که سختی املا همه‌ش زیر سر الفبای عربیه که هیچ ربطی هم به زبان فارسی نداره. مثلاً ما توی زبان فارسی یه صدای «ز» بیشتر نداریم؛ اما به خاطر رعایت الفبای عربی، همین صدا رو چهار جور باید بنویسیم؛ «س» و «ت» و بعضی حرفای دیگه هم عیناً همین دردرس رو دارن. این باعث می‌شه که املا یه درس حفظی و اعصاب‌خردکن از آب دربیاد و هی آدمو به اشتباه بندازه.

- بسیار خُب. خوشحالم که برای مخالفت با املا واسه خودت دلیل و مدرک منطقی داری و به خاطر تنبلی نیست که با املا چپ افتادی! واقع امر هم همین‌طوره که گفتی.

منتها نباید از چند نکته مهم چشم پوشید؛ اول از همه این‌که یه دلیل ما ایرانیا برای پذیرفتن الفبای عربی، خط عجیب و غریبه که پیش از الفبای عربی داشتیم و به خط پهلوی معروفه. این خط از بس پیچیده و دشوار بوده که باید گفت صد رحمت به خط عربی! پس در حقیقت ما با پذیرش الفبای عربی، خطمونو ساده‌تر کردیم. جالب اینجاست که خط عربی برخی از آوای زبان ما رو نداشت و ما به مرور زمان این آواها رو به خط افزودیم؛ مثلاً برای این‌که بتونیم صدای «پ» رو نشون بدیم، دو تا نقطه کنار «ب» گذاشتیم؛ یا یه سرکش بالای «ک» اضافه کردیم تا خط بتونه «گ» رو هم نمایش بده و همین‌طور «چ» و «ژ». به این ترتیب می‌شه گفت ما الفبای عربی رو تا اندازه‌ای با زبان خودمون هماهنگ کردیم و برای همین اسمشو گذاشتیم الفبای فارسی. اما همین خط یا الفبای فارسی دشواریایی داره که نباید اونا رو نادیده گرفت. اصل مسئله همون‌جور که سیاوش گفت، از اینجا آب می‌خوره که ما الفبای عربی رو پذیرفتیم، ولی صداهای زبان عربی رو به زبان خودمون راه ندادیم؛ چون اگه این اتفاق می‌افتاد، زبان فارسی استقلال خودش رو از دست می‌داد و یکسره از بین می‌رفت. به‌هرحال، دشواری تازه خط فارسی از همین‌جا پیدا شد؛ یعنی برای نمونه، واژه‌های دینی «حلال» و «حرام» وارد زبان ما شد و ما اونا رو با هی جیمی نوشتیم، اما موقع گفتن، این هی جیمی رو

هـ که یک تلفظ بیشتر نداشت، دو جور املا پیدا کرد و این طوری بود که املاي فارسي قدری پیچیده شد. برای مثال اگه شما واژه «لذیذ» رو به زبان عربی تلفظ کنین، تنها می شه اونو با دال ذال نوشت و بس، ولی اگه همین واژه رو به زبان فارسی بگیم، می شه به شونزده شکل نوشتش!

آقای یزدی به طرف تخته رفت و روی تخته املاهای جورواجورِ واژه لذیذ را ردیف کرد: لذیز، لذیذ، لذیض، لذیظ، لزیز، لزیذ، لزیض، لزیظ، لضیز، لضیذ، لضيض، لضيظ، لظیز، لظیذ، لظیض، لظیظ.



- آقا اجازه؛ یعنی اگه کسی املاي این واژه رو ندونه، میون همه این شونزده تا شکل سردرگم می‌مونه؟

- آفرین! پرسش خوبیه. نه؛ به خاطر این‌که برخی از این شکلا خیلی دور از ذهنن و آدم ممکنه تنها میون سه‌چار تا از اینا دودل و مُردَد بمونه... این مشکل هست؛ اما نباید همه کاسه‌کوزه‌ها رو سر خطِ عربی بشکینن؛ این‌که ما چند جور س یا ق داریم، در بعضی واژه‌ها برمی‌گرده به زبان فارسی کهن؛ برای نمونه، واژه‌ای مانند کیومرث یا تهمورث نشون می‌ده که تلفظِ سی سه‌نقطه (ث) در فارسی قدیم وجود داشته و بعد از مدتی از بین رفته؛ اما نشونه‌ش هنوز توی خطِ باقی‌مونده؛ یا واژه‌های فارسی مانند تیغ و باغ و دروغ و مرغ معلوم می‌کنه که صدایی شبیه غین هم در فارسی بوده یا واژه‌هایی مثل پذیرفتن و گذشتن، وجود صدایی نزدیک به ذال رو در فارسی کهن ثابت می‌کنند... ببینید بچه‌ها، من می‌خوام که شما واقع‌بینانه درباره خطِ خودمون داوری کنین و بدونین که این قبیل دشواریا تنها مخصوص خطِ ما نیست؛ همه خط‌های جهان دشواریای خاصِ خودشونو دارن. برای نمونه همین خطِ انگلیسی رو ببینین؛ کم اتفاق می‌افته شما بتونید از روی املاي واژه‌های انگلیسی، تلفظِ دقیقش رو پیدا کنین. گاهی برای نشون دادنِ یه صدا، از دو تا حرف بهره می‌گیرن؛ مثل s و h به جای صدای ش.

- آقا اجازه، تازه بعضی از حرفاشون هم خونده نمی‌شه؛ مثلاً w تو واژه write.

- آفرین! نمونه خوبی بود؛ از این نمونه‌ها زیاد می‌شه پیدا کرد؛ t در kitchen یا l در talk. این از خطِ انگلیسی؛ اما خطِ عربی هم دستِ کمی از بقیه نداره. یکی از ویژگی‌هاش اینه که برخی حرفاش نوشته می‌شن ولی خونده نمی‌شن؛ حرفای واو و الف و لام و یا که بهشون می‌گن حروف والی... اما خطِ فرانسه رو که دیگه نگو! جالبه بدونین که صدای «ا» رو تو خطِ فرانسه به چهل و پنج صورت نشون می‌دن!

جمله پایانی آقای یزدی شگفتی و همه‌مهمه بچه‌ها را در پی داشت؛ آقا، چطو همچین چیزی ممکنه؟... خدا بهمون رحم کرد خطمون فرانسه نشد!... بیچاره بچه‌های فرانسوی چه خون دلی باید بخورن...

کنم؛ حتی معتقدم باید آهسته آهسته خط فارسی به دست متخصصان ساده تر و منظم تر بشه؛ اما حرفم اینه که اولاً این نقصا طبیعیه و دوم، ما باید مثل همه مردم دنیا که واسه خطشون احترام قائلن، برای شناخت و یادگیری بهتر خط خودمون وقت صرف کنیم و دنبال راهی بگردیم که بتونیم به ساده ترین شکل مشکلاتمون رو تو املا حل کنیم.

حرف های آقای یزدی حسابی تأثیرگذار بود و عجیب بر دل سیاوش نشست. پس از شنیدن این حرف های پُراحساس و صادقانه، سیاوش در دلش نسبت به املا تغییر موضع داده بود و دلخوری همیشگی اش از املا قدری فروکش کرده بود. «احترام به املا؟ خدا جون، خودت می دونی که من شعر رو از دل و جون دوست دارم و هیچی واسه من ادبیات نمی شه؛ اما املا ی فارسی چی؟ باید املا و خط فارسی هم همین قدر برام عزیز باشه؟ یعنی کارای قبلیم درست نبوده؟ نمی دونم!»

- اجازه آقای یزدی، یعنی شما می فرمایید که ما برای احترام به خطمون باید هم و غم خودمون رو به کار ببندیم و املا ی تک تک واژه ها رو حفظ کنیم؟

سیاوش این بار با لحنی متفاوت سؤال کرده؛ لحنی که بر خلاف گذشته، نسبت به املا احترام آمیز بود.

- نه؛ من نگفتم که باید املا ی همه واژه ها رو ازبر کنید. این کار، خیلی دم دستیه، ولی اونقدر ا به درد بخور نیست. من گفتم باید یه راه حل مناسب پیدا کنیم.

- آخه آقا چطوری؟! مگه راه دیگه ای هست؟ ما بار اول که نمره مون خوب نشد، نشستیم و واژه های کتاب رو خوب خوب ازبر کردیم ولی سر امتحان، املا ی مرهم رو با مرحوم قاتی کردیم و هر دو تا رو غلط نوشتیم.

پس از حرف های سیاوش، بلافاصله امین دست بلند کرد:

- اما آقا ما تنها مرهم رو غلط نوشتیم؛ چون می دونستیم که مرحوم با «رحمت» هم خانواده س و برای همین با هی جیمی نوشته می شه. اما مرهم هم خانواده نداشت.

- آفرین بر تو! این راه حلی که به کار بردی، کاملاً درسته. چون ما وقتی املا ی یک واژه رو بلد باشیم، در حقیقت املا ی همه هم خانواده هاشو می دونیم؛ مثلاً اگه شما املا ی واژه «عکس» رو بدو نزن و هم خانواده هاشو بشناسن، واژه های معکوس و عکاس

و انعکاس و منعکس براتون عین آب خوردن می‌شه. اما خُب برخی واژه‌ها هم خانواده ندارن؛ مثل همون مرهم که امین گفت یا «هرج و مرج» و «اصطکاک»...

هم خانواده‌ها! سیاهش این واژه را با خودش تکرار کرد... چطور این به ذهن خودم نرسیده بود؟! معرکه‌س؛ حلال مشکلات املا همینه! دستش را بالا گرفت:

- آقا، کسی که املائی «رحمت» رو بلد باشه و هم خانواده‌هاشو بدون، علاوه بر

مرحوم، به راحتی می‌تونه بفهمه که «مجلس ترحیم» رو هم با هی جیمی می‌نویسن.

- درسته. به این ترتیب به جای این که اینا رو یکی یکی ازبرکنه، تنها یکی رو به خاطر

می‌سپره و بقیه رو از طریق ارتباطی که با اولی دارن، خیلی آسون یاد می‌گیره؛ برای

نمونه، اگه بدونه «انضباط» با «ضبط» هم خانواده‌ست، اونو با «ظ» نمی‌نویسه. البته بگم دشواریای املا تنها در همین خلاصه نمی‌شه.

- آقا مثلاً تشدید هم گاهی خیلی دردرس درست می‌کنه.

- بله مهرداد، تشدید هم مهمه؛ اما یکی این که باید بدونین تشدید، تنها مخصوص

واژه‌های عربی نیست و واژه‌های فارسی اصیل مانند پله و گله و بچه و خرّم و غرّش

هم تشدید دارن؛ دوم این که اگه موقع املا خوب گوش بدین، تشدید از قلم نمی‌افته.

گذشته از این، اگه خوب هوش و حواستون رو به کار بندازین، واژه‌های نزدیک به هم رو با هم اشتباه نمی‌گیرین.

- آقای یزدی، مثل حلال و هلال؟

- بله. خوب مثالی زدی سینا؛ یا مثلاً صواب (به معنی درست) و ثواب

(به معنی پاداش) که تلفظشون عین همه و باید از بافت جمله تشخیص داد

که کدام املا رو باید نوشت...

بچه‌ها تا آخر ساعت، دشواری‌های املا و راه‌حل‌های پیشنهادی خود را گفتند و

قرار شد که جلسه بعد آقای یزدی املا بگوید... زنگ که خورد، سیاهش حسّ غریبی

پیدا کرده بود؛ حسّ دل‌بستگی به املا!...



1- دکتر پرویز ناتل خانلری، ادیب و زبان شناس نامدار، می نویسد: «شاید دو زبان انگلیسی و فرانسه بیش از همه زبانهای جهان دچار اختلاف تلفظ و خط باشند.» (زبان شناسی و زبان فارسی، ص 254) این نابه سامانی را در واژه فرانسوی «Renault» (خودروی رنو) و واژه انگلیسی «color» نشان دهید.

Kaler, caler/ reno

2- آیا وجود حرف «غ» در واژه نشان دهنده عربی بودن آن روز است؟ چرا؟  
خیر زیرا در واژه های فارسی مثل مرغ و جیغ حرف «غ» را داریم.

3- آیا به صرف بودن تشدید یک واژه می توان گفت آن واژه از زبان عربی به زبان فارسی راه یافته است؟ به چه دلیل؟  
خیر؛ زیرا در فارسی کهن نیز کلماتی بوده اند که فارسی بودند اما درونشان تشدید داشتند.

4- می دانید که املای برخی واژه های هم آوا (واژه هایی که تلفظ یکسان دارند) با یکدیگر تفاوت دارد. چگونه میتوان املای درست واژه های هم آوا را از بافت جمله تشخیص داد؟  
با توجه به هم خانواده ی آنها و همینطور با توجه به معنی و مفهوم



1- در متن داستان، یک جا گفته آقای یزدی با «لحن طنز آمیز» و جای دیگر گفته سیاوش با «لحن احترام آمیز» توصیف شده است. هر دو را با رعایت لحن بخوانید و بگویید برای ایجاد این لحن ها چه روشی را در خواندن به کار بردید.  
تغییر لحن در کلام و به کار بردن کلمات متنوع از جمله کلماتی که حاوی معانی باشند که همراه با شوخی و خنده است یا به کار بردن کلمات مودبانه.

2- با توجه به شناختی که از شخصیت سیاوش پیدا کرده اید، به نظر شما چرا او از موضع گیری سرسختانه اش در برابر املا دست برداشت؟  
به دلیل علاقه اش به زبان فارسی و نیز یادگیری روشهای درست املا نویسی.



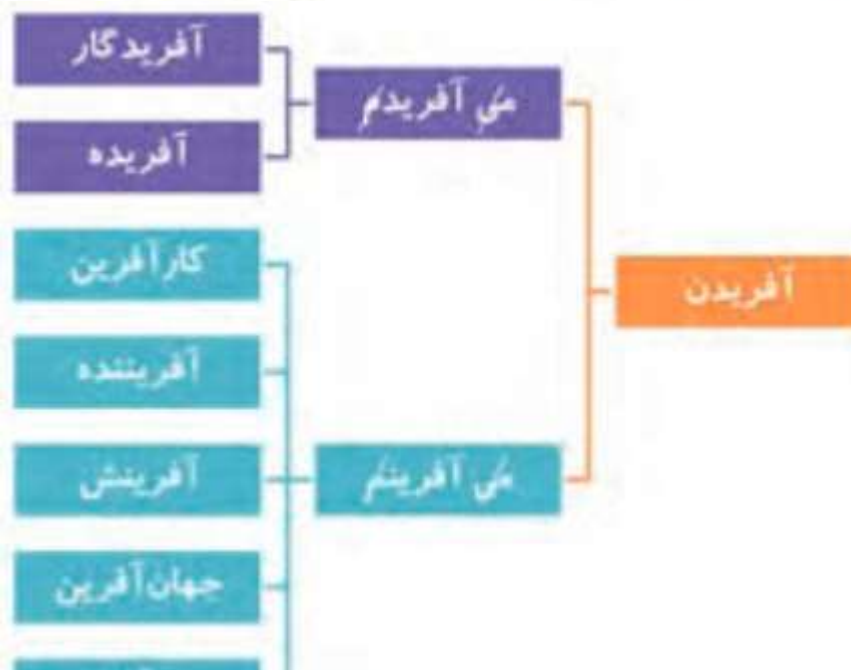
در خط انگلیسی هم دشواری و اختلاف با تلفظ، کمتر از فرانسه نیست. این نکته گویا از برنارد شاو نویسنده بزرگ انگلیسی باشد که گفته است در این خط کلمه fish یعنی ماهی را چنین باید نوشت: ghoti و چون به او ایراد کرده اند که چگونه این حروف چنان تلفظ می شود، توضیح داده است که حروف gh نشانه صوت «ف» است؛ چنان که در کلمه cough به معنی سرفه نوشته می شود. o نشانه صوت «ای» است؛ چنان که در نوشتن کلمه women به کار می رود. ti هم که «ش» خوانده می شود؛ چنان که در کلمات متعدد از قبیل caution



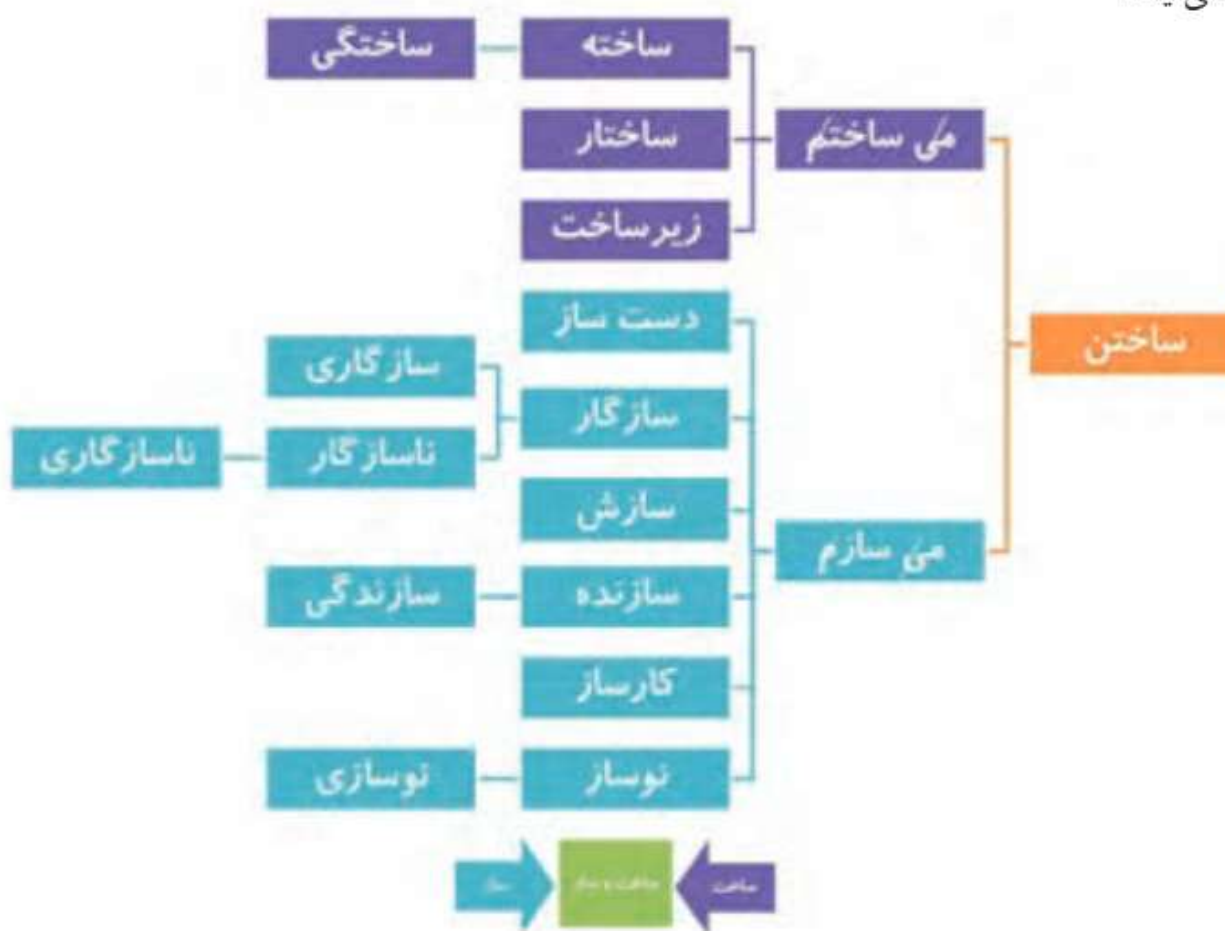
در بخش‌های پیشین، روش ساده ساخت بن از مصدر را آموختیم. برای مثال از مصدر «آفریدن» این‌گونه بن مضارع (اکنون) و بن ماضی (گذشته) می‌سازیم:



این‌که در ساختمان همه فعل‌ها بن وجود دارد، نباید سبب شود تصور کنیم که بن‌ها تنها در فعل‌ها به کار می‌روند. باید دانست بن‌ها افزون بر فعل‌ها در ساختمان بسیاری از واژه‌های دیگر نیز کاربرد دارند. برای نمونه از «آفرین» - بن مضارع (اکنون) آفریدن - می‌توان واژه‌هایی ساخت که فعل نباشند: آفریننده، آفرینش، جهان‌آفرین، کارآفرین، جان‌آفرین. همچنین از «آفرید» - بن گذشته (ماضی) آفریدن - می‌توان آفریده (به معنای مخلوق) یا آفریدگار را ساخت که فعل نیستند. چنان‌که می‌بینید، در اینجا با واژه‌هایی روبه‌رویم که فعل نیستند، ولی از بن برخوردارند.



در نمودار پایین، مجموعه واژه‌هایی را آورده‌ایم که از بن‌های مصدر «ساختن»<sup>۱</sup> پدید می‌آیند:



واژه‌هایی که در این نمودارها از بن‌های یک مصدر پدید آمده‌اند، در اصطلاح دستوری یک «خوشه‌واژه» هستند؛ یعنی مانند دانه‌های انگور که به یک محور آویخته‌اند، از یک مصدر ساخته شده‌اند.

آشکار است که واژه‌سازی در فارسی با عربی فرق دارد؛ واژه‌سازی در عربی اغلب بر پایه سه حرف اصلی است (برای مثال: علم، عالم، معلوم، تعلیم...)<sup>۲</sup>؛ اما واژه‌سازی در فارسی، با سه حرف اصلی انجام نمی‌گیرد (چنان‌که مثلاً ساز و ساختار سه حرف مشترک ندارند)، بلکه با بهره‌گیری از بن‌های مصدر است.<sup>۳</sup>

۱- مصدر ساختن در زبان فارسی معنای گوناگون دارد (فرهنگ سخن ۲۸ معنا و کاربرد برای ساختن آورده). در این نمودار، سازش و سازگار با دیگر واژه‌ها تفاوت معنایی دارند؛ اما از همین مصدر ساخته شده‌اند.

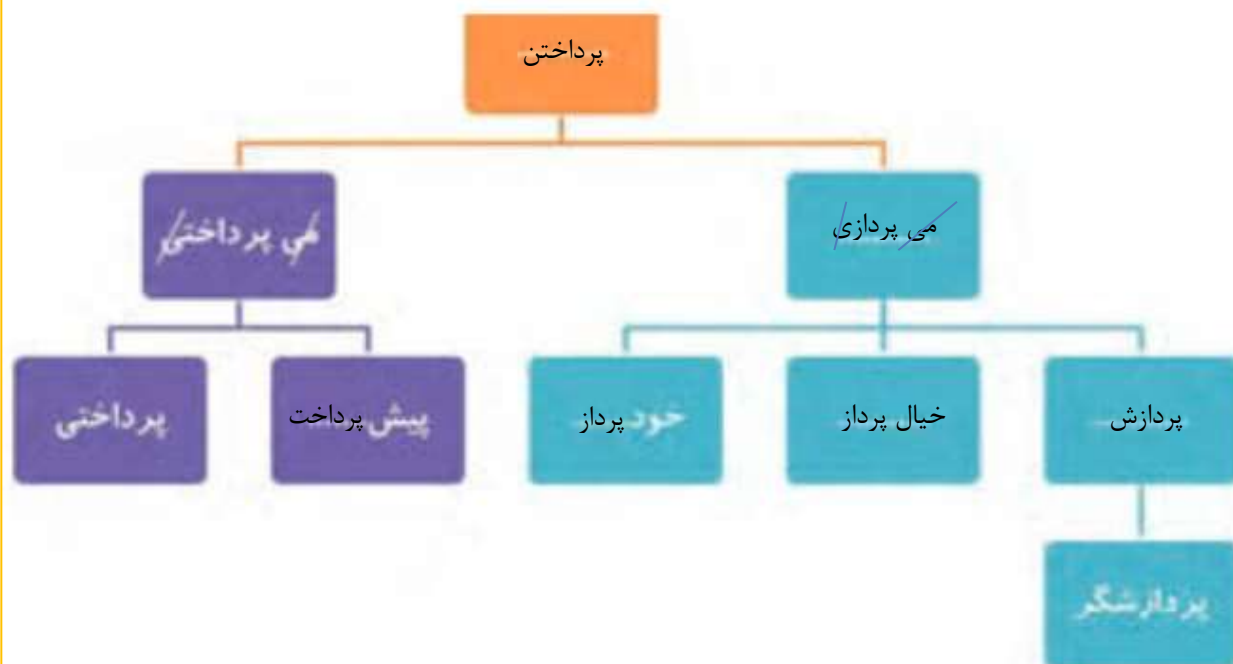
۲- البته بهره‌گیری از بن، یکی از روش‌های واژه‌سازی در زبان فارسی است. برای نمونه اگر بخواهیم با واژه «وقت» که از عربی به فارسی راه یافته است واژه‌سازی کنیم، هم می‌توان به شیوه زبان عربی «اوقات» (جمع مکسر) و «موقت» را ساخت و هم با ترکیب به شیوه زبان فارسی واژه‌های «خوش‌وقت»، «بدوقت»، «بی‌وقت»، «تمام‌وقت»، «نیمه‌وقت»، «پارچه‌وقت»، «وقت‌گیر»، «وقت‌شناس»

در نمونه‌های یادشده دیدیم که چگونه می‌توان از مصدر، بن مضارع (اکنون) و بن ماضی (گذشته) گرفت و آنگاه از بن‌ها واژه‌سازی کرد. حال می‌خواهیم راه را وارونه بپیماییم. برای نمونه، فرض کنید واژه «سازش» را به ما داده‌اند و گفته‌اند که در این واژه بن را بیابید و زمان بن و مصدرش را بنویسید. با یک نگاه می‌توان دریافت که «ساز» (در «سازش») بن است؛ چون در ذهن ما واژه‌هایی مانند کوشش، آفرینش، خواهش، تابش... هست که در همگی بن با «ش» ترکیب شده است.

وقتی بن را در واژه یافتیم، باید نوع یا زمان آن را مشخص کنیم؛ اما بن‌ها در واژه‌هایی که فعل نیستند، غالباً نشان‌دهنده زمان نیست. اکنون چه باید کرد تا زمان بن به دست آمده آشکار شود؟ بهترین راه، آن است که بن را با افزودن بخش پیشین و شناسه به فعل تبدیل کنیم: می + ساز + م - می‌سازم. این فعل زمان حال را نشان می‌دهد و بنابراین، دربردارنده بن مضارع است. در گام پایانی می‌گوییم که در سازش، «ساز» بن مضارع (اکنون) از مصدر ساختن است.



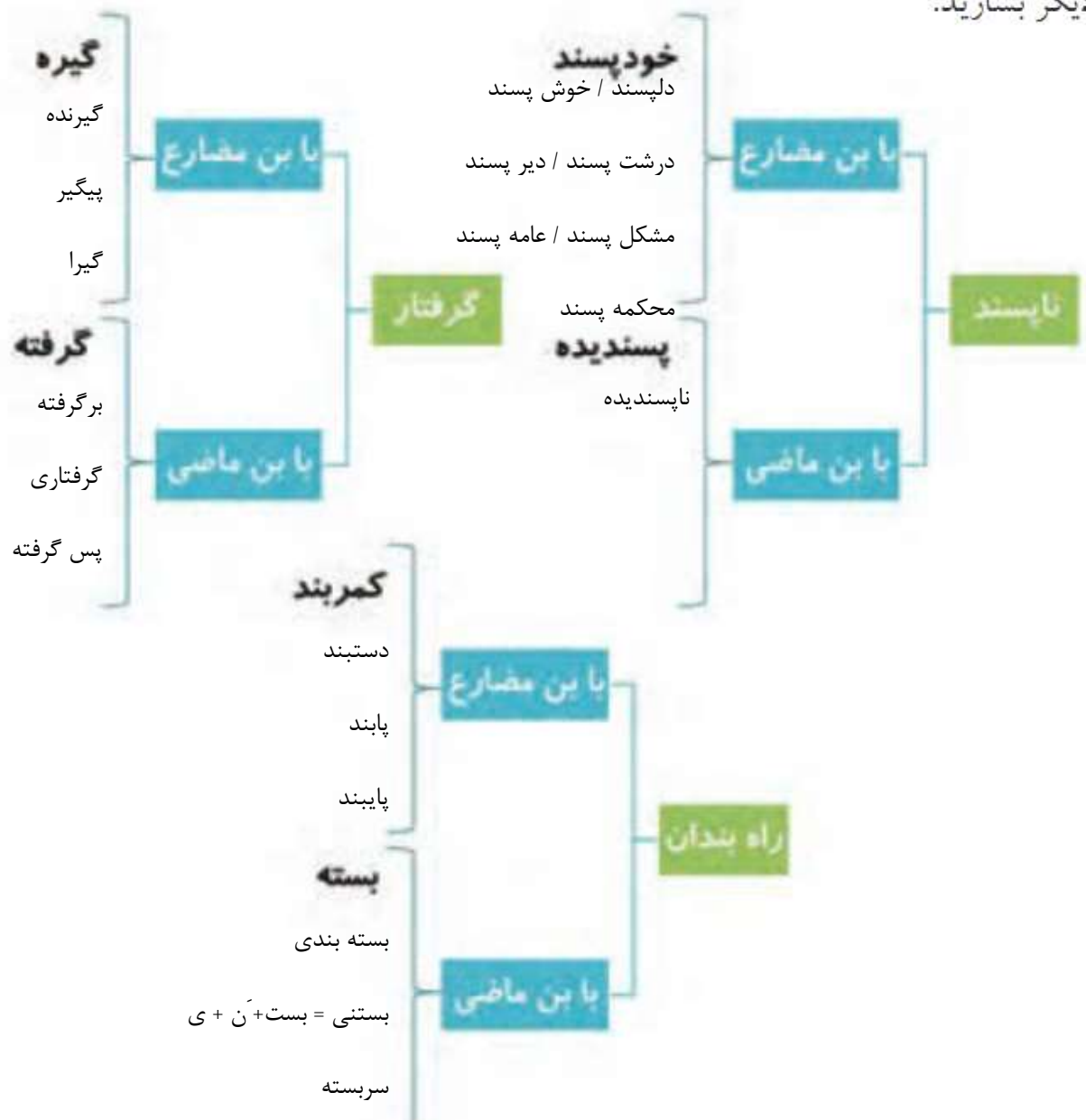
۱- نقطه‌چین‌ها را در نمودار زیر پُر کنید.

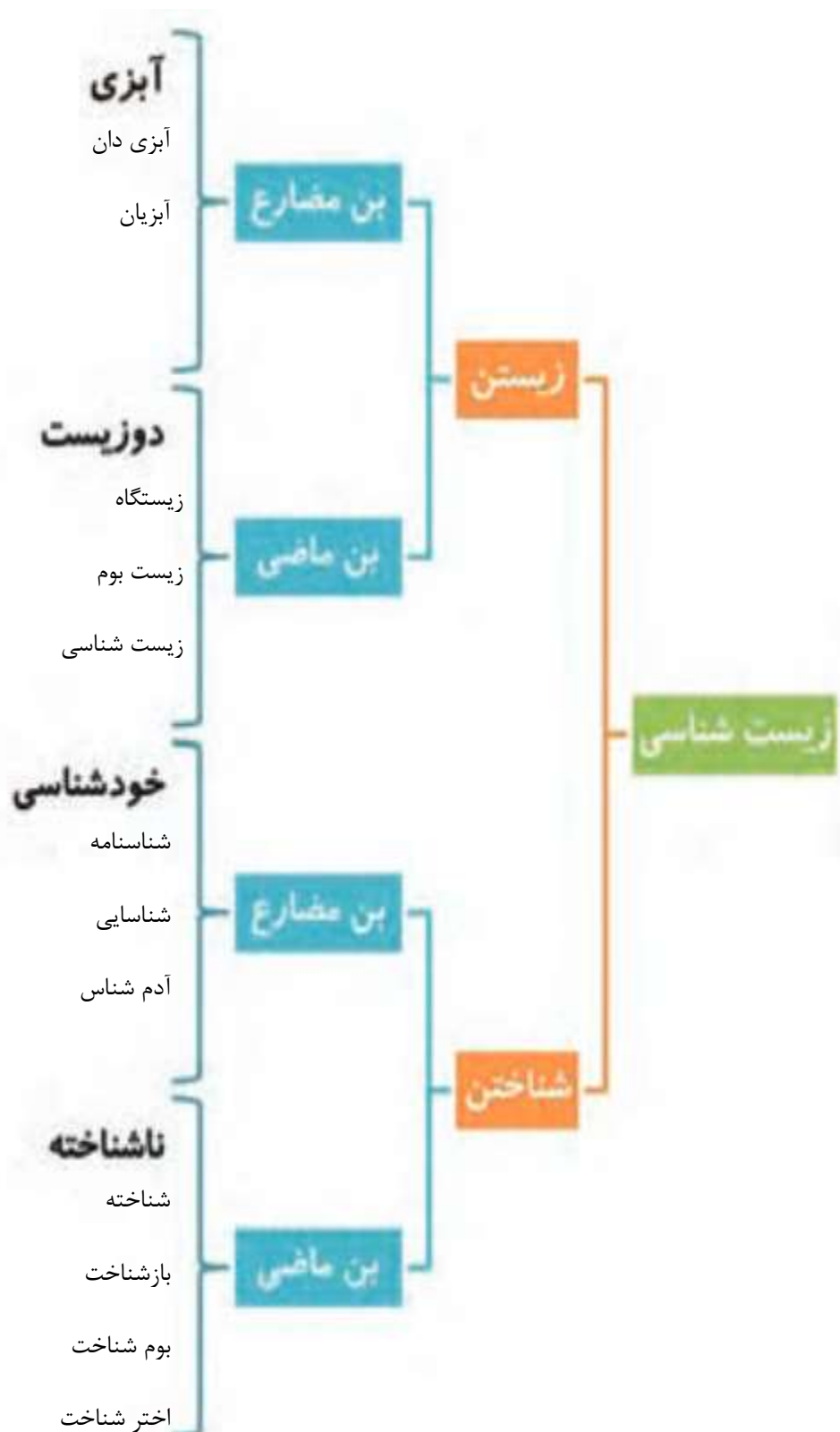


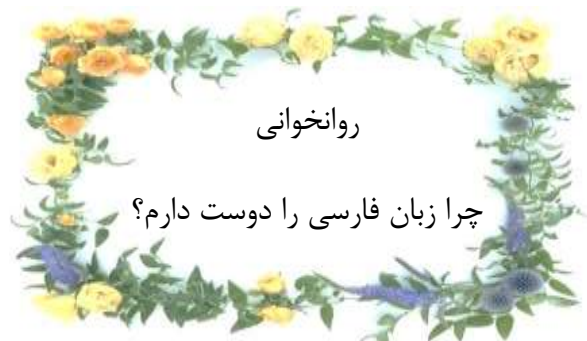
۲- درون جدول زیرین، بُن و گونه آن را در واژه‌ها نشان دهید و بیفزایید از چه مصدری است.

| واژه    | پرسش   | توانا   | آموزگار | پیامبر | دیدار | سنگ‌نوشته |
|---------|--------|---------|---------|--------|-------|-----------|
| بن      | پرس    | توان    | آموز    | بر     | دید   | نوشت      |
| گونه بن | مضارع  | مضارع   | مضارع   | مضارع  | ماضی  | ماضی      |
| مصدر    | پرسیدن | توانستن | آموختن  | بردن   | دیدن  | نوشتن     |

۳- برای هریک از واژه‌هایی که در پی می‌آید، افزون بر آنچه ما نوشته‌ایم، دست‌کم پنج واژه دیگر بسازید.







### واژه شناسی

- هم نوا: هم آواز، هم صدا(نوا: صدای موسیقایی، نغمه )؛همنوا و هم آواز مترادفند.
- « دانشمندان و حکیمان»، «عالمانه و حکمت آمیز» و «غمگین و تلخ کام» و جفت واژه های مترادف اند.
- شالی کار: شالی (برنجی که هنوز از پوست در نیامده ،شلتوک)+ کار( بن مضارع از مصدر کاشتن)، کسی که شالی می کارد.
- ورزش خانه: زورخانه؛ ورزشگاهی معمولاً با سقف بلند و گنبدی شکل که در آن گودالی به عمق حدوداً یک متر تعبیه شده است و ورزشکاران به راهنمایی «مرشد»-که در «سردم» می نشیند و ضرب می گیرد و بیت هایی از شاهنامه فردوسی یا شعرهایی درستایش مولا علی (علیه السلام) می خواند-ورزش های باستانی (چرخ زدن، میل گرفتن ،کباده کشیدن، سنگ زدن ،کشتی گرفتن )انجام می دهند.



جستنی شماره های ۱ تا ۵ را در متن روان خوانی بیابید.

1-جایی از متن که حرف «که» به معنای «بلکه» به کار رفته باشد :

و موجب همدلی و همزبانی من با آنان می شود که مرا با گذشته ها نیز همراه و هم نوا و هم آواز می سازد.

2-برجستگی گوشتی دو طرف صورتکه میان چشم، فک ،گوش، بینی و دهان قرار دارد؛لپ: گ و ن ه

3-جمع شکسته (مکسر) معرفت: م ع ا ر ف

4-تشبیه دربندی که با جمله «این زبان فارسی است...»، آغاز می شود:

نسیم مهربانی لالایی

5-یک جفت واژه مترادف که هر دو فعل باشند :

آویزان کردند. آویختند.



- 1- در مصراع دوم از بیت پایانی متن -که سروده کمال الدین اصفهانی است -چه نوع پرسشی به کار رفته است ؟ چرا ؟ پرسش انکاری است.( آن دل کجا برم؟) جایی برای بردن ندارم
- 2- از میان کشورهایی که نامشان در درس آمده، زبان فارسی امروزه زبان رسمی کدام کشورهاست؟  
افغانستان - تاجیکستان



- 1- به نظر شما در درازنای تاریخ ایران، چگونه زبان فارسی مایه پیوند و همبستگی اقوام ایرانی بوده است ؟ وجود آثار ادبی کهن سبب پیوند و همبستگی اقوام ایرانی شده است ؛عشق و علاقه به فرهنگ و ادبیات ایران ادیبان دیگر کشورها را به خواندن زبان فارسی راغب کرده است.



## آشنایی با فرهنگستان (۲)

در بخش پیشین دانستیم که فرهنگستان با بهره‌مندی از ۳۵ گروه تخصصی واژه‌گزینی، تاکنون بیش از سی و پنج هزار واژه در زمینه‌های گوناگون تصویب کرده و در ده جلد به چاپ رسانده است. همچنین تا اندازه‌ای با فرآیند پیچیده، دشوار و زمان‌بر واژه‌گزینی در فرهنگستان آشنا شدیم. اکنون به نمونه‌هایی از واژه‌های مصوب فرهنگستان نگاهی بیفکنیم:

| واژه فارسی | واژه بیگانه   | واژه فارسی | واژه بیگانه   |
|------------|---------------|------------|---------------|
| حسگر       | سنسور         | جام        | کاپ (در ورزش) |
| نمونک      | ماکت          | شناسه      | کُد           |
| بازارچه    | پاساژ         | مهر و موم  | پُلُمب        |
| جورچین     | پازل          | مشت زن     | بوکسور        |
| کارکنان    | پرسنل         | همایش      | کنگره         |
| نگارخانه   | آنلیه         | چاپگر      | پرینتر        |
| نمایشگر    | مانیتور       | آبزی دان   | آکواریوم      |
| یخزن       | فریزر         | دمابان     | فلاسک         |
| فرآیند     | پروسه         | فهرست      | لیست          |
| پیام گیر   | انسرینگ ماشین | پی غذا     | دسر           |
| پس زمینه   | بک گراند      | خاک بردار  | لودر          |
| فناوری     | تکنولوژی      | پایانه     | ترمینال       |
| کارگروه    | کمیته         | بزرگراه    | اتوبان        |
| برشته کُن  | تستر          | یارانه     | سوبسید        |

متأسفانه برخی ناآگاهان از سازوکار واژه‌گزینی و واژه‌های مصوّب فرهنگستان، چند واژه من‌درآوردی خنده‌دار را به فرهنگستان نسبت داده و خواسته‌اند از این راه، عملکرد آن را بی‌ارزش نشان دهند. (برای نمونه، می‌گویند فرهنگستان به جای «پیتزا»،



«کش لقمه» را ساخته و در برابر «اتوبوس»،  
 «خودروی بزرگ دسته‌جمعی» را نهاده  
 است! در صورتی‌که فرهنگستان این قبیل  
 واژه‌های بیگانه را به عنوان واژه جافتاده  
 در زبان فارسی پذیرفته و هرگز برای  
 آنها برابریابی نکرده است.) عده‌ای نیز  
 بی‌آنکه به خود زحمت جست‌وجو  
 بدهند، ساده‌لوحانه چنین سخنانی را باور  
 می‌کنند و با تکیه بر دانسته‌هایی یکسره  
 بی‌اساس، ضرورت واژه‌گزینی در زبان  
 فارسی امروز را انکار می‌کنند.



-با جست وجود وبگاه فرهنگستان زبان و ادب فارسی به نشانی ([persianacademy.ir](http://persianacademy.ir))

«دفتر واژه‌های مصوب فرهنگستان»، برابر نهاد واژه‌های بیگانه پایین را بیابید.

| واژه بیگانه  | واژه فارسی | واژه بیگانه | واژه فارسی        |
|--------------|------------|-------------|-------------------|
| توریست       | گردشگر     | پاور پوینت  | پرده نگار         |
| کارواش       | خودروشویی  | کلینیک      | درمانگاه          |
| کابین        | اتاقک      | اسپری       | افشانه            |
| اسپک         | ابشار      | هاور کرافت  | یخ سوار، برف سوار |
| انتهی بیوتیک | پاد زیست   | اتوماتیک    | خودکار            |
| پروژکتور     | نور افکن   | اکو         | پژواک             |

هاور کرافت: وسیله نقلیه بزرگ بدون چرخ که روی برف و یخ و اب حرکت میکند.



### واژه شناسی

- صدای خشن: صدای ناهنجار و ناخوشایند
- موزیانه: از روی بدجنسی
- صدای ریز: صدای زیر تر و اهسته تر از همیشه
- رایحه: بو، بوی خوش



\_\_ سه واژه که بازتاب دهنده صدا های طبیعی و دارای دو بخش تکراری باشند بنویسید.

غُرْغُر - خُرْخُر - غِش غِش



\_\_ دو واژه هم خانواده با (موزیانه) بنویسید.

موزی - اذیت



1\_ با توجه به (نماد ها) در (آدم آهنی و شاپرک)، برداشت شما از این داستان چیست؟

این داستان تداعی کننده ضرب المثل (از محبت خار ها گل می شود) است و هم بیان گر این است که مهر و عاطفه می تواند در اجسام بی روح هم تغییر ایجاد کند.

2\_ واژه (آدم آهنی) به معنای (آدم آهنی) است (آدم آهنی = آدم آهنی). از میان واژه های پایین، کدام یک چنین ویژگی ای دارند؟



### واژه شناسی

- تسهیلات: (هم خانواده با «سهل») اقدامات و پیش بینی هایی که برای اسان و راحت کردن کار انجام می شود.
- اوراق: جمع شکسته (مکسر) ورق، برگه ها؛ اگر چه ورق و ورقه از عربی به فارسی راه یافته اند؛ اما برخی زبان شناسان (ورق) را عربی شده (برگ) فارسی می دانند.
- سماجت: اصرار و پافشاری بیش از اندازه
- اعلامیه: آگهی
- تدفین: خاک سپاری. این واژه اگرچه از ریشه (دفن) است؛ اما در عربی به کار نرفته و فارسی زبانان خود آن را از دفن عربی ساخته اند.



1\_ پنج واژه با ویژگی های یادشده بنویسید.

- واژه ای به معنای (مجبور کردن): وادار کردن
- واژه ای از مصدر (اویختن): اویزان
- واژه ای هم معنای (وفات، در گذشت): فوت
- واژه ای به معنای (دست کم): حداقل
- واژه ای هم خانواده با (مطیع) (= فرمان بردار): اطاعت

2\_ دو واژه متضاد بیابید که در یک سطر از متن آمده باشند.

مثبت و منفی

3\_ یک شبیه جمله پیدا کنید.

4\_ جفت واژه های هم معنا و هم خانواده را پیدا کنید.

آغاز - ایمان - بلافاصله - پاسخ - پافشاری - پنهان - ترحیم - تغذیه - جواب - خشم - دلبستگی - سپاسگزار - سده - سماجت - شروع - عصبانیت - علاقه - غذا - فوراً - قرن - کام یابی - گستردگی - متشکر - مخفی - مرحوم - مومن - موفقیت - وسعت.

|                  |                 |                 |               |
|------------------|-----------------|-----------------|---------------|
| آغاز: شروع       | سماجت: پافشاری  | بلافاصله: فوراً | عصبانیت: خشم  |
| سده: قرن         | متشکر: سپاسگزار | دلبستگی: علاقه  | گستردگی: وسعت |
| کام یابی: موفقیت | پاسخ: جواب      | پنهان: مخفی     |               |
| ترحیم همخا مرحوم | تغذیه همخا غذا  | مومن همخا ایمان |               |

5\_ برگردان حدیث علوی (ص 160) در متن (زندگی همین لحظه هاست) (درس هشتم) بیابید.

از دست دادن فرصت ها باعث اندوه می شود.



\_ معنای واژه ای را که زیرش خط کشیده ایم بنویسید.

خداوند... به همه انهایی که حضور دارند، قدرت عنایت فرماید که بی حضور او به سوی آینده بهتر حرکت کنند.

عنایت فرماید: عطا کند، ببخشد



\_ از واژه (تلقین) چه معنایی در می یابید؟ میان این واژه و درون مایه درس (ما می توانیم) چه ارتباطی می بینید؟

واژه (تلقین) به معنای باور کردن چیزی است.

میان واژه (تلقین) و درون مایه درس نشان دهنده ی این است که ما باید باور کنیم که ما می توانیم کاری را انجام بدهیم و نا امید نشویم. در آخرین درس دانش آموزان به این نتیجه رسیدند که می توانند هر کاری را انجام بدهند.



### واژه شناسی

- شیروانی: نوعی سقف شیب دار برای تمام ساختمان به شکل هرم یا منشور که با قرار دادن ورقه های حلبی یا سفال روی شبکه ای چوبی یا فلزی ساخته می شود.
- بلدرچین: بدبده، گرک، پرندۀ ای با منقار کوچک و ضخیم و خمیده با بال های کوتاه قهوه ای رنگ و صدای بلند که به صورت (بدبده) شنیده می شود.
- ارزن: دانه ریز و برّاق خوراکی که غذای پرندگان است.
- غله: دانه حاصل از گیاهان خانواده گند میان مانند گندم، برنج، جو و ذرت که مصرف خوراکی دارد.
- قو: پرندۀ ای شبیه غاز با چّته بزرگ و سنگین و گردن دراز که روی آب زندگی می کند و گاه برای پیدا کردن غذا به خشکی می آید.



\_ واژه های پایین دوبه دو یا سه به سه با یکدیگر هم معنایند؛ نیز میان آنها سه جفت واژه متضاد (ناساز) و دو جفت واژه هم خانواده می توان یافت. واژه های هم معنا، متضاد (ناساز) و هم خانواده را بیابید.

آسوده - آسیب - آغاز - ایین - آثنا - اذیت - آسوه - اطاعت - اعجاب - افتاده - الگو - انتها - اندوهناک - انگار - بوم - بیزاری - بیم - بی نیاز - پیشه - پیمان - تاکنون - تدفین - ترس - تشنگی - تنفر - جاری - جلال - جوشش - خاکسپاری - خدشه - خشنودی - خشونت - درک - دریافت - دستپاچه - دین - رافت - رستگاری - رضایت - روان - رهایی - سراسیمه - سرزمین - سرشناس - شغل - شکوه - شگفتی - عطش - عظمت - عهد - فارغ - فروتن - فُوران - فهم - قرین - گویی - مجبور - محتاج - محزون - مژده - مشهور - مطیع - مُلک - مودی - میان - نجات - نمونه - نوید - وادار - هراس - همراه - هنوز.

آسوده: فارغ / عطش: تشنگی / تنفر: بیزاری / بوم: سرزمین / خدشه: آسیب / بیم: ترس / عظمت: شکوه / جاری: روان / تدفین: خاکسپاری / محزون: اندوهناک / اسوه: الگو / رضایت: خشنودی / رهایی: نجات / عهد: پیمان /

1- چرا در بیت پنجم به جای «از دست می‌روم» (فعل مضارع یا اکنون) یا «از دست خواهم رفت» (فعل آینده)، «از دست رفتیم» (فعل گذشته) بسته بهره گرفته است؟

برای زیبا تر ساختن شعر و برای بالا بردن جنبه موسیقی‌هایی یک کلام و رعایت زیبایی های ادبی نوشته.

2- بین جمله های زیر- که برگرفته از دعا‌های معروف است- و بیت‌های «نیایش» چه ارتباط معنایی می بینید؟  
-اللّٰهُمَّ غَيِّرْ سَوْءَ حَالِنَا بِحَسَنِ حَالِكَ (دعای ماه مبارک رمضان)

-و اجعل لسانی بِذِكْرِكَ لَهْجاً0 (دعای کمیل)

-و لا تُرُدَّنِي مِنْ سَنِيَّ مَوَاهِبِكَ خَاءِياً (دعای صباح)

3- میان چه بیت یا بیت هایی از «نیایش» با متن الهی نامه (کتاب فارسی، ص 9) ارتباط معنایی میتوان یافت؟

بیت 5 از نیایش و جمله «دست گیر که دست اویز نداریم» بیت 6 از نیایش و جمله ی «دانایی ده که از راه نیفتیم، بینایی ده تا در چاه نیفتیم».



## داستان سیاوش (۷)

روز آزمون املا از راه رسید. آقای یزدی وارد کلاس شد و همه به احترام از جا برخاستند. آقای یزدی «بفرمایید» گفت. بچه‌ها آمادهٔ املا نوشتن بودند.

- بچه‌ها، سیاوش زنگ تفریح از من اجازه خواست که قبل از امتحان، شعر تازه‌شو دربارهٔ املا بخونه... خُب، آقا سیاوش، ما منتظریم!

سیاوش از جایش بلند شد و به طرف تخته‌سیاه رفت. رو به کلاس ایستاد و آمادهٔ خواندن شد. حسابی قِبراق و سَر دماغ<sup>۱</sup> بود؛ فقط از این که شعرش را در حضور آقای یزدی بخواند، کمی واهمه<sup>۲</sup> داشت؛ اما زود بر واهمه‌اش غلبه کرد و با صدای رسا بنا کرد به خواندن:

جانا کلیدِ املا هم خانواده‌هایند  
در امتحان املا مشکل گشای مایند  
معلوم و علم و عالم، مقدور و قدر و قادر  
تحصیل و حاصل و نیز، منصور و نصر و ناصر  
تشبیه با شباهت، محسوب با حسابست  
تصویر با تصوّر، محصور با حصارست  
مقصود و قصد و قاصد، صفّ و صفوف با هم  
مقتول و قتل و قاتل، رأفت رثوف با هم  
مربوط و ربط و رابط در ارتباط هستند  
با هم حمید و حامد پیمان و عهد بستند  
گر سهل را بدانی، آسان شود سهولت  
مسکن اگر نباشد، مشکل بود سکونت  
بعضی ز واژگان‌اند یکسان به گفتن آیند  
اما اگر نویسی، از یکدگر جدایی‌یابند:

از این حیاطِ منزل، تا آن حیاتِ مردم  
فرقی بود ازینجا تا آسمان هفتم!  
کاری خطا اگر نیست، بی شک صواب باشد  
فرجام کار نیکو، بی شک ثواب باشد  
هر کس ستم روا دید، خواری بود سزایش  
هر کس رود به بیراه، خاری خلد<sup>۱</sup> به پایش  
که حرکتی نهد فرق، املائی واژگان را  
باید که خوب دانی، هم این یکی هم آن را  
این یک سلاح جنگی، آن یک صلاح<sup>۲</sup> کار است  
این یک فراغ و راحت، دیگر فراق<sup>۳</sup> یار است  
بهری ز واژگان را، هم خانواده‌ای نیست  
بسپر به خاطر خود، املائی هر یکی چیست  
باشد سریر<sup>۴</sup> با سین، هذیان<sup>۵</sup> به ذال و ها است  
قُسطنطینه<sup>۶</sup> اما، با قاف و سین و طا است  
هرگز مبر ز خاطر، تشدید را نهاده‌ن  
زیرا که نیم نمره، خواهی ز دست دادن  
بس نکته‌هاست اینجا، باریک‌تر ز مویی  
باید که نیک دانی، ای آن که بیست جویی!  
این نکته‌ها بدانی، املا چو آب خوردن  
تمرین اگر نباشد، صفری و بالِ گردن...  
این بیت‌های زیبا، از طبع ما تراوید  
در هر کجا بگردید، همتای آن نیابید!  
احسنت ای سیاوش! با طبع شعر دلکش!  
در خرمنِ حسودان، اشعار تو چو آتش

۱- از مصدر خَلیدن، فرومی‌رود

۲- شایسته و مناسب بودن کاری، مصلحت

۳- دوزی و جدایی

۴- سخنان بی‌معنی و پریشان

۵- قُسطنطینه عربی شده «کنستانتیوپل» (= شهر کنستانتین)،

پایتخت امپراتوری روم شرقی است که امروزه «استانبول»

یک آن سکوت کلاس را فرا گرفت. سیاوش ورقه شعرش را تا کرد و با حُجب و حیایی خاص، به زمین چشم دوخت. همه بچه‌ها حیرت‌زده به او خیره شده بودند. آقای یزدی سکوت را شکست: «احسنت ای سیاوش! گرچه آخر شعر خودتو حسابی تحویل گرفته بودی و به اصطلاح اُدبا «مفاخره» کرده بودی؛ اما الحق که شعرت حرف نداشت. بچه‌ها نمی‌خواید واسه دوست شاعرتون کف بزنید؟»

بچه‌ها همه برای سیاوش دست زدند. سیاوش توی پوستش نمی‌گنجید! آنقدر ذوق کرده بود که حدّ و حساب نداشت!

- آقای یزدی، یه شعر کوتاه هم خطاب به املا سروردهم که اگه اجازه بدین، بخونم. اگه بشه بچه‌ها هم تکرار کنن، که خیلی عالیه.

- خیلی هم خوب! فقط یه خرده آهسته تا مزاحم کلاسای دیگه نباشیم.



و سیاوش خواند و بچه‌ها یک‌صدا مشتاقانه تکرار کردند:

املا چو خطا کردم، بخشش ز بزرگان است  
شکوه<sup>۱</sup> ز شما کردم، بخشش ز بزرگان است  
آیین رفاقت را، هم رسم مروت<sup>۲</sup> را  
من چون که رها کردم، بخشش ز بزرگان است  
از خامی و نادانی، وز خشم و پریشانی  
صد فتنه به پا کردم، بخشش ز بزرگان است  
املا من و تو زین پس، یاران وفاداریم  
زین پیش جفا کردم، بخشش ز بزرگان است  
محبوب منی املا، محبوب منی املا!



سیاوش برگه املا را پیش روی مادر گرفته بود و از شادی، چشم‌هایش برق می‌زد؛  
یک بیست بلندبالا با یک آفرین خوش‌ترکیب، پای برگه به چشم می‌خورد که آقای  
یزدی زیرش با روان‌نویس قرمز نوشته بود: «سیاوش، بالآخره نمره‌ای را که حقّت بود،  
گرفتی!»

مادر از دیدن نمره بیست پسرش حسابی حظ کرده بود؛ سیاوش را در آغوش گرفت  
و گونه‌اش را بوسید؛ انگار همه دنیا را به سیاوش داده باشند.



1\_ وزن دو شعر سیاوش را بر پایه (ت) و (تَن) بگویید. قالب شعر نخست چیست؟

تن تن / تَ تَن / تن / تن

2\_ در شعر سیاوش، از بیت (گر سهل را بدانی، اسان شود سهولت / مسکن اگر نباشد، مشکل بُود سکونت) دو معنا می توان برداشت کرد؛ این دو معنا چیست؟

معنای اول: اگر راه حل کاری را بدانی ان کار خیلی برایت اسان می شود.

معنای دوم: اگر املائی واژه ی سهل را بدانی می توانی سهولت را هم بنویسی و اگر مسکن را ندانی املائی سکونت نیز سخت می شود.

3\_ اختلاف املائی جفت واژه های (هَرَم) و (حَرَم) یا (اساس) و (اثاث) مانند کدام جفت واژه در شعر سیاوش است؟

فراق و فراغ      خاری و خواری

ثواب و صواب      سلاح و صلاح

حیات و حیات



### واژه شناسی

- به حق: سوگند به راستی و حقیقت
- مران: فعل نهی از مصدر «راندن» (=دور کردن)
- به معنی: با معنویت
- برافروزان: برافروزان(از مصدر «برافروزاندن» که هم معنای «افروختن» است)، روشن کن .
- کافتاد از راه: که از راه افتادم؛ زیرا از راه افتادم؛ زیرا گمراه شده ام(« که »معنای زیرا می دهد).
- رفتم از دست: از دست می روم؛ نیست و نابود می شوم .
- دایم: می‌شناسم



- 1-سه تشبیه در شعر پیدا کنید.  
شمع جان ، آتش غفلت ، انسان ها چو گنجشکانت
- 2-بیتی بیابید که در «تضاد» به کار رفته باشد.  
مکن دورم ز نزدیکان درگاه



- 1-شکل سامان یافته بیت دوم را بنویسید.  
ما را از این درگاه محروم مکن /مران ما را چو گنجشکان از این بوم مران
- 2- مقصود از «این بوم» چیست؟  
از درگاه خودت، از درگاه خداوند.



1- چرا در بیت پنجم به جای «از دست می‌روم» (فعل مضارع یا اکنون) یا «از دست خواهیم رفت» (فعل آینده)، «از دست رفتیم» (فعل گذشته) بسته بهره گرفته است؟

یعنی اگر خدا اکنون دستش را نگیرد از مدت ها قبل از دست رفته است.

2- بین جمله های زیر- که برگرفته از دعا‌های معروف است- و بیت‌های «نیایش» چه ارتباط معنایی می بینید؟  
-اللّٰهُمَّ غَيِّرْ سَوْءَ حَالِنَا بِحُسْنِ حَالِكَ (دعای ماه مبارک رمضان) \_\_\_\_ که احوال بدم را نیک گردان

-و اجعل لسانی بِذِكْرِكَ لَهْجاً0 (دعای کمیل) \_\_\_\_ زبانی ده که اسرار تو گویم

-و لا تُرُدَّنِي مِنْ سَنِيَّ مَوَاهِبِكَ خَائِباً (دعای صباح) \_\_\_\_ مکن مارا از این درگاه محروم

3- میان چه بیت یا بیت هایی از «نیایش» با متن الهی نامه (کتاب فارسی، ص 9) ارتباط معنایی میتوان یافت؟

بیت 5 از نیایش و جمله «دست گیر که دست اویز نداریم» بیت 6 از نیایش و جمله ی «دانایی ده که از راه نیفتیم، بینایی ده تا در چاه نیفتیم».

